



سازمان کارگران انقلابی ایران، راهبردی

Iranische Bibliothek in Hannover

ویژه نامه

مباحثات کنفرانس

کارگران همه کشورها متحد شوید!

شماره ۱ تیرماه ۱۳۶۸

"هرگز ایش حزبی، هر گروه، باید علناً و مشخصاً بیان کند که درباره موقعیت فعلی در حزب چه می اندیشد و چه راه حلی را می پسندد. و این آن چیزی است که به تمام رفقا، به نمایندگان تمام سایه روشنیهای (نظری) در حزب پیشنهاد می کنیم." (لنین)

نویسنده: سید محمد مصدق	موضوع: نوشته های درباری رفقا از امر ایستادگی کامل در ایران	موضوع: سلسله محبت های مابین روس گریز سایه روشنیهای
موضوع: بنابر مصوبه مجمع نمایندگان هیئت اجرائی حکومت برای مدار کنفرانس، بدینوسیله نخستین شمسه ساره مباحثات کنفرانس را ارائه می نمایم. هیئت اجرائی طبق مأموریتی که مجمع نمایندگان بدان محول نموده بود	نقطه نظر ایشان و تنها ساکنین نکات امینش و اطلاعاتی آنها چاپ نموده است. نظراتی که امروز شکل نگرفته و هر چه هست، متعلق به دورهایست که در میان امکان انعکاس ویر خورده و جویندا شده	این سلسله محبت های مابین روس گریز سایه روشنیهای نظری و مدارک، طرح های اثنای حرکت کفر آس، بر پایه همان حاکم اهمیت فراوان است. بافتن محبت های مابین کسان این وظیفه خودیروز، به بعضی از مصلحات جنبش کمونیستی ایران برپا می آید.

واحد مایورگ

دعوا بر سر چیست ؟

اطاعت کورکورانه یا وحدت آگاهانه ؟

این روزها انشعاب در " راه کارگر "، اخراج بخشی از کادرها و اعضا، و..... بعلاوه بسیاری شایعات پیرامون این تحولات، نقل محافل سیاسی است. از سوی دیگر، اکثریت کمیته مرکزی (ک م) و دفتر سیاسی (د س) معتقدین به سیاستها و تصمیمات خود را " انشعاب طلب "، " انضباط شکن "، " اجنبی " " کسانی که می خواهند نظرات خود را به " اکثریت " تحمیل کنند " و اخیراً " کسانی که در اصول و مبانی وحدت " راه کارگر " (مندرج در راه کارگر شمسه ساره ۴ دوره دوم) تجدید نظر کرده اند (مقاله مندرج در شماره ۵۹ " راه کارگر ") و.....

بقیه در صفحه ۱۵
نامیده است .

آرش

ریشه های بحران در تشکیلات ما

هیچ مارکسیستی نمیتواند اعتقاد داشته باشد که یک انفجار توده ای در جامعه ویایک انشقاق و انشعاب در یک تشکیلات، بدون متراکم شدن اجزا، و تشکیل دهنده آن، همچون رعد و برق در آسمان صاف و بدون ابر است. یک انشعاب وسیع برای رهبریت یک تشکیلات تنها زمانی غافلگیر کننده است که نسبت به نیروهای سازمانی اش بیگانه بوده و تشکیلات آنقدر خفه باشد که امکان بروز و انعکاس نیاز توده های سازمانی به تحول، وجود نداشته باشد. از اینرو باید دید که ریشه های نطفه بندی، رشد و تکوین بحران در تشکیلات ما چه بوده است.

بقیه در صفحه ۸

س آیدین

بحران کنونی و زمینه های آن

تا یکسال پیش از علنی شدن بحران در سازمان ما بسیاری بر این باور بودند و حقیقتاً می پنداشتند که سازمان مادر ریمان انبوهی از سازمان های ریز و درشت مدعی مارکسیسم لنینیسم صخره پولاد دین و جزیره ثبات است، بند آری واهی، که هنوز هم بعضی از سازمان های سیاسی با خود دارند! تصور جزیره ثبات در اقیانوس توفانی! تصویری واهی است! توفان عظیمی که از اعماق برمی خیزد ساحل های سنگی را در هم می کوبد تا چه رسد به آب بند های خاکی واید ثولوژی - های نیم بند!

سازمان مادر بحران زاده شد و بحران همزادش بود! اما رهبری در مواجهه با بحران تنها یک سلاح دارد! " سرکوب " (تصفیه)

بقیه در صفحه ۲۰

فرزام

بررسی ریشه های بحران در جنبش چپ ایران و در سازمان ما

" ما بسیاری حزب را بعنوان موضوعی درد آور تلقی می - کنیم. معتقدیم که سبب اصلی بحران، گزارا سوسیال دموکراسی از شکل محفلی به اشکال حزبی بوده و جوهر مبارزات درونی آن تعارض مابین روحیه محفلی و روحیه حزبی میباشد. برخی چهره های برجسته محافل پرنفوذ ترقیبی که به محدودیت های تشکیلاتی مورد نیاز و دیسیپلین حزبی - خود را نکرده اند بسبب نیروی عادت مایلند منافع محفلی خود را بامصالح عمومی حزب مخلوط کنند. تعدادی از این افراد در رهبران مبارزه روحیه محفلی علیه روحیه حزبی بوده اند." (لنین)

بقیه در صفحه ۲

کاو

بحران جنبش کمونیستی در ایران و بحران سازمان ما از کجاست ؟

مقدمه

پس از شکست و خیانت " حزب " توده در سالهای ۳۲ و ۳۳ و آوری روشنفکران رادیکال ایران به جنبش چریکی از دهه چهل و شکست این جنبش در دهه پنجاه و دستگیری باقیمانده رهبران این جنبش از یک طرف و از طرف دیگر اینکه یک جنبش قوی کارگری متشکل وجود نداشت، در آخرین روزهای قیام باقیمانده مبارزان جنبش چریکی زندانی بودند و بخشی دیگر از این مبارزان در قیام بهمن

بقیه در صفحه ۲۴

این دو مین نوشته من در طول مبارزه سیاسی خود در سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) است. اولین نوشته برای کنفرانس مشورتی ۷ نوشته بودم و طبیعتاً خالی از اشکال نیست. و این علت در جوانی و ساختار تشکیلاتی جنبش دارد که دانمگیر بیشترین نیروهای جنبش می باشد. نوشته اول هم طبیعتاً چون در تم های کنفرانس سراسری مای گنجد پس از اصلاحاتی می بایست علنی گردد!

بررسی ریشه‌های بحران در جنبش چپ ایران و در سازمان ما

مقدمه

بورژوازی عموماً (ولا بهائی از آن خصوصاً) از سوی دیگر نیز علاوه بر طبقه کارگر، جزو اپوزیسیون سرسخت رژیم بودند. در واقع تقریباً تمامی اقشار و طبقات جامعه در مقابل رژیم وابسته پهلوی قرار گرفته بودند؛ اما طبعاً ناراضی‌ترین تمامی اینان از موضع رادیکال و انقلابی نبود: اگر طبقه کارگر بدلیل استثمار بیرحمانه که روزانه زیر سقف کارخانجات، بورژوازی را بعنوان دشمن طبقاتی خود تجربه می‌کرد، حاشیه تولیدیها را بسبب آرمانخواهی شان و کار، نسان، مسکن، و خرده بورژوازی را منافع خرد، بورژوازی سنتی را با خطر باز شدن پای صنایع در کشور بورژوازی متوسط را بجهت مانع از آزادی سرمایه‌گذاری و سرانجام دهقانان را با لحاظ معضلات حاکم بر وضعیت دهشتبار کشاورزی و بی‌زمینی و... به صف مخالفان رژیم حاکم راند. در واقع هر کدام از اقشار و طبقات با خطرات منافع طبقاتی خاص خود در صورت اپوزیسیون رژیم شاه قرار گرفته بودند. به همین جهت هر کدام به سهم خود در انقلاب بهمین شرکت جستند و یک انقلاب همه‌خلقی را سامان بخشیدند. اما پیشاپیش این انقلاب تمام خلقی حاشیه تولیدیها قرار داشتند و طبقه کارگر، اگر چه نقشی قاطع در بزیر کشیدن سلطنت داشت، اما پیشگام انقلاب نبود. (به این نکته باز خواهیم گشت.) نفت، بعنوان بزرگترین منبع درآمد دولتی، مهمترین عامل واهرم اقتدار دولتی رژیم‌های اخیر و بعنوان سرمایه طبیعی کشور مانع تغییر کننده‌ای در اقتصاد ایران داشته است.

اختناق و استبداد میراث دوره فئودالیته، و دارای سابقه‌ای بس طولانی در کشور ما است و هر کدام از رژیم‌های تاکتونی آنرا نخستین فریضه حکومتی خود قرار داده‌اند. اما استبداد دوره فئودالی بار شد و گسترش سیستم بورژوازی مطابقت نداشته و نظام بورژوازی نیاز به دمکراسی بورژوازی نیز دارد، لیکن کشور ما هنوز دمکراسی بورژوازی را تجربه نکرده است. در اواخر عمر رژیم شاه با فشار امپریالیست‌ها مبنی بر ایجاد "فضای باز سیاسی" در کشور ما - که در وهله نخست منافع آنها را در برداشت - علیرغم میل شاه، این رژیم مجبور گردید تدریجاً دستور را بایان امپریالیست خود را بکار گیرد، که این امر با اقبال توده‌های ناراضی و شورشی و شرایط روبه‌انفجار روز افزون کشور مواجه شد. معذور رژیم حاکم که اقتدار خود را در خطر جدی می‌دید، خود را ملزم به پایبندی به دمکراسی نمی‌یافت و به سرکوب قیام پرداخت. اما انقلاب از جانب ارتجاع حاکم قابل مهار نبود و نظام سلطنت به زیر کشیده شد.

دین اسلام و مذهب شیعه قرن‌هاست بعنوان افکار مذهبی مردم ایران در کشور ما موجودیت دارد و روحانیون بعنوان نمایندگان نظری آن، تجربه فراوانی در روانشناسی توده‌های مسلمان و به‌بیراه بردن انرژی آنها داشته و دارد.

روحانیت بنمایندگی خمینی، در جریان نارضاضی عمومی نسبت به رژیم شاه با استفاده از تشکلهای سنتی (مساجد، هیئت‌ها، حسینیه‌ها، انجمن‌ها و...) توانست این توده‌ها را در جهت قدرت گیری آینده خود سازماندهی نماید و در انقلاب بهمین، که هیچ آلترناتیو قدرتمند دیگری در برابر رژیم شاه وجود نداشت، توانست بر موج انقلاب سوار شود و در اواخر بمنظور پیشبرد اهداف خود شعارها و اصطلاحات و مقوله‌های جدیدی (مانند "جمهوری اسلامی"، "مستضعف" و "مستکبر") به زبان توده‌های شورشی جاری نمود و پیشوا بناچار تبه‌تبی، با استفاده از ضعف طبقات اصلی - چه طبقه کارگر و چه بورژوازی، که توان بدست گرفتن قدرت را نداشتند و نیز با بهره‌گیری از توهم توده‌ها، بر قدرت تکیه زد و یک بی‌حقی عمومی بر جامعه حاکم نمود. این در حالی بود که چپ ایران ناتوان از تحلیل صحیح اوضاع، پاسخگویی به نیاز توده‌ها و رهبری انقلاب بود.

هنوز مبارزات طبقه کارگر ایران جدای از سازمان سیاسی خود، بطور پراکنده و خودبخودی پیش می‌رود. فعالیت چپ ایران نیز جدای از طبقه کارگر و بطور پراکنده، غیر متمرکز، آکسیونی و بشیوه پیوپولیستی جاری است. دغواهای فرقه‌ای و قبیله‌ای و انحرافات عدیده چپ ایران محصول عدم پیوند با طبقه کارگر و زندگی غیر حزبی است، که در این برهه از تاریخ مراحل دشوار و در عین حال سرنوشت‌ساز را در روبرو دارد، که بکل توجه به این شرایط و جستجوی راه حل انقلابی یک وظیفه مهم بشمار می‌رود. خوشبختانه هر کدام از نیروهای چپ ما به درجه‌ای از تکامل دست یافته‌اند و توانسته‌اند به برخی از اشکالات جدی تاکتونی چپ، آگاهی یابند. اما هنوز از فرقه‌گرایی و انقلابی‌گری غیر حزبی فارغ نشده‌ایم. با اینهمه باید به این وضعیت خوش بین بود و با حرکات سنجیده ولی مطمئن گام برداشت! و با ایستای شرایط جدید چپ ایران را دوران بلوغ آن نامید. اما در میان تمام این گل‌ولای و جوته آلود مسیر درست پیدا نیست. هرگز ایش حزبی، هر گروه، باید علناً و مشخصاً بیان کند که در بباره موفقیت فعلی در حزب چه می‌اندیشد و چه راه‌حلی را می‌پسندد. و این آن چیزی است که به تمام رفقا، به نمایندگان تمام سایه روشنها (نظری) در حزب پیشنهاد می‌کنیم. (لنین - به حزب)

شبه‌ای از وضعیت اقتصادی - اجتماعی - سیاسی ایران

برای اینکه بتوانیم تصویر روشنی از حرکت تاکتونی و همچنین جستجوی راه آینده خود بدست دهیم، لازمی آید چگونگی شناخت خود را از شرایط جامعه و موقعیت طبقه کارگر کشورمان توضیح دهیم. به همین جهت بطور اختصار به این موارد می‌پردازیم.

ساختار جامعه ایران سرمایه‌داری وابسته است. ریشه‌های وابستگی به امپریالیسم جهانی، به دوران قاجار به برمی‌گردد، که در این دوران شاهان قاجار - بویژه ناصرالدین‌شاه - امتیازات ویژه‌ای را به امپریالیسم انگلیس و فرانسه از یکسو، و به روسیه تزاری از جانب دیگر واگذار نمود و ابتکار عمل و رشد تولیدات داخلی را مانع گردیده و بخصوص تولیدات مشابه در داخل کشور را ممنوع نمودند. در سالهای حکومت محمد شاه این وابستگی تحکیم و گسترش یافت و "انقلاب سفید" شاه مظفر اوج یابی این وابستگی بود. در راستای چنین سیاستی، بورژوازی کمیرادور رشد یافت و بورژوازی متوسط زیر فشار قرار گرفت و آنان را در صورت اپوزیسیون رژیم شاه قرار داد. شاه و دربار بعنوان سردمداران وابستگی به امپریالیسم جهانی، حکومتگران بلامنزاع و صاحبان حقوق ویژه در مقابل همه اقشار و طبقات قدامتگرا بودند.

روند سرمایه‌گذارهای جدید امپریالیستی و افتتاح کارخانجات - و در رأس آن صنایع خدماتی، که از پولسازترین رشته‌های تولیدی برای امپریالیست‌ها بود - الزاماً به نیروی کار فزونی‌تر از آنچه در جامعه ایران موجود بود، نیاز داشت. بدین لحاظ سیاست خانه‌خوابی روستاها و به شهر کشاندن نیروی کار از روستا ثانیاً با سیاست امپریالیست‌ها، از جانب رژیم وابسته پهلوی اتخاذ گردید که ویرانی کشاورزی و روانه شدن روستائیان به شهرها بنا بر الزامات رشد سرمایه‌انگلی رادریبی داشت. اما روند خانه‌خوابی روستاها جذب نیروی کار روستائیان رانده شده از ده‌در کارخانجات متناسب نبود و بخش عظیمی از آنان در حاشیه شهرها باقی ماندند. این از روستا آمدگان، که هنوز جذب شهر نشده بودند (حاشیه تولیدیها)، در شرایط بسیار بد اقتصادی قرار گرفته، اما امکان بازگشت به روستا از آنها سلب شده بود. اینان بدلیل بی‌سرنوشتی، به ایجاد حلبی‌آبادها و حمیرآبادهای حاشیه شهرها روی آوردند، و به توده‌های ناراضی رژیم وابسته بدل شدند.

بورژوازی متوسط (لیبرالها)، بورژوازی سنتی و... از یکسو، خسرده -

مختصری درباره طبقه کارگر ایران

کارگران ایران، بیش از ۸۰ سال است که بمشابه طبقه مبارزه متشکل ران تجربه می کنند. سرکوب شاهان در وهله نخست متوجه کارگران بود. تشکلهای مستقل کارگری در رژیم پهلوی تحمل نگردید و این رژیم تنها به سندیکاهای زیرکارگران اجازه فعالیت داد. گسترش وابستگی، صنایع وابسته و تأسیس کارخانجات مونتازی از اوایل دهه ۳۰ انبوهی از کارگران جدید را وارد محیط کار جدید نمود، که اغلب از روستا آمده بودند؛ کارگرانی که می بایستی با استقرا در محیط جدید کار و زندگی، کم کم جایگاه طبقاتی خود را درمی یافتند. با توجه به کمیت کارگران جدید نسبت به مجموع کارگران ایران و نیز با توجه به گسترش و رشد تولید سرمایه داری ایران در دهه های اخیر، باید گفت هم اینک طبقه کارگر ایران یک طبقه نوپاست که تمامی تجربیات مبارزه طبقاتی تا کنونی طبقه خود را ذخیره ندارد؛ بخصوص که کارگران جدید اغلب کارگران کارخانجات بزرگ و صنایع پیشرفته جدید بوده و با شیوه تولیدی گذشته، که اغلب خرد (صنوف) و سنتی بودند، تفاوت آشکار داشت. بهمین دلیل رشد جنبش کارگری از بعد از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، نسبت به سابقه طولانی و چشمگیرش تطابق نداشت. با اینهمه در مقطع انقلاب بهمین بنا بر اساس تشکلهای مستقل و نیز شوراهای کارگری در برخی از کارخانجات، استعداد، پیشرفتگی و نیرومندی طبقاتی خود را آشکار نمود. این جهش شگرف طبقه کارگر نشان دهنده یک تجربه پراهمیت دیگربود: در شرایط انقلابی، طبقه کارگری بیش از همه دیگران استعداد در شداید بندگی و پذیرش ظرفیت های ژرف طبقاتی دارد.

طبقه کارگر ایران دیر کرد خود را در شرکت در انقلاب بهمین بنا بر اساس اعتمادات گسترده و سراسری جبران نمود و ضربه کوبنده خود را بر پیکر رژیم روبرو با ضحلال سلطنت وارد آورد و در دوران انقلاب تاحدودی با آگاهی سیاسی طبقاتی آشنا شد، ولی عملکرد مغشوش نیروهای سیاسی راهم مشاهده کرد!

رژیم ضدانقلاب جدید، که ارکان حکومتش نه بر پایه منافع طبقاتی کارگران و توده های زحمتکش، بلکه خلاف منافع آنها، یعنی بازسازی نظام استثمارگری گذشته استوار بود، دستاوردهای انقلابی و ترقی خواهانه کارگران و زحمتکشان را بزور سرکوب پس گرفت و با منفرد ساختن تک تک نیروهای مخالف خود و با ائتلاف با بخشهایی از آنان یک یک مخالفین جدی خود را تاراج داد و تشکلهای مستقل کارگری، شوراهای و مبارزات رادیکال خلعها را کوبید و... این رژیم نیز همچنان سیستم وابستگی را، البته همراه بانوسانات و مانورهای خاص بنا بر تریستی خود - تداوم بخشید.

طبقه کارگر ایران در پروسه مبارزاتی خود - صرف نظر از یک دوره نسبتاً چشمگیر فعالیت در دهه های پیشین - عموماً بدور از قیل و قال گروههای کوچک و بزرگ و رنگارنگ، که همگی دم از رهبری پرولتاریای زدن و ولی کاری به کار طبقه کارگر نداشتند، عمدتاً مبارزات خود را بشیوه خود بخودی پیش برده است. اما رژیم اسلامی نه تنها شوراهای و سندیکاهای کارگری را برچید، بلکه همچنین حرکات خود بخودی و مطالبات روزمره کارگران را نیز تحت فشار بی سابقه قرار داد و تلاش نمود تشکلهای فرمایشی خود را بر آنان تحمیل نماید. پس از ده سال، هنوز قانون کار شاهنشاهی بر کشور حاکم است و چند نوبت قانون کار پیشنهادی اسلامی در اثر مقاومت کارگران در پذیرش آن، سرانجام به تنظیم قانون کار ارتجاعی دیگری دست زده اند، که در مجلس تصویب شده و هنوز در کشو میسز شورای نگهبان رژیم قرار دارد.

تلاش رژیم، شکار کارگران پیشرو و سازمانگران حرکات توده ای آنهاست. در هر اعتراض، هر اعتراض و هر تحمیل، قبل از هر چیز رژیم بندن - هادیتگران آنست تا بنام "وابستگی به گروهکها و استکبار جهانی" آنها را به سیاهچالها و چوبه های اعدام بسپارد.

از بعد از ۲۰ خرداد ۶۰، که رژیم موقع را برای سرکوب هر تشکلی و شکستن هر مقاومتی مغتنم شمرده، بدلیل توازن منفی قوا، طبقه کارگر و مبارزه اش در حالت تدافعی قرار گرفته، ولی در عین حال در هر موقعیت مناسب

اعتراضات خود را علنی ساخته و قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ نیز اعتراضات و حرکات خود را بطور روز افزونی گسترش می داد. با اینهمه، در شرایط اختناق بی سابقه ای که بر کشور حاکم است، طبقه کارگر با هشجاری حیرت آوری مبارزات خود را برپا می گردود و هر حرکت جدید ابتکار عمل نو و توکامهای سنجیده تری برمی - دارد. اما این مبارزات عموماً حول نیازهای بلا واسطه شان صورت می گیرد و حرکتی صرفاً سیاسی نیست. ولی باید توجه داشت که در شرایط ویژه ایران، هر حرکت صنفی و اقتصادی کارگران در همان محدوده اقتصادی و صنفی باقی نمی ماند و بشدت با سیاسی دارد. در واقع مبارزات صنفی کارگران ایران - با کارگران مثلاً کشورهای سرمایه داری پیشرفته و امپریالیستی اروپا تفاوت دارد، که مبارزات صنفی آنها صرفاً در چارچوب اقتصادی خود باقی می ماند و عموماً خطری برای دولت های بورژوازی ایجاد نمی نماید. علت آنست که چنین دولت هایی توان پاسخگویی به این خواستهارا ندارند و با توجه به موقعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشورها خطر سرنگونی برای این دولت هادر ندارد. در حالیکه رژیم اسلامی در ایران یک رژیم بحران است، با پایه های متزلزل، ناتوانیهای عمومی و علاوه بر انکار چنین حقوقی برای آنان، ظرفیت پاسخگویی به نیازهای طبقه کارگر و توده های زحمتکش را ندارد و هر حرکت کوچک و هر جرعه، ممکن است حریق بزرگی برپا سازد و دودمان ستم اسلامی - شان را در هم پیچد. بطور خلاصه می توان گفت که مبارزات اقتصادی کارگران ایران مضمون سیاسی هم دارد. ولی این بدان معنا نیست که طبقه کارگر ایران هم اینک مستقیماً برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می کند، چرا که هنوز این طبقه فاقد حزب سیاسی خود بوده و به آگاهی، سوسیالیستی بحد کافی دست نیافته و ضدیت با رژیم مبنای کسب قدرت نیست. با اینهمه هر حرکت سازمان یافته کارگران مورد سرکوب بیرحمانه ضد انقلاب قرار می گیرد. اگر توجه داشته باشیم که طبقه کارگر صرفاً با مبارزه اقتصادی خود به آگاهی سیاسی دست نخواهد یافت، در حال حاضر بیش از همیشه ضرورت بردن آگاهی طبقاتی به میان کارگران یک واقعیت عینی است. لنین می گوید: "تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای منحصر آمی تواند آگاهی تریونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره، ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشوونما یافته است که نمایندگان دانشور طبقه اتارا و روشنفکران تتبع نموده اند." (چه باید کرد، منتخب آثار، ص ۸۴)

هم اینک کارگران ایران در زیر شدیدترین و دشوارترین شرایط اقتصادی و اجتماعی کار، زندگی و مبارزه می کنند و نیازهای بلا منازع آنان بسیار متنوع است، که می توان این نیازها را به چند دسته تقسیم نمود: افزایش دستمزد متناسب با تورم و گرانی، حق داشتن تشکلهای مستقل و پایداری، داشتن حق اعتماد، حق کار، بیمه اجتماعی و... اما از آنجا که در زیر فشار کمربند اقتصادی دستمزمن دنا چیزی دریافت می دارند، مبارزه اصلی شان حول افزایش دستمزد می باشد.

طبقه کارگر ایران سالهاست که فاقد حزب سیاسی خود و محور و حامیان جدی و پیگیر طبقاتی خود است و سازمانهای سیاسی مافرسنگها با آن فاصله داشته و تنها شاگوییان و مدعیان توخالی رهبری این طبقه بوده اند.

مختصری درباره چپ ایران

سابقه مبارزاتی جنبش کمونیستی در ایران به اوایل قرن بیستم برمی - گردد و تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۲۹۸ گام مهمی در این جنبش بود. چگونگی تشکیل و نیز خیانت های عیدیه حزب توده یک بازنگری جدی در شیوه مبارزاتی چپ در ایران را الزامی ساخته بود که به تشکیل گروهها و سازمانهای متعدد منجر گردید؛ از گروههای مطالعاتی تا مبارزه مسلحانه. امامشی چریکی، دوره نوینی را در تاکتیک مبارزاتی چپ در ایران گشود و تا کنون بیش از ۱۰۰ سازمان و گروه بنام چپ در ایران خود را مطرح ساخته اند.

اگرچه دور جدید فعالیت جنبش چپ ایران قبل از هر چیز در مرزبندی بار فرمیسم حزب توده شکل گرفت، و علیرغم اینکه هر کدام از گروهها و سازمانها شیوه های جدید و متنوعی را برای حرکت خود اتخاذ نمودند، اما بی توجهی عمومی به موضوع و مضمون اصلی فعالیت کمونیستی - یعنی کسار در میان طبقه کارگرو سازماندهی آنان بمنظور تشکیل حزب واحد طبقه کارگر و برای ایجاد همونی و بقدرت رسیدن این طبقه - این نیروها را به شکست کشاند. در اوایل دهه ۴۰ و سالهای ۵۰ مشی چریکی مبارزه مسلحانه رونق گرفت، که بار ادیکالیسم و انقلابیگری جدای از توده و از خودگذشتگی بسیاری از انقلابیون کمونیست عینیت می یافت.

متأسفانه بدلیل ضربات پیاپی این نیروها، تجربیات فعالیت چپ ایران اندوخته نشد و تک تک سازمانها و گروهها از سوی ضدانقلاب تاراند شدند و دستاوردهایشان تدوین و جمع بندی نگردید تا به دیگران منتقل شود و نتایج تجربیات وسیع اپورتونیسم حزب توده برجای ماند و تا حدی نیز تجربیات مبارزه مسلحانه حاصل آمد، ولی بدلیل سابقه طولانی و تا دوام مشی خائنانه اش، دومی بخاطر قهرمانیها و ادیکالیسمش.

در مقطع انقلاب بهمن تعداد گروههای چپ بیش از گذشته افزون گردید که به نسبت شدت یابی جوسرکوب و اختناق، هر روز تعداد کمتری از آنها یاری مقاومت یافتند. در واقع برجیدن نیروهای بی رگ و ریشه ای که از چار جوسب ادعای روشنفکران خرده بورژوازی فراتر نرفتند و تنها در حرف خود راهبران پرولتاریا میدانند اما خود پیرو لستاریان نقش و تأثیری در چگونگی برنامه و مشی آنها نداشته باشد، برای ضدانقلاب برای هم چون رژیم اسلامی ایران کار آسانی بود؛ بخصوص که این ضدانقلاب بتواند از تضادها و اختلافات فیما بین این نیروها نیز بهره گیرد و هم متر از آن با بخشی از آن و تمامی اپورتونیستهای ائتلاف نمایند و خیانت پیشگان طیف توده های را در خدمت سرکوب ضدانقلابی خود ببینند. (بقول رهبران حزب توده، این حزب " ائتلاف یک طرفه " بار رژیم جمهوری اسلامی سازمان داد.)

امام محترمین، و در عین حال عبرت انگیزترین سازمان چپ انقلابی ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود، که بخاطر فداکاریها و قهرمانیهای چریکهای که آرمانهای انقلابی و کمونیستی در سر داشتند، در ایران وجهه توده ای کسب نموده بود. اکثر مبتکرین و فعالین این سازمان پرافتخار رسیده و رسیده و تعدادی از آنان به زندانهای رژیم شاه افتاده بودند، که آنها نیز همچون دیگر عناصر انقلابی و کمونیست در قیام بهمن توسط توده های انقلابی از زندانها بیرون کشیده شدند. در این شرایط سازمان چریکهای فدائی در میان توده ها بعنوان مظهر چپ ایران شناخته شد و تمام سعی علاقمندان به چپ، هاله این سازمان گردیدند. اما چریکهای تازه از بندرسته برای طبقه کارگرو توده ها چیزی برای گفتن نداشتند؛ چرا که واقعیت های اجتماعی از محدوده اندیشه آنها و دیگر زندانیان فراتر رفته بود و توده ها رهبران انقلاب شده بودند! چریکها بر این واقعیت های اجتماعی بنا بساوری می نگریستند، در حالیکه می بایستی هدایتگران و رهبران انقلاب می بودند. آنان که در گذشته جدای از توده ها و طبقه کارگرو با اتکا به اراده خود و قهرمانی و دلوری خود با ضدانقلاب مصادف می دادند، بعد از انقلاب نیز قادر نشدند به اهمیت کار روتین حزبی و رسالت کمونیستی خود آگاهی یابند و باز جدای از طبقه کارگرو شیوه های متخلخل و نسجیده حرکت کردند. آنها نه تنها پاسخگوی نیاز طبقه کارگرو توده ها نبودند، بلکه درگیر تناقض بین ادیکالیسم خرده بورژوازی خود از یک طرف و فرمیسم کهنه کار حزب توده - که اینک بجان نیروهای انقلابی و جنبش توده ای افتاده بود - از جانب دیگر گردیده، نوسان یافته، و بخش عظیمی از این سازمان به اپورتونیسم راست پیوست. لذا بقایای ادیکالیسم فدائیان همچنان از درک ضرورت های مبارزه طبقاتی که اینک دوران سرنوشت ساز و تعیین کننده ای را رقم می زد، عاجز ماندند و علاوه بر تحمل ضربات متحمل از جانب خیانت های اپورتونیستها - که سه در حوزة تئوری توانسته بود اپورتولیسم را زیر میزمیز خود گیرد - و سرکوب هار

ضد انقلاب، در درون دچار چند دستگی و اختلافات متعدد شده و با جدائی ها و انشعابات و انحرافات و درگیریها، نیرو و امکانات خود و انرژی انقلابی بسیاری را هدر دادند و عده زیادی از نیروهای کارآ و با ارزش این سازمان منفرد منفعیل گردیده و موقتاً از مبارزات انقلابی سیاسی دست کشیدند.

سازمان فدائی بعنوان مظهر چپ رادیکال در ایران، نمونه سازری از رادیکالیسم خرده بورژوازی بود، و مبارزه بشیوه پوپولیستی، مشخصه آن. هر کدام از سازمانها و گروههای دیگر نیز سرنوشت و عملکردی بهتر از سازمان فدائی نداشتند.

خلاصه کنم: صرف نظر از شیوه های متنوع فعالیت چپ در ایران، می توان گفت همگی این نیروها و جوجه مشترکی داشتند:

- ۱- عموماً خاستگاه مؤسسين آنها خرده بورژوازی بود،
- ۲- همه آنها - حتی رادیکالترین شان - در جدائی و بیگانگی از طبقه کارگر و عدم پیوندی آن فعال بوده اند،
- ۳- چپ انقلابی ایران برای قدرت یابی طبقه کارگر نجنبیده است. اما، شکست های متحمل از جانب راستها و چپ انقلابی متساوت بوده اند، شکست اپورتونیسم راست در ایران يك شکست استراتژیک بود، در حالیکه چپ انقلابی در حوزة تاکتیک شکست خورده است، که مجموعاً عوامل زیر آن را سبب گردید:

- ۱- قبل از هر چیز و مهمتر از همه عدم پیوند با طبقه کارگرو توده ها،
 - ۲- نداشتن برنامه مدون (که با شناخت و تحلیل ویژگیهای جامعه ایران مطابقت کند) و سازماندهی تشکیلاتی که پاسخگوی این نیاز مندیها باشد،
 - ۳- سرکوب خشن و پیاپی ضدانقلاب،
 - ۴- خیانت های اپورتونیستهای راست.
- اگر طبقه کارگرو سیر مبارزاتی خود را جدا از سازمان سیاسی خود ببیند - می برد، چپ ایران در بیگانگی با این طبقه رسته، اوج گرفته و یافروخته است. علت اصلی این شیوه حرکت را بایستی در خاستگاه خرده بورژوازی نیروهای چپ و ناباوری آنان به بالندگی طبقه کارگرو جستجو کرد. چپ های ایران نسه نمثابه کمونیستهای که اعتقاد به رسالت طبقه کارگرو در برجیدن بساط استعمار انسان از انسان، و بایند نقش همونیست در پیشبرد انقلاب داشته باشند، بلکه بعنوان شناگویان طبقه کارگرو بوده، که تا آخر در چار چوب روشنفکران خرده بورژوازی باقی مانده اند. این عوامل خود به تنهایی برای ایجاد و گسترش بحران در سازمانهای چپ کفایت می کند. خرده بورژوازی های روشنفکر اما ناتوان از مهار بحران، به شیوه های انحرافی و نادرست متوسل شده و از محدوده های خرده بورژوازی خود حراست کرده است، نه از منافع پرولتاریا. بجای تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگرو، به فرقه برداختن، بجای سانترالیسم دمکراتیک در سازمانها، بر خورد بشیوه محفلی برای حل تناقضات، و بزرگتر جلسه دادن فرقه خود از فرقه های دیگر، برخورد های فرقه ای بجای مبارزه با بدئولوژیستیک - فرقه هائی که با سران مشخص میشوند - اینست مشخصه چپ ایران. و از آنجا که تمامی نیروهای چپ جدای از طبقه کارگرو رسته اند، بحران در چپ نیز يك بحران عمومی است.

شیوه پوپولیستی مبارزه سیاسی سازمانهای چپ، بدلیل عدم درک ضرورت اصلاح و یا ایجاد تشکیلات پرولتری متناسب با مبارزات طبقاتی، که قبل از همه سطح مبارزاتی کارگران و چگونگی سازمانگری آن بر آنها تأثیر گذارد، این سازمانها را به داشتن برنامه و اتخاذ تاکتیکهای روشنفکرانه انقلابی، و (این در شرایط کنونی برجسته تر از همیشه بچشمی آید) پی ریزی یک تشکیلات لنینی در راستای حزب واحد طبقه کارگرو، قادر نخواهد ساخت. بدین جهت آنها با اکسیونیسم، حرکات پرسرو صا و لوی بی محتوا، و قیل و قالهای توخالی و فرقه بازی ها، خود را سرگرم می کنند. به همین دلیل است که مبارزات طبقه کارگرو توده ها در مضمون فعالیت و عملکرد اینان دخالت نمی نماید و رهبران این نیروها به جایگاه اصلی طبقاتی خود - خرده بورژوازی - بساز

خودتوافقات انقلابی اولیه خود را تحول بخشند و دیدگاه خود را ارتقاء دهند.
 آنها ظاهر این منظور مبارزه کمونیستی و تشکیل حزب طبقه کارگر فعالیت خود را آغاز کردند. بعد از آن در محدوده یک فرقه باقی ماندند و در عمل همه چیز را تحت الشعاع وحدت اولیه خود قرار دادند و بشیوه حرکت خود را در روحیه محلی - فرقه‌ای جستجو کردند، نه انضباط آگاهانه حزب لنینی: "اتحاد

در عمل، آزادی در بحث و انتقاد، این است تعریف ما از انضباط. تنها چنین انضباطی شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشرو است." (لنین - مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۴۱۴) و "فعالیت عالی خلاق کمونیستها، انتقاد و انتقاد از خود صریح و انضباط مستحکم حزبی که میبایستی آگاهانه و نه مکانیکی باشد، تنها بر اساس دمکراسی درون حزبی می‌تواند تأمین گردد." (اساسنامه کنگره ۲۷ حزب

کمونیست اتحاد شوروی) اما "لنینیست" های ما با این سخنان لنین و با این روحیه حزبی بیگانه‌اند! آنها، صرف نظر از نیت اولیه، عملاً در جهت بنای فرقه‌ای در میان فرقه‌ها گام زدند تا خود، در رأس آن قرار داشته باشند، و این از خصمت خرده بورژوازی آنها نشأت می‌گرفت. این رفقا بعنوان رهبران بلا منازع سازمان و صاحبان حقوق ویژه در تشکیلات، نیازی به دخالت توده اعضا در حیات و سر نوشت سازمان، در تصمیم گیریها و اتخاذ تاکتیکها ندیده و نمی‌بینند. آنان که تمامی آثار مارکس و انگلس و لنین را زیر و رو کرده‌اند و از آنها بمنظور مبارزه آیدئولوژیک و سایر رویه‌های دیگر بهره‌ها گرفته‌اند، آنها همه تأکیدات لنین درباره سبک کار حزبی را نادیده گرفته و ضرورت اراده واحد حزبی، مباحثه و اتخاذ تصمیم مشترک درباره تاکتیکهای عمومی را که لنین درباره آنها گفته است: "بدون چنین مباحثاتی تصمیم گیری مشترک غیر ممکن و نتیجتاً وحدت عمل نیز غیر ممکن است." (مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۴۱۴، تأکید از لنین) و "بسیار آنچه همه جا در جهان، در میان تمامی انسانهای خرمن دود وحدت نامیده می‌شود، عبارتست از: بحث در مورد مسئله، گفتن و شنیدن نظرات مختلف، دانستن نظر اکثریت مارکسیست های متشکل، انعکاس دادن این نظر در تصمیمی که دور از چشم دیگران گرفته می‌شود و به اجرا در آورده شود." (همانجا، ص ۲۴ -

۱۹۲. تأکید از لنین)، نیازی ندیده‌اند و اکثریت و اقلیت در اتخاذ تصمیمات، مباحثات و ... را تنها در سطح رهبری، و گاه در سطح مشاوره با معتمدین خود در دور و بر رهبری می‌بینند که در اینجا هم حقی برای اقلیت قائل نبوده‌اند. بجای اصلاح سبک کار بشیوه حزبی و پذیرش دمکراسی در تشکیلات، تعدادی را بعنوان معتمدین خود، دور رهبری چیدند: اینان حلقه‌های واسطه بین توده‌های سازمانی با آنها بودند، که اغلب برگزیدگان خود برای کمیته مرکزی را نیز از میان این معتمدین انتخاب کرده‌اند. شناخت و چگونگی ارزیابی از نیروهای درون تشکیلاتی هم عموماً از طریق همین حلقه‌های واسطه صورت گرفته است، که رهبری بشیوه محلی اطلاعات لازم را از طریق آنان کسب می‌نموده است.

سازمان ما علاوه بر فقدان برنامه مدون متناسب با نیازمندیهای جنبش، دارای اساسنامه قابل اتکانش نیز نبوده؛ اولی بدلیل عدم درک ضرورت آن، نتوانستی در تشخیص چگونگی پیشبرد مبارزه، و دیگری بخاطر درک محلی - فرقه‌ای از تشکیلات. اکنون بعد از ده سال رفقا اجازه داده‌اند سازمان ما طرح برنامه و طرح اساسنامه‌ای داشته باشد، تا بتوانند دره ذره و بتدریج به اساسنامه و برنامه واحدی دست یابند! اما هیات که مبارزه برای دست یابی به چنین برنامه و اساسنامه‌ای در چارچوب بینش و حدود و تدبیر تعیین شده همان رهبران خود گمارده اولیه محدود می‌ماند. آنها می‌خواهند بدون کوچکترین تکان، بدون کنگره ای دمکراتیک و بدون مخالفت جدی اعضا، به آنچه خود می‌خواهند برسند! زمینه‌چینی‌ها و چگونگی سازماندهی در تشکیلات، گزینش های دلخواه و نامحدود اعضا، کمیته مرکزی (علاوه بر ترمیم و جایگزینی بجای رفقای شهید کمیته مرکزی)، تصمیم گیری در حوزه برنامه و تاکتیک، همه و همه آنچه را که یک سازمان سیاسی بدان نیازمند است در یک قدرت یک تعداد معین از اعضا و دفتر سیاسی قرار می‌دهد: هدایت فرقه بشیوه محلی.

حال این سؤال مطرح می‌گردد که: چنین تشکیلاتی چه مدت خواهد توانست اختلافات، بی‌حقی‌ها و تناقضات درونی خود را فرو خورد؟ و رهبری گویا

می‌گردند: داشتن فرقه‌ای که خود در رأس هر آن جای داشته باشد، صاحبان معازهای که با کسی شریک نباشند. سانترالیزم دمکراتیک بعنوان یک مقوله حزبی در فرقه جایی ندارد، حقوق اعضا و حق اقلیت، مبارزه آیدئولوژیک و تجزیه و تحلیل مسائل بشیوه حزبی، انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی و ... برای فرقه بی‌معناست. هر فرقه چند روشنفکر خرده بورژوا در رأس خود دارد که از اوسه منافع فرقه خود همه چیز را می‌بینند و حوزه دیدشان فراتر از آن نمی‌رود. آنان تشکیلات رانه بمنظور پاسخگویی به نیازهای مبارزه طبقاتی، بلکه بر مبنای نیازهای خود سازمان می‌دهند؛ تشکیلاتی که برای دیگران انضباط قائل شود، ولی نه برای آنان.

لنین به نقل از کاوتسکی درباره خصوصیات روشنفکران چنین می‌گوید: "اگر او (روشنفکر) بعنوان یک جزئی که در خدمت کل است مطیع یک واحد کل معینی می‌باشد بر حمت و بحکم ضرورت باین اطاعت تن می‌دهد بر حسب انگیزه شخصی. و ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است نه برای برگزیدگان. خودش راهم که بدیهی است جزو برگزیدگان می‌شمارد." (لنین - یک گام به پیش، دو گام به پس - منتخب آثار بر زبان فارسی - ص ۱۹۸) در حالیکه: "هر قدر که اعتلاء خود بخودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دامنه دار تر باشد، همان قدر هم لزوم آگاهی فراوان خواهد در کار تئوریک، خواه در کار سیاسی و خواه در کار تشکیلاتی برای سوسیال دمکراسی با سرعت خارج از تصویری افزایش می‌یابد." (لنین - چه باید کرد - منتخب آثار فارسی - ص ۹۲)

اما روشنفکران انقلابی ماکه تشکیل دهندگان نیروهای چپ ما هستند، از ایده‌آلهای خود حرکت می‌کنند نه از واقعیت های عینی جامعه ما؛ حتی اگر این ایده‌آلهای از متون مارکسیستی بیرون کشیده باشند. یک نکته نیز در مورد گروهها و سازمانهای چپ قابل ذکر است و آن اینکه همیشه در ضربات و شکست های این نیروها، رهبران آنها کمتر از بدنه محافظت آن بوده‌اند! علاوه بر آنچه گفته شد، انحرافات احزاب رسمی، بخصوص احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی که در عدم پیروزی بسیاری از انقلابات نقش منفی مؤثری داشته‌اند، و حزب توده این "احزاب برادر" را نمایندگی میکند. تأثیرات منفی معینی را نیز در جنبش چپ ایران برجای نهاده است.

ویژگیهای بحران در سازمان ما

علل عمومی بحران چپ ایران را در بخش قبلی بر شمر دم. در اینجا بابه مهمترین ویژگیهای سازمان ما و بحران آن می‌پردازم:
 سازمان ما که از ابتدا خود را "راه کارگر" نامگذاری کرد و بعداً "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)" ارتقا یافت، با اینکه در چپ ایران - بویژه در حوزه نظری - دارای مشخصه‌هایی بود، معضلات یافته جدا یافته ای از کلیت چپ ایران نبوده و علیرغم انتخاب نام کارگری بر خود، با این طبقه بیگانه بوده است. سازمان ما که سالیان درازی است بدون برنامه مدون و بدون کنگره فعالیت می‌کند، همچون دیگر نیروها به امر مناسبات تشکیلاتی اهمیت لازم را ندارد، در حالیکه اگر رهبران سازمان خود را لنینیست می‌دانستند که ادعایش را داشتند - بایستی بشیوه لنینی عمل می‌کردند: "برای اینکه حزب بتواند عملاً مظهر آگاه باشد، باید بتواند آنچنان مناسبات تشکیلاتی بوجود آورد که ارتقاء به سطح معین آگاهی را تأمین نماید و منظم آن را ارتقاء دهد." (لنین - یک گام به پیش، دو گام به پس، منتخب آثار فارسی، ص ۱۷۷. تأکید از لنین)

سازمان ما که توسط چند محفل از عناصر روشنفکران انقلابی با خاستگاه خرده بورژوازی تأسیس گردید، بعد از ده سال، هنوز رهبری آن بصورت محفل باقی مانده است. این رفقا که به اساس توافقات اولیه خود با یکدیگر دست موقت داده‌اند، و در تندیج حوادث یکدیگر را هتک کرده‌اند (و این شاید از نقاط قوت آنهاست)، معضلات در نشدن متناسب بارش جنبش و گسترش سازمان،

از همه این نارسائیهایی خبراست ، که ناگهان باموجی از اعتراضات درون سازمانی خود را مواجه می بیند !

چه در شرایطی که مناسبات تشکیلاتی نیازمیرم به تدابیر انقلابی و سازماندهی لنینی دارد ، و چه موقعی که بحران سراسر تشکیلات را فرا گرفته است ، فقط یک چیز از مغز رفقای اولیه رهبری می تراود : حفظ فرقه ، ادامه زندگی فرقه ای ، در جازدن ، و نه روی آوری به سبک کار حزبی . در هر شرایطی آنها تمامی اهرمهای خود را در حفظ مناسبات فرقه ای و سبک کار محفلی بکار می گیرند . آنها در مقابل روحیه حزبی در تشکیلات می ایستند و منافع روحیه محفلی خود را بر منافع حزبی تشکیلات و جنبش ترجیح می دهند و حاضر می شوند بشیوه ای غیر حزبی و غیردمکراتیک بخش عظیمی از تشکیلات را " تصفیه " کنند تا منافع فرقه ای آنها به خطر نیفتد ! اینست منافع خرده بورژوازی ! این روشنفکران خرده بورژوا ، که دم از " حزب " و طبقه کارگر می زدند و با کمال تعجب هنوز هم چنین ادعائی را دارند ! - وقتی منافع خرده بورژوازی خود را در خطر ببینند ، چه سفاقت ها که از خود بروز می دهند ؛ آنها نتوانسته اند وجود تعدادی از کارگران با سابقه را در تشکیلات تحمل کنند و آنها را نیز " اخراج " کرده اند ؛ چرا که آنها هم بر روحیه حزبی تأکید می ورزند ! همچون دکانداری که " سالها زحمت کشیده " ، " استخوان خرد کرده " تا دکه کوچک خود را به یک دکان یا مغازه تبدیل کرده تا بتواند از داری از قبیل سرمایه کوچکی اصرار معاش کند و دوستی به دخل آن بچسبد ، و حال که دکه را تبدیل به دکان کرده باید نفع بیشتری ببرد ، شاگرد یا شاگردان مغازه حق دخالت در امور مغازه را ندارند تا چه رسد به اینکه این شاگردان حرفهای بزرگتر از خودشان هم بزنند و ادعای وراثت هم داشته باشند ! علاوه بر سرمایه اولیه ، رفقای رهبری بر سرمایه خود افزوده اند ، از جمله جمع آوری اسامی شهدای سازمان ! رفقای شهید ماکه به عشق کمونیسم و باور به طبقه کارگر در بیدار گاههای اسلامی مقاومت های بلشویکی کردند ، مورد بهره برداری منافع حقیر و خملت های خرده بورژوازی چند تن در رأس سازمان قرار گرفته است . اینان ، که زنده های فعال سازمان را - در صورتیکه شهید می شدند قهرمان نامیده می شدند ! - بسان گله ای می پندارند که خود صاحبان آند ، اهداف و دلیل مقاومت و شهادت شهداران نیز به دخل خود می ریزند !

سازمان مانیز بسیاری از امکانات و شرایط مناسب را بمنظور پرولتری شدن تشکیلات از دست داد و این از دید محفلی و بوروکراتیک حاکم بر رهبران سازمان ناشی می شد . در کمیته ها و واحدهای مستقر در تشکیلات داخل - حتی از همان آغاز کار و نیز بعدها - استقلال نسبی در تدوین برنامه کار و حق انتخاب دمکراتیک اعضا ، کمیته ها و مسئولین واحدها سلب شد تا اعمال نفوذ و اعمال نظر رهبری زیر گرفته نشود و بجای رشد فزونی عیار و توان کارگران عضو در تشکیلات ، بهره های مستقیم خود را بر کارگران تحمیل کردند و اعتراضات اعضا کارگرا با خشونت و اخراج و ... پاسخ دادند . بجای بالا بردن عیار کارگری و گسترش نفوذ کارگری و توده های در تشکیلات ، به بهره ها و انتمانات خود متکی بودند که کانالی یک طرفه را می ساختند . لنین اما درک دیگری دارد : " ۰۰۰ بویژه باید کوشید که شمار هر چه بیشتری از کارگران به عناصر کاملاً آگاه و به انقلابیون حرفه ای بدل گردند و جزو اعضا کمیته شوند . باید کوشید آن کارگران انقلابی را و در کمیته گرد که در میان توده کارگری بیش از همه ارتباط دارند و " وجه " آنها از همه بهتر است ... " و " حال به حوزه های کارخانه می پردازم . این حوزه ها برای ما اهمیت خاص دارند : تمام نیروی عمده جنبش از تشکل کارگران در کارخانه های بزرگ بر می خیزد ، زیرا کارخانه های بزرگ نه تنها از نظر تعداد ، بلکه بویژه از نظر نفوذ ، رشد و توان پیکار بخش عمده تمام طبقه کارگر را در بر دارند . هر کارخانه باید به دژ مابدل گردد . من تأکید میکنم که در این جنبش هسته ، رهبر و " سرور " باید حتماً گروهی از کارگران انقلابی باشد " (لنین - نامه به یک رفیق) باری ، آنها از واقعیت های عینی جامعه حرکت نکردند . برای ذهن لطیف روشنفکران خرده بورژوا و دشوار خواهد بود خود را از آنچه می اندیشند پائین تریا و روند . این آنها نیستند که باید وضعیت طبقه کارگر را درک کنند ، بلکه این کارگران هستند که بایستی بزرگی و سروری آنها را دریابند . نگهبان درهای فرقه ها بوی بدلیاس

کار کارگرا را نمی توانست تحمل کنند و تنها مشتریان همیشه را اجازه ورود می دهند : کتاب بغلان ! - آنهم از سنخ و قشر خودشان . برای آنها مهم نیست که کارگران چگونه رهنمود " افزایش تولید " و آرزویابی " جنگ میهنی " را بکس در محفل فوقانی سازمان به تمویب رسیده ، چگونه و با چه شرایط و روحیه ای بکار می گیرند . حقیقت اینست که فقط کارگران (بقیمت است شمار مضاعف) خوب می فهمند که " افزایش تولید " یعنی چه و دفاع از دشمن به چه معناست . (البته بورژوازی و دولت بورژوازی هم این را خوب می فهمد) . در فرهنگ کارگران این بمعنای خون و زحمت خود و نوان زن و فرزندان خود را در رگها و دهان بورژوازی - یعنی دشمن طبقاتی طبقه کارگر - ریختن است و " دفاع از میهن " به مفهوم دفاع مستقیم از منافع دولت بورژوازی و زیربانیان منافع کارگران . اگر برای روشنفکران خرده بورژوازی مالین چیزها اهمیتی ندارد ، برای کارگران این واژه اصطلاحات بی اهمیت نیست که زمانی با سانی آنها را بکار برنورد زمانی براحتی پس بگیرند ! (و در اینجا مجدداً لازم می دانم این نکته را تکرار کنم که هنوز توده های تشکیلاتی مانمی دانند این رهنمود و آرزویابی - یعنی " افزایش تولید " و " دفاع از میهن " - را چه کسانی در سازمان ماثوریزه کرده اند !)

شیوه برخورد خرده بورژوازی - پوپولیستی و محفلی - فرقه ای بسنه تشکیلات ، تمامی آن چیزی بود که در پیرو سگسترش سازمان ، و نیز پیرو س شرایط اجتماعی ویژه ایران ، تنش های فروخورده ، سازشهای موقتی ، در ز گرفتن ها و ... درون تشکیلاتی را در خارج کشور ، بدلیل باز بودن و دمکراسی نسبی - که دیگر مانند داخل کشور همه چیز مخفی نمی ماند تا این نقطه ضعف ها و اشکالات عدیده مقصرین اصلی به اسباب فضیلت و در نتیجه به اقتدار بیشتر آنها بدل شود - همچون غده ای چرکین سرباز کند . اگر در داخل کشور - و نیز اوایل ، در خارج کشور - بدلیل عدم اطلاع توده های تشکیلاتی از چند و چون حقایق ، مشکلات و فوق سا نترالیسم تمکین می گردید ، محیط باز خارج و آگاهی نسبی آنها نسبت به عدم درایت لازم از جانب رهبری ، بسر پرده های سائر تشکیلاتی و ساخت محفلی - فرقه ای آن نهیب زد . اینجاست که چهره واقعی مدعیان شمشیر در نیام عیان می گردد ، که اینک بمنظور قلع و قمع شورشیان ، شمشیر از نیام بر کشیده اند ! اگر " مسائل امنیتی " در داخل موجب پنهان ماندن حقایق و اسباب بزرگی و فضیلت می بود ، اگر " اطلاعات " تنها در سینه چند " رهبر " محفوظ می ماند - اگر چه در خارج هم برای حفظ آن تلاشهای لازم شده و می شود - با این همه به بیرون در می کشند ، (البته آنها محفلی !) و اسباب در در می گردند . این " رهبران " نتوانستند بشیوه داخل کشور " اسرار تشکیلاتی " را برای اعضا محفوظ نگه دارند و بداند وسیله ضعف ها و انحرفات خود را مخفی بدارند ، و دمکراسی خواهی توده های سازمانی همه چیز را در هم پیچید . تا زمانی که توده های تشکیلاتی سربز بسرو چشم بسته حرکت کنند ، مشکلی ایجاد نمی شود ، اما آموزش حزبی و چراغ آگاهی ، همه چیز محفلیسم را آشکار می سازد و خطری آفریند . جنگ قدرت اما خطر را تحمل نمی کند و رهبران " قدرتمند " بایک ضربه می خواهند خطر را از خود دور کنند تا دکان خود را تخته شده نیابند !

معمولاً در مقاطع مهم و تند پیچ ها ، هر قشر و طبقه ای به پایگاه اصلی خود بازمی - گردد و روشنفکران خرده بورژوازی مابدین وسیله به پایگاه خود بازمی گردند : چرا که بهر حال نشد که با طبقه کارگر و توده های زحمتکش پیوند ارگانیک برقرار گردد . سازمان مابطور واقعی و عملاً سازمان کارگران انقلابی ایران شود ، انقلاب همه شکست خورد ، طبقه کارگر همه " رفق ندارد " ، دوره های " سرنوشت ساز " هم شعاری نتیجه ای بود و به شمارش افتاد ، ولی پس گرفتن آنها ممکن است باعث ریزش توهم ها و کم شدن مشتریان دکان شود (و حالا مرگ خمینی هم دوره سرنوشت ساز دیگری را تجربه خواهد داد) ، وحدت های حزبی هم که با این و آن پیش نرفت ، " جبهه ها " هم که نشد ، زندگی خارج کشور هم با مشکلاتش مسائل دیگری می آفریند . پس باید در قه باقی ماند ! البته رهبران سازمان ما خود را از نرالها بزرگی می دانند ، اما از بد حادثه ، فعلاً به لشکر کوچکی قانع شده اند ؛ بکاننداری

می‌کردیم" (لنین - يك گام به پیش، ۰۰۰ منتخب آثار فارسی، پاورقی ص ۲۰۷)

تا اینجا تا حدودی به علت العزل و بخصوص علت اساسی بحران در سازمان‌های سیاسی و مشخصاً سازمان خودمان پرداختیم. اکنون لازمی دانم طرح اثباتی خود را در دستور کار خودمان قرار دهیم، ولی در فرصت‌های بعدی به هر یک از این محورها خواهیم پرداخت.

الف. چه باید کرد؟

اگر يك سازمان کمونیستی بدون پیوند با طبقه کارگر و ارتقاء و سازماندهی مبارزات آن و توده‌های زحمتکش و حرکاتشان مضمون کارندارد و محکوم به فرقه بازی و درگیریهای فرقه‌ای، محفلیسم و انحلال است؛

اگر علت شکست‌های چپ در ایران و تجربیات حاصله، روی آوری به طبقه کارگر را الزامی می‌سازد؛

اگر بدون تدوین يك برنامه روشن و انقلابی، که منطبق با شرایط عینی جامعه ما باشد، کار سازمان‌گرانه پرولتری و فعالیت کمونیستی مقدور نخواهد شد؛

اگر سبک کارلنینی تشکیلات کمونیستی سانترالیسم دمکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود، مبارزه با ایدئولوژیک و ۰۰۰ است؛

اگر کمبود اصلی شرایط مبارزاتی ما وجود يك تشکیلات رزمنده منضبط پرولتری است؛

می‌باید گام‌های جدی و سنجیده در این راستا برداشت؛ در راستای حرکتی که پاسخگوی این نارسائیه‌ها، و دربرگیرنده این تجربیات باشد؛ باید تشکیلاتی بنا نهاد که نه بعنوان فرقه‌ای در میان فرقه‌ها بساخت محفلی و فوق سانترالیسم، بلکه تشکیلاتی لنینی اما منطبق با واقعیت‌های عینی جامعه ما شکل گیرد؛ تشکیلاتی که اولویت بندی نیازهای بیواسطه و باواسطه کارگران و زحمتکشان را در دستور فعالیت روزمره خود قرار دهد، تشکیلاتی که برای تشکیل حزب طبقه کارگر تلاش کند و زیربنای چنین حزبی را پی ریزد، و حزبی که بمنظور بقدرت رسیدن طبقه کارگر بجنگد، نه برای قدرت گیری خود، سازمانی که از هم‌اکنون برای برنامه انتقالی - جمهوری دمکراتیک خلق - گام بردارد.

اگر امروز چپ انقلابی ما فرقه‌بازی راه‌نکند و به وظائف انقلابی خود بطور جدی نپردازد و برای متشکل ساختن طبقه کارگر گام بردارد، برای يك دوره طولانی دیگر عقب خواهد رفت. به فرقه و رونق کاذب آن دل نبندیم، به طبقه بالنده و توده‌های روی آریم، حتی اگر علاوه بر مشکلات دست یابی به آن، بسیار بطئی هم پیش رود. کمونیست‌های واقعی - و نه مدعیان کمونیسم - این را در خواهند یافت و خواهند پذیرفت؛ زیرا منافع آنها همان منافع طبقه کارگر است و آنها در جایگاه طبقاتی پرولتاریا قرار می‌گیرند، و همه روشنفکران خرده‌بورژواکمونیست نمی‌شوند!

می‌باید زندگی غیرحزبی را به حزبی و مبارزات پراکنده، آکسیون‌های و دمکراتیک را به مبارزات روتین حزبی و مبارزات با مضمون سوسیالیستی بدل ساخت، تشکیلاتی را بنیان گذاشت که اصول و ارکان آن بر پایه خرد جمعی و سانترالیسم دمکراتیک بنا شود. و بار فرمیسم، اکونومیسم، و بورژوا با سوسیال دمکراسی و دیگر انحرافات، نمرزهای روشن خود را ترسیم کند و بالاخره سازمانی که چه در حوزه تشکیلاتی و چه بلحاظ سیاسی پاسخگوی نیازمندیهای زمان خود باشد، و این همه جز با سازماندهی يك تشکیلات انقلابی، مخفسی، منضبط و معطوف به داخل کشور و بدون پیوند تنگاتنگ با طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش کشورمان امکان ناپذیر است؛ سازمانی که جنبش کارگری و جنبش توده‌ای در تبعیض چند و چون و حدود و حرکات و مبارزاتش، در برنامه و تاکتیکش، در تعرض و عقب نشینی اش و در محدودیت و بیگسترش حرکاتش دخالت مستقیم داشته باشد؛ سازمانی که ارکان سیاسی اش منعکس کننده زندگی و مبارزات واقعی کارگران و زحمتکشان باشد، نویسنده‌گان اصلی آن خود کارگران و زحمتکشان باشند، نه اینکه صفحات نشریه تنها توسط شورای

کبهه يك دکه کوچک رضاداده است! حال چنین شرایطی اعزاء تشکیلات دمکراسی هم بخواهند!؟ طبیعی است که دکاندار غضبناک می‌شود و ژنرال دیکتاتور!

در يك کلام، بحران در سازمان مادر حوزه تشکیلات کانونی شده، اما نباید بحران برنامه‌های راهم نادیده گرفت. و این نکته است که بسیاری از پیرو پلیستها آنرا در نمی‌یابند. علت آنست که عموماً پیرو پلیسم درك روشنی از حوض پرولتری ندارد و اهمیت لازم را برای تشکیلات قائل نیست. خلاصه اینکه:

۱- خاستگاه طبقاتی رهبران سازمان ما همچون دیگر سازمان‌های چپ خرده‌بورژوازی بوده (روشنفکران خرده‌بورژوا)،

۲- بدلیل عدم پیوند با طبقه کارگر و مبارزات آن، به بیگانگی و فاصله روز افزون با این طبقه رسیده و بالنتیجه با انحراف رفته است،

۳- سبک کار حزبی در پیوند با طبقه کارگر معنای دهد، بهمین جهت سازمان ما به سبک کار محفلی و فرقه‌ای ادامه داده است،

۴- زندگی محفلی و غیرحزبی، رهبران خودکار دهه ما را بجای یاور به حزب به یاور به فرقه رسانده، و در نتیجه آنها به پایگاه اصلی طبقاتی خود بازگشته‌اند! در واقع، از آنجا که مبارزات طبقه کارگر و توده‌ها در چگونگی پیشبرد مبارزات سازمانی نقشی نداشته، سازمان را به ناگه آبیاد، سردرگمی و انحراف سوق داده است و رهبران سازمان ما علاوه بر ناتوانی در حوزه پیشبرد عملی اصلاح

سبک کار، در برابر اصلاح طلبی‌ها، اعتقادات و اعتراضات اصولی بسیاری از رفقای سازمان - چه در گذشته و چه حال- در حوزه تشکیلات، مقاومت غیر اصولی کرده و بزرگترین سلاح آن "اخراج" بوده است.

اعضا و هواداران صادق و بی‌پیرایه سازمان ما، که به پایکیزی، حقانیت و صداقت کمونیستی باور داشتند و متاقانه مبنای حرکت خود را برای گسترش سازمان و تشکیل حزب طبقه کارگر قرار داده بودند، غافل از اینکه بجای گسترش سازمان و تشکیل حزب، سران فرقه ما را پروراندی می‌کنند، اینست که رهبران پرورار شده ما با زور مندی قلدرها با بحران تشکیلاتی برخورد می‌کنند. ۰۰۰ اعضا بسا سابقه کارگری، طی سالیان دراز کارگری خود این قلدری‌ها را - از خرده‌بورژواها نیز - خوب تجربه کرده‌اند! وقتی بزعم آنها کارگران "بی‌رمق" باشند، تسوده اعضا نیز می‌تابه گله شناخته می‌شوند!

اینست سرنوشت روشنفکران خرده‌بورژوا، در صورتیکه با حیات حزبی و مبارزه اصیل طبقاتی سرنا سازگاری داشته باشند.

۰۰۰ و اما این حوادث هر چند ناگوار و تلخ، آیا بایستی ما را دچار نومیدی کند؟ آیا باید ما را به این نتیجه برساند که بی‌سبب در این راه گام نهاده ایم؟ آیا این "جروبحث‌های خشن"، "این تبلیغات برضد یکدیگر"، "این روش‌های غیررفیقانه" و "این مبارزه دهشتبار" ما را از هدفی که در پیش داریم، بازمی‌دارد؟ درست است که ما با زبان‌های مختلف صحبت می‌کنیم و یکدیگر را نمی‌فهمیم، اما راه مبارزه طبقاتی يك جاده صاف و مستقیم و آسفالت‌نهیست! ۰۰۰ نمی‌توانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره بایکسی نمایندگان "مرکز" خودداری کنم. او به من شکایت می‌کرد که: "در کنگره ما چه وضع دشواری حکم فرماست! این مبارزه دهشتبار، این تبلیغات برضد یکدیگر، این جروبحث‌های خشن و این روش غیررفیقانه ۰۰۰! من به او جواب دادم: "چقدر عالیست کنگره ما! - "مبارزه آشکار و آزاد است! عقاید اظهار شده است، خرده‌اختلاف‌ها نمودار گردیده است، گروه‌ها معین شده‌اند. رأی‌ها داده شده است. تصمیم اتخاذ شده است. مرحله طی شده است. به پیش! این - آن چیزی است که من می‌پسندم. این زندگی است نه آن لفاظی بی‌پایان و خسته‌کننده روشنفکرانه که علت تمام شدن حل شدن قضیه نبوده بلکه خسته شدن افراد ز گفتن است. ۰۰۰

رفیق "مرکزی" با چشمانی حیرت زده به من می‌نگریست و با حالت تعجب شانه‌هایش را بالا انداخت. ما با زبان‌های مختلف با هم صحبت

ریشه‌های بحران در تشکیلات ما

ثانیا (ومحترزا و لا) اینکه این فعالیت تاجه حدسرها از روح تربیت آگاهی سازمانگری کارگران برای کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و نه انحصار قدرت در دست حزب و از فراز سرکارگران بوده است. وظیفه حزب، رهبری و هدایت کارگران برای حکومت کارگران است، درک این مسئله که حزب قیم و سرور کارگران نبوده و مقوله رهبری و هدایت کارگران در رابطه‌های ارگانیک با توده کارگر معنا و مفهوم دارد بحث مستقل و مفصلی است که در جای خود باید دنبال شود اما پرداختن به این مسئله به محور "ثانیا" فعالیت کمونیستی ما برمیگردد، لیکن در شرایطی که خودبند "اولا" زیر سؤال است و در مورد آن جای حرف بسیار، پرداختن به این مسئله که فعالیت مادر میان کارگران از چه روح و جهت سرشار بوده است حرف زایدیست. پاسخ به مسئله "ثانیا" را نقد میتوان در عملکرد در درون تشکیلاتی رهبریت مشاهده نمود که آیا بینش و عملکرد رهبری در جهت حاکمیت مجامع سازمانهای حزبی بر نهادها و ارگانهای آن بوده است یا بالعکس. (این مسئله بلحاظ متدیک و خویشاوندی روش برخورد در درون سازمان و در درون جامعه را در بحث تضاد دروم یعنی ضرورت بلشویزم کردن تشکیلات و جان سختی پوپولیستی رهبری برای انجام اصلاحات تشکیلاتی دنبال میکنم. بگودر درون سازمان چگونه حکومتی دنبال میکردی تا بگویم که درون جامعه چگونه حکومتی را دنبال خواهی نمود.)

نگاهی به ترکیب نیروهای سازمانی و بافت واحدهای پایه مادر داخل نشانگر آنست که اولاً این واحدها عیار روشنفکری بسیار بالایی دارند، روشنفکرانی که به درون کارخانه‌ها تزریق شده‌اند، روشنفکرانی که بلحاظ بینشی پیشرو ولی بلحاظ سازمانگری و هدایت مبارزات کارگری ناتوان و دنباله‌رو هستند. واحدهای ما پیش از آنکه نقش رهبری و هدایتگر داشته باشند مفسر و مخبر این مبارزات هستند، تعداد کارگران پیشرو در واحدهای ما بسیار اندک است در حالی که واحدهای پایه یک سازمان کمونیستی میبایست متشکل از کارگران پیشرو و آگاه باشد واحدهای پایه بدون حضور چنین کارگرانی قادر به سازمانگری و هدایت مبارزات کارگری نخواهند بود. کمالات واحدهای ما نیستند. واحدهای پایه برای آنکه سازمانگر مبارزات کارگری باشند باید خود از سازمانگران مناسب کارگری تشکیل یافته باشند، بدون برخورداری از واحدهای پایه کارگری و کمونیستی حتی ماتیلینگ و ترویج موفق هم نخواهیم داشت. مرکز ثقل فعالیت سیاسی هر تشکیلات کمونیستی میبایست سلولهای کارخانه باشد، آیا برای تشکیلات ما چنین بوده است؟ اگر بنابه‌ر دلایلی چنین نبود (که البته با بخشی از دلایل آن در اینجا کار داریم) چگونه میتوان بدون برخورداری از این مرکز ثقل فعالیت سیاسی، از مضمون فعالیت کمونیستی صحبت نمود؟ شعبه تشکیلات که مسئولیت هدایت کمیته‌ها و واحدهای داخل را داشت بی‌اندازه بی‌کفایت و ناتوان بوده است. گذشته از مشکلات خارج از اراده سازمان، ناتوانی و بی‌کفایتی این شعبه نقش قابل توجهی در چگونگی و کیفیت فعالیت واحدها و کمیته‌های ما داشته‌است، و در فراز این شعبه، اساساً این رهبریت سازمان است که میبایست بر چگونگی پیشرفت کار در رابطه با اصلی‌ترین حوزه فعالیت سیاسی و سازمانگرانه متمعق نموده و برای رفع موانع برنامه‌ریزی‌های روشنی میداشت. برای رهبریت سازمان و شعبه تشکیلات فخر فروشی به تعداد اخبار کارگری و افزون بودن آن نسبت به فرقه‌های دیگر، اگر نگوییم که کفایت میکرد باید گفت که بسیار ارضا کننده بوده‌است. چنین بینش خرد بورژوازی را کارگری نیست که چند صد این اخبار را خود کارگران نوشته‌اند و یا اینکه نظر کارگران نسبت به این اخبار چیست، چنین بینشی را کارگری نیست که چند صد کارگران پیشرو بطور واضح و توده کارگران بطور اعم امکان دستیابی و رویت نشریات ما را داشته‌است، آیا میفهمند و در اصلاح

از نظر من دو تضاد اصلی باعث و بانی بحران در تشکیلات ما بوده‌است. که بویژه بینش حاکم در رهبری سازمان و مقاومت آن برای دفاع از موقعیت و منافعش که در گرو حفظ رژیم و مناسبات تشکیلاتی موجود بوده، و مقدمترین و اصلی‌ترین عامل تراکم و تشدید بحران و بعنوان سدی در برابر حل این دو تضاد عمل کرده‌است. این دو تضاد عبارتند از:

الف: تضاد بین خط و برنامه کمونیستی با مضمون فعالیت و عیار نیرو و **ب:** تضاد بین بلشویزم کردن با جان سختی پوپولیسم در عرصه تشکیلاتی این دو تضاد اصلی که هر کدام به اجزا، متشکله دیگری تقسیم میشوند در کنش و واکنش متقابل و در تاثیرگذاری روبرو قابل درکند. از اینرو نمیتوان آنها را جدای از هم دید و به هر کدام پاسخی در خورداد کار کرد و تداوم هر یک از این دو برد دیگری تاثیر گذاشته و مجموعاً تشکیلات را بدانجا رسانید که امروزه شاهد آن هستیم. تنها در بستر چنین عواملی و بویژه نقش رهبری در مقاومت برای حل این دو تضاد میتوان واقعه اخیر در تشکیلات ما را دریافت. درگیری دس بار فیک با باعلی و یازاویه نگرش نسبت به مبارزه ایدئولوژیک علنی، تنها بعنوان بهانه و جرقه‌ای برای سر باز کردن این دمل چرکین عمل کرده‌اند. واضح است که در بستر همین درگیری اخیر نیستم پوپولیسم تشکیلاتی و جان سختی فوق سانترالیسم، یعنی انعکاس تضاد دوم در مورد مشخصی عمل کرده‌است و یازاویه نگرش به مسئله مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی بیانگر وجوه مهمی از تضاد دوم بوده‌است. آنچه که میبایست در بحث مشخص ما روشن شود اینست که رهبریت بعنوان هدایتگر مضمون فعالیت ما بعنوان مدافع مناسبات ویژه تشکیلاتی بیانگر بینش و منافع چه طبقه و یا لایه اجتماعی بوده‌است.

الف: تضاد بین خط و برنامه کمونیستی

با مضمون فعالیت و عیار نیرو

آنچه را که من بعنوان خط و برنامه کمونیستی سازمان نام میبرم مؤداً آن نیست که خط و برنامه ما خالی از اشکال بوده و نظرات ضدونقیض در آن دیده نمیشده‌است و بویژه قصد من گذشتن از گرایش‌ها راست و تجدیدنظرهای خزنده اکثریت دفتر سیاسی در مورد بخشی از باورهای اساسی ما همچون بین وجود بخشی از تاکتیکهای راستروانه نیست، بلکه منظور میانی من در مباحثات وحدت و کلیت خط و برنامه هویتی ماست. من بر این باورم که خط و برنامه ما علیرغم بخشی از کاستیها، در کلیت خود اصولی‌ترین خط و برنامه موجود در جنبش چپ ایران و خط و برنامه‌های کمونیستی است.

من از تضاد بین خط و برنامه کمونیستی با مضمون فعالیت و عیار نیرو فوق العاده بالای نیروهای روشنفکری یاد میکنم، چرا که خط و برنامه ما سه و چهار جوبه هویتی که دلالت بر ماهیت برنامه‌ای ما دارد یک چیز است و مضمون فعالیت که دلالت بر بستر مادی و عینی عملکرد فعالیت سازمان در کلیت آن دارد چیز دیگری. در یک سازمان کمونیستی میبایست تلاش نمود تا این دو بر یکدیگر منطبق گردند لیکن در صورت وجود موانعی، این دو لزوماً بر هم دیگر منطبق نخواهند شد. بدون آنکه بخواهم بسیاری از ارزشها و دست آوردهای سازمان را در عرصه فعالیت نادیده بگیرم باید دید که فعالیت ما تا چه حد کمونیستی بوده‌است. از نظر من عملکرد سازمان عملکرد پوپولیستی بود بدین معنا که اجزاء مختلف فعالیت کمونیستی و خرد بورژوازی (و در تحلیل نهایی فعالیت خرد بورژوازی بارنگز بوئی از عملکرد کمونیستی) را یکجا حمل مینمود. آنچه که میبایست ملاک و معیار اصلی قضاوت در مورد فعالیت عملی ما باشد عبارت از آنست که اولاً فعالیت ما تاجه حد در میان کارگران و برای کارگران بوده‌است، تربیت کادرها، تقویت واحدها، بودجه‌بندی مالی، الویت‌بندیها، صرف انرژی و همه و همه تاجه حد معطوف به کار در میان کارگران و عمل در چنان بستری بکار گرفته شده‌اند.

گزینشی همه جانبه، نه کادرسازی و نه کادرسازی معطوف به فعالیت کمنیستی و کارگری! چراکه برای بینش حاکم بر سازمان نفس مبارزه مهم است و نه مبارزه سوسیالیستی. حال اگر رهبری قادر به برنامه ریزی و هدایت هدفمند نیروها و هایش نبود، نفس مبارزه هم بادهو می شود و خرد کاری و فرسودگی و البته برای بخشی تحصیل در خارج جای آنرا میگیرد. این چه گرایشی در رهبری بوده که این امر ساده را ندیده و در جهت متوازن نمودن آن حرکت نکرده است؟ کنفرانس سازمان خارج در سال گذشته غلبه کار دموکراتیک در خارج از کشور را نقد کرده و در دستور کار دوره آتی در اولویت قرار گرفتن فعالیت سوسیالیستی را گنجانده. یعنی کنفرانس سازمان خارج ما از رهبری بهتر تشخیص داد که توازن غیر منطقی ای در فعالیت ما وجود داشته است اما نتیجه چه شد؟ چون کمیته خارج بیش از آنکه در چهارچوب اختیارات و استقلال خود تابع کنفرانس منطقه ای خویش باشد در روند کار روزمره نیز اتوماتیک وار زیر هدایت خرده کارانه دفتر سیاسی قرار داشته، روال کار گذشته یعنی اختصاص حداکثر ظرفیت نیروها به کار دموکراتیک کماکان پیش رفت. آیا چنین مشکلی از فعالیت دموکراتیک اتفاقی بوده است؟ ضرورت توجه به مضمون فعالیت کمنیستی، برنامه ریزی و تلاش هدفمند برای آن، تربیت نیرو، و تمرکز و رفع نواقصی که در فعالیت داخل داشته ایم و بالاخره بالا بردن عیار کارگری تشکیلات، اساسی ترین گرهائی بودند که میبایست بدان توجه میشد. تشکیلات کمنیستی بدون فعالیت کمنیستی و عیار قابل قبولی از کارگران و بویژه حضور آنها در ارگانهای سطح بالا، حرف بی معنائیست. ناتوانی و بی کفایتی رهبری در تحقق این امر به سهم خود در بحرانی کردن تشکیلات غیر قابل تردید است.

من در اینجا به اهمیت پیوند خوردن با کارگران و بالا بردن عیار کارگری برای یک سازمان کمنیستی که از زوایای مختلفی قابل مکتب است نمیپردازم و تنها به اهمیت این مسئله و رابطه آن با مسئله مناسبات و بحرانی که مناسبات ما از اساس برای حضور کارگران پیشرو و غیر قابل قبول است، کارگران پیشرو هرگز در مناسباتی که به آنها بعنوان ابزار نگریسته شود حضور نمیابند. (منظور در اینجا عبادت توده ای و وسیع است و نه حضور کارگران انگشت شمار که در این مناسبات تا مغز و استخوان پرس شده اند). در تشکیلاتی که اعضاء در حیات تشکیلاتی در تصمیم گیریهای اساسی، در گزینش رهبری و کنترل آن نقشی نداشته باشند یا مناسبات، روابط و روانشناسی کارگران پیشرو قابل تطبیق نیست. آنان بوروکراتیسم خرده بورژوازی و سیستم فرماندهی ابزاری را خیلی زود احساس میکنند و بهیچ وجه نمیتوانند خود را بر اساس مناسباتی که بر انقلابیگری خرده بورژوازی بنا شده است دستماز نمایند و این مسئله را در برخورد های اولیه احساس کرده و بدان باید عهده حقارت و نفی مینگرند. در تشکیلات پوپولیستی یا فوق سانترا لیسم از یک طرف و آنارشیزم و لیبرالیسم از سوی دیگر، در بهترین حالت تنها ادیتوانند رنگ و بوئی از کنترل جمعی و سازمانی بر ارگانها (آنها ارگانهای سطح پائین) و رنگ و بوئی از حقوق و روابط را وجود داشته باشد. حضور بیش از حد روشنفکران در سراپای یک سازمان انقلابی، چیز جز خودسری، نبود حساب و کتاب، عدم کنترل جمعی سازمانها و مجامع حزبی بر نهادها و ارگانها را بدنبال نخواهد داشت بویژه اگر گرایش روشنفکران را در یکال در سطوح رهبری وجود داشته باشد. هر سازمانی که از نیروهای طبقاتی خاصی انباشته شده باشد انضباط و سیستم خاص خود را ایجاد نمینماید. آیا این حرف بمعنای آنست که روشنفکران کمنیست نمیتوانند پیشگام تحقق سانترا لیسم دموکراتیک در روابط خود باشند؟ باید گفت که هر کمنیستی چه روشنفکر و چه کارگر تنها سانترا لیسم دموکراتیک را مناسبات مورد قبول خود در حزب میشناسد و بدان عمل می نماید اما اینها جز روشنفکرانی هستند که بقول لنین و یلخانف "سراپای وجودشان را روح پرولتاریائی فرا گرفته است" بنابراین مسئله بر سر نفی دمساز بودن و حتی پیشتازی بسیاری از روشنفکران

و بهیچود آن دخیلند. اگر برای رهبری سازمان حقیقتاً کار در میان طبقه از جدیت لازم برخوردار بود چه تدابیر جدی و چه طرح و نقشه ای برای بر طرف نمودن این موانع اساسی و اصلی، که میبایست مرکز ثقل فعالیت ما را در برگیرید اتخاذ شده است؟ چه الیوتیندی و چه سیاستی در پیش گرفته شده تا این موانع برداشته شوند؟ اگر قرار است که مضمون اصلی فعالیت واحدهای پایه، تبلیغ و ترویج کمنیستی، سازمانگری و هدایت مبارزات کارگری باشد چه کسانی صالح تر و کاراتر از معدود کارگران با سابقه، مجرب و پیشرو کمنیستمان که با ترکیبی صحیح و مناسب با استقرار در شعبه تشکیلات به هدایتگری واحدها و کمیته های داخل بپردازند؟ مگر آنکه مضمون اصلی فعالیت واحدهای پایه رافنی-تدارکاتی دانسته و تنها به "متخصصین" اینچنینی نیاز داشته باشیم، یا آنکه سابقه مبارزاتی بلحاظ مدت، ملاک گزینش بوده و یا آنکه ترکیب اعضای این شعبه را، که روشنفکران با تجارب کارگری و هدایتگری معینی بوده اند بمیراتب بالا تر از ترکیبی به همراه کارگران مجرب مزبور بدانیم (من از ترکیب این نیروها نام می برم چرا که تعداد کارگران مزبور محدود بوده است). شعبه تشکیلات در ارائه انواع طرحها، پاسخگویی به الزامات سازمانگرانه، تجارب کارگری، و رهنمودهای خلاق و کارگشا در حوزه مسائل مختلف معطوف به هدایت مبارزات کارگری، فوق العاده فقیر و دنباله رو بوده است و اساساً در حوزه شناخت از طبقه، الزامات و روشهای پیوند خوردن با آن، رفع موانع کار در این حوزه، و درک عینی نسبت به وجوه مختلف فعالیت کارگری بیگانگی عظیمی عمل میکرده، این نواقص با حضور کارگران پیشرو، با سابقه و کمنیستمان (که در بسیاری از موارد یاد شده در بالاتر تجارب و تخصص فوق العاده بالاتری داشتند)، در شعبه تشکیلات، میتوانست جهت امیدوار کننده ای بیابد، اما این دسته از رفقای کارگرمانه تنها در چنین حوزه عملی قرار داده نشدند، نه تنها در جوار آن نیز قرار نگرفتند، بلکه حتی مورد آموزش هم قرار نگرفتند (البته اگر نسبت به دیگران به چنین آموزشائی نیاز داشتند که ندا شد). تدارکات آینه در چنین شعبه ای سازماندهی شوند! (در خارج از کشور هم عدم جدیت برخوردار رهبری به نیروهای کارگری مجرب ماکاملاً هویدا است، یکی اساساً به در کارهای تدارکاتی و تابلوشدن در بیرون میخورده است، و دیگری که روی مناسبات مسئله داشت مورد بایکوت و بی توجهی واقع میشود، یکی ۴۰۰، یکی ۵۰۰۰۰ عملگر در رهبری در قبال نیروهای کارگری نشاندهنده گرایش و میزان توجهش به این نیروهاست. عدم توجه به این نیروها نشاندهنده عدم توجه به مصالح کار و فعالیت کارگری در تشکیلات بوده است، بر کماری بخشی از نیروها در پستهای حساس که از چشم همین کارگران نیروهای غیر صالح و حتی مگر و مخرب میباشند چیزی جز بر کماری در جهت تامین منافع بوروکراتیک رهبری نبوده است. "بوروکراتیسم یعنی تابع نمودن منافع کار بر منافع جاه، عطف توجه فوق العاده به کرسی و مسند و نادیده گرفتن کار، کثویتاسیون بازی بجای مبارزه در راه ایده ها" (م-۱ یکجلدی ص ۲۱۴)

مضمون فعالیت مادر خارج از کشور نیز نشاندهنده آنست که ماتاچه حد مضمون فعالیت مورد قبول یک سازمان کمنیستی را داشته ایم. بخش اعظم نیروهای مادر گیر فعالیتهای دموکراتیک بوده اند، آنها هم بعنوان وجهی از فعالیت کمنیستی یعنی فعالیت دموکراتیک در میان توده ها، چراکه برای یک سازمان کمنیستی اگر فعالیت سوسیالیستی در میان کارگران اهمیت درجه اول دارد دموکراتیک در میان کارگران و توده های غیر کارگری نیست اهمیت فوق العاده دارد. اما فعالیت دموکراتیک مادر خارج از کشور بسته در میان توده ها، بلکه اولاً در میان تنهالایه خاص و ناپیچیزی از توده های ایران (یعنی مهاجرین و پناهندگان) ثانیاً با اختصاص بخش اعظم نیروهای مادر خارج صورت گرفته است. از اینرو هیچگونه توازنی بین اهمیت این عرصه از فعالیت در خارج از کشور، با اختصاص میزان نیرو نسبت به آن وجود نداشته و نتیجتاً بخش قابل توجهی از نیروهای مادر خارج از کشور آب در هاون میکوبند. نه فعالیت معطوف به داخل، نه آموزشی معطوف به داخل، نه

(روشنفکران کمونیست) در پاسداری و اجرای سانترالیسم دمکراتیک نیست، بلکه مسئله بر سر آنست که حضور بیش از حد روشنفکران رادیکال در صفوف سازمانها و حزب کمونیست (که حقیقتاً کمونیست نشده اند) و ریشه داری با ورها و عادات طبقاتی باعث رسوخ انفرادمنشی آنارشیستی، که فوق سانترالیسم، لیبرالیسم و آنارشیسم و جوهات مختلف انعکاس آن در سراسر پیکره تشکیلات از صدر تا ذیل بپورنگی یک وجه و کم رنگی وجه دیگر در سطوح مختلف ارگانی انعکاس مییابد، میشود.

مناسبات کمونیستی بطور قطعی و غیر قابل برگشت تنها با حذف و غلبه کارگران پیشرو در سازمان و حضور نمایندگان رهبران واقعی آنان در سطوح رهبری قابل تحقق است، چرا که سانترالیسم دمکراتیک عبارتست از مناسبات و روابط متشکل کارگران پیشرو و بطریق اولی در عالیترین شکل آنان یعنی در سازمان کمونیستی و حزب. از اینرو نقش رهبری در هدایت صحیح فعلیاتی که با کارگران پیشرو پیوند خورده و آنان را جذب سازمان کمونیستی نماید (و جذب چنین کارگرانی نیز تنها با مناسبات تشکیلاتی درست صورت نمیپذیرد بلکه به مجموعه ای از فعالیت صحیح کمونیستی بر میگردد) و همچنین تلاش رهبری برای بهبود مناسبات درون تشکیلاتی، تا کارگران جذب شده قادر به پذیرش و دمسازی با آن باشند، از اهم وظایف رهبری لایق یک سازمان کمونیستی است و رهبری سازمان مایه کفایتی خویش را در این عرصه بنمایش گذاشته است. از طرف دیگر پیشرفت صحیح این وجه از کار پیوند خوردن با طبقه و بالاخره بالا رفتن عیار و حضور کارگران پیشرو در کنار رهبران و روشنفکرانی که به طبقه کارگر تعلق داشته و نمایندگان راستین آنان هستند، باعث تعمیق، تکامل و تحقق کامل سانترالیسم دمکراتیک خواهد شد و ایندو جوهات مختلف و تکمیلی یک پروسه واحدند. هر چند رهبری سازمانهای امثال سازمان مادر هدایت امور برای پیوند خوردن با طبقه موفق تر باشد امپرو پیوند و حضور کارگران در تشکیلات دست یافته تر است و هر چه حضور و عیار کارگری در تشکیلات بالا رود (و البته بسا بر خورداری از رهبری لایق) موفقیت یک سازمان در تحقق نمودن مناسبات کمونیستی و نفوذ در طبقه افزایش مییابد. در وضعیت گذشته و فعلی سازمان، حلقه مقدم و گره گاه اصلی برای پیش برد این پروسه واحد همان نقش رهبریست. رهبران پرولتاریا مقدمه آزروری گرایشهای فکری و عملکردهای واقعی شان برای تحقق گرایش فکری خاص و حتی پیش از پیوند خوردن با طبقه قابل تشخیصند و مسئله دقیقاً در همینجانبه افتاده است که کدام رهبر با کدام گرایش فکری (که البته کردار با دیدمیزان وفاداری به گفتار را نشان دهد) کارگران پیشرو را نمایندگی میکنند. بیماری که در جنبش چپ ایران و در سازمان ما وجود دارد بیماری شناخته شده ایست و در جنبشهای کمونیستی ماقبل نیز با همین نموده ها و آثار رویت شده اند، بیماری حضور بیش از حد روشنفکران در سازمانهای چپ (و در ایران خیلی بیشتر از پیش از حد، و به بیان دیگر عدم پیوند با طبقه) و همچنین بیماری حضور نمایندگان روشنفکران رادیکال "بعنوان" نمایندگان و "رهبران پرولتاریا" در راس سازمانهای سیاسی (در حالیکه کارگران به نمایندگان و رهبران واقعی خود جدا از منشاء طبقاتی آنان نیاز دارند) اینست بیماری ما. و فوراً نمایندگان روشنفکران رادیکال در صفوف مارکسیست ها و سوسیال دمکراتهای ما وجود اپورتونیزم را که زائیده روحیه آنهاست در مباحثات کاملاً گوناگون و باشکلهای کاملاً گوناگون امری ناگزیر نموده و مینماید. اکنون ما باید با اپورتونیزم مارتف و اکسلرد در مسائل سازمانی که البته از مسائل برنامه و تاکتیک اهمیت اساسی کمتری دارد ولی در حال حاضر در پیش صحنه حیات حزبی ما خود نمائی میکند فائسقی آئیم". (یک گام به پیش ۲۰۰ م - یک جلدی ص ۲۲۰)، اگر بخوایم نمونه های مشابه و بیماریهای مشابه را بعنوان تجارب و نه الگو برداریهای آیه ای دنبال کنیم، تفاوت رهبری لنینی بعنوان آموزگار و رهبری واقعی پرولتاریا با رهبری سازمان ما بسیار جالب توجه است. "به همان نسبتی که در کشور ما یک حزب حقیقی بوجود میآید (و ایجاد حزب حقیقی در کنار فراهم کردن

الزامات دیگر با میزان پیوند خوردن با طبقه و بالا رفتن عیار کارگری ارتباطی تنگاتنگ دارد و این یک نقیصه مهم در رهبری سازمان مادری پیش برد عاظم مضمون فعالیت تشکیلات راه کارگر و عدم توجه و هدایت صحیح واحدها و کمیته های داخل توسط شعبه تشکیلات بوده است - نویسنده) کارگر آگاه هم باید در آگهی که چگونه روحیه یک مرد جنگی ارتش پرولتاری را از روحیه یک روشنفکر بورژوازی که با عبارت پردازی آنارشیستی جلوه گری میکند - ساز شناسکار گرا آگاه باید در آگهی که نه تنها از اعضای عادی حزب بلکه از "ما فوقها" هم اجرای وظائف و وظایف یک عضو حزب را بطلید و باید در دنباله روی در مسائل سازمانی هم با همان نظر حقرات بنگر که سابقاً بدنبال رهروی در مسائل تاکتیک مینگریست" (یک گام به پیش ۲۰۰ م - یک جلدی ص ۲۲۶) لنین به اعضا حزب آموزش میدهند که نه تنها از اعضای عادی بلکه از "ما فوقها" هم اجرای وظائف و وظایف را بطلیند. رهبران مادنبال اعضائی "مطیع" و "سربه زیر" میگردند و کارگری پیشرو کمونیستی با سالها سابقه کارگری در صنایع ایران که در حوزه مناسبات تشکیلاتی ماموله داشته، به گوشه ای میگذارند و عملاً با یکوتش میکنند. (وقتی رهبری به چنین کارگرانی نیاز ندارد معلوم نیست با کدام کارگران میخواهد پیوند خورد.) لنین به کارگران عضو حزب آموزش میدهد و از آنان میخواهد که باروحیه یک مرد جنگی ارتش پرولتاری بدنبال رهروی در مسائل سازمانی با نظر حقرات بنگرند. رهبران سازمان مانده تنها مروج دنباله روی توده های حزبی از کمیته مرکزی و دفتر سیاسی هستند، بلکه کردن مرد جنگی ارتش پرولتاری را که بخواهد به دنباله روی در مسائل سازمانی پایان دهد مستحق بریدن باشمشیر فوق سانترالیسم میدانند. (حراست از فوق سانترالیسم در تشکیلات ما توسط رهبری و عدم انطباق کردار با گفتار در مورد بخشی از اصلاحات تشکیلاتی چیزی جز دفاع از منافع محفلی رهبری در مقابل حزبیت توده های سازمانی نبوده و نیست.)

پرولتاریا بیبش از روشنفکران قادرند خود را با روح سازمانی و بویژه مناسبات سانترالیسم دمکراتیک وفق دهند چرا که این مناسبات به آنها با تعلق دارد. ما باینشی که قصد نداشته باشد سانترالیسم دمکراتیک را در سازمان متحقق نماید از جدیت لازم برای پیوند خوردن با طبقه نیز برخوردار نخواهد بود و انطباق این دو گرایش در حوزه تشکیلاتی و در مضمون فعالیت اتفاقی نیست، چرا که حضور کارگران پیشرو در تشکیلات و جدیت تغییر مناسبات که با حضور آنان تحمیل خواهد شد، و دفاع از حقوق ویژه در تشکیلات پیوپولیستی، با فعالیت پیوپولیستی و غیر کارگری، انعکاس یک بینش در دو حوزه از کار است باینشی که روشنفکران رادیکال را نمایندگی میکنند - پیرولتاریا را. "پرولتاریا با تمام حیات و موجودیت خود بر مراتب اصلیت سراز خیلی جوجه روشنفکرها با روح سازمانی پرورش مییابد پرولتاریا که کم و بیش از برنامه و تاکتیک ما آگاه شده باشد عقب ماندگی در سازمان را بوسیله استناد به اینکه شکل کم اهمیت تر از مضمون است توجیه نخواهند نمود در حزب ما این پرولتاریا نیست که خود آموزی تشکیلاتی و انضباطی و روح دشمنی و تحقیر نسبت به عبارات آنارشیستی را کم دارد (و این مسئله تنها معطوف به کارگران پیشرو روسیه نمیشود بلکه یک گرایش طبقاتیست که در مورد هر کارگری پیشروئی صدق میکند نویسنده) بلکه بعضی از روشنفکرها هستند" (یک گام به پیش ۲۰۰ م - یک جلدی ص ۲۲۶)

این نقل قول یک اصل عام را در مورد کارگری پیشرو و بعضی از روشنفکرها بیان میکند. همان روشنفکرانی که به توجیه کم اهمیت تر بودن شکل (مناسبات سازمانی) از مضمون میپردازند (و البته رهبران ما که همیشه به شکل یعنی مناسبات تشکیلاتی کم به داده اند فرمول بندهائی حاکمی از آن که در تشکیلات بین مضمون فعالیت ما که کمونیستی است و شکل که پیوپولیستی است تضاد وجود دارد" ارائه داده اند. اما چنانکه گفتیم این فرمول بندی یک اشکال دارد و یک توضیح هم میخواهد. اشکال آنست که نه فقط خطوبرنامه را، بلکه مضمون فعالیت ما را هم کمونیستی میدانند و توضیح

مدافعه وی و اجزاء دیگر عملگر دواقعی اش چه بوده است .

ب : تضاد بین بلشویزه کردن با جان سختی پوپولیسم

در عرصه تشکیلاتی

بینشهای مختلف موجود در یک تشکیلات و مبارزه‌ای که بین آنها صورت میپذیرد انعکاس مبارزه طبقاتی و بیانمندگان لایه‌ها و گرایشات مختلف یک طبقه در درون آن است . بینش حاکم بر رهبریت سازمان راه‌کارگر بینشی بود (وهست) مبتنی بر کم‌بها دادن و حتی به‌اندادن به دمکراسی درون تشکیلاتی، رهبریت انضباطی در مقابل دمکراسی می‌فهمد، همانگونه که دمکراسی را در مقابل سانترالیسم . اما آیا قضیه تنها در تفاوت فهم بود یا تلاش عامدانه برای پاسداری از منافع فوق سانترالیستی ؟ چرا که در موارد متعددی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی در حوزه نظری (یعنی حرف) بسیاری از اصول سانترالیسم دمکراتیک را از خیلی وقت پیش تدوین کرده بودند، از آن جمله اند " در باره برخی از مهمترین اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی " و "برگزاری هر دو سال یکبار کنفرانس سازمانی مندرج در مباحثات وحدت سال ۶۳ و از آن جمله اند " اصلاحات سیک کار در سال ۶۶ پس قضیه نه فقط در تفاوت دید و بینش بلکه همچنین تلاش پیگیرانه در حراست از اعتقادات و منافع واقعی و کرداریست . (عدم وفاداری در عمل نیز معیار و ملاک خوبی برای نشان دادن میزان اعتقاد در گفتار است) از اینرو ببینیم که در محورهای اساسی مناسباتی ، اعتقاد و عملگر در رهبریت چه بوده است .

۱- رهبری و خرد جمعی ، کنترل جمعی

رهبریت سازمان ماهرگز به رهبری و خرد جمعی و همچنین کنترل و حسابرسی جمعی با ورنداشته و عملگر د چندین ساله آن نشاندهنده این امر است . رهبریت که اساساً به اعضا و توده‌های سازمانی بی‌اعتمادی اعتقاد بوده و از طرف دیگر خود را صالح تراز مجامع و سازمانهای حزبی میدانست هرگز بدان با ورنداشته که خرد رهبری جمعی سازمان را که در کنگره‌ها و برنامه دوره‌ای مصوبه آن مادیت میباید تدارک ببیند . در جمع بندی مباحثات وحدت آمده است ؛ " عالیترین مرجع تشکیلات کنگره است که میباید هر دو سال یکبار تشکیل شود . تمامی پیکره‌های تشکیلات با فرستادن نمایندگان خود به کنگره میباید در حیات سازمان مداخله نمایند ! از زمان نگارش این مطلب تاکنون حداقل میبایست ۲ کنگره تشکیل میشد . عدم تشکیل کنگره به چه دلیل بود ؟ آیا دلیل آن بود که ما برنامه و اساسنامه پیشنهادی نداشتیم ؟ مگر تشکیل کنگره به این امر مشروط شده بود ؟ بگذریم از آنکه اصولیترین کار تشکیل کنگره با برخورداری از برنامه و اساسنامه (پیشنهادی و یا مصوبه) است ، ولی آیا حتی سستی در تدوین برنامه و اساسنامه بعد از آن است ؟ آیا بخییر از آن است که رهبریت در این مورد کنندی قابل توجهی از خود نشان داد ؟ ثانیاً مگر همین رهبری نبود که تا چندین پیش و پیش از اوچ گیری اختلافات قصد داشت برنامه و اساسنامه را از طریق "فراندموم" و یا "یک مجمع صلاحیتدار" تصویب نماید ؟ " مجمع صلاحیتدار " یک عیسارت کشار و مهم است . اگر منظور صراحتاً کنگره بود کافی بود که ترك و راست از آن نام برده شود . یا آنکه دلیل عدم برگزاری عبارت بود از ؛ " از اینرو اگر چه برای برگزاری کنگره ها و کنفرانسها میباید زمان بندی مذکور را ملاک قرار داد و با تمامی قوای برای تحقق آن تلاش کرد اما این تلاش تابع شرایط عمومی پیکار طبقاتی و درجه امکان گردهم آئی منتخبین پیکره‌هاست . " ؟ (از مباحثات وحدت ص ۱۴) اگر " شرایط عمومی پیکار طبقاتی و درجه امکان گردهم آئی " در گذشته دلیل این امر بوده مگر در شرایط حاضر که دفتر سیاسی وعده کنگره به نیروهای سازمانی اش را میدهد تفاوتی نسبت به گذشته ایجاد شده است ؟ آنچه مسلم است این تفاوت بلحاظ امکانات تدارکاتی و مالی و امکان گردهم آئی منفی تر هم گردیده منتها در شرایط حاضر برگزاری کنگره به رهبریت بی‌اعتقاد به آن تحمیل شده است . باید دلیل این بی‌اعتقادی و بی‌اعتنائی به کنگره

هماینکه پذیرش در گفتار تضاد بین شکل و مضمون بمعنای تحقق کرداری تغییر شکل آن توسط رهبری نبوده است (۰) همان روشنفکرانی که دنباله‌روی در مسائل سازمانی را شیوع داده و از آن دفاع نموده‌اند، حاکمیت فوق سانترالیستی را با پیگیری حراست نموده و به توجیه آن پرداختند، و لنین در مورد این گرایش چه زیبا میگوید : " دنباله‌روی در مسائل سازمانی محصول طبیعی و ناگزیر روحیه آن افراد منمنش آنارشیستی است که شروع میکنند انحرافهای آنارشیستی خود را بصورت یک سیستم نظریات و بصورت اختلاف نظرهای اصولی ویژه در آورد" (م - ۱ یکجلدی ص ۲۲۴)

بطور فشرده و در نتیجه گیری از این مبحث باید بگویم که استعداد سازمانیابی بر اساس سانترالیسم دمکراتیک و بلحاظ طبقاتی بیش از همه در کارگران پیشرو نهفته است . این استعداد که بقول لنین عبارتست از ؛ " پرولتار مادامکه فرد منفرد و مجزائیست هیچ است اوتامام نیروی خود ، تمام استعداد خود را از سازمان و فعالیت مشترک و منظم با رفقای کسب مینماید او وقتی خود را عظیم و نیرومند حس میکند که قسمتی از پیکره عظیم و نیرومندی را تشکیل میدهد این پیکر برای وی در حکم همه چیز است و لسی منفرد و مجزائیست به آن بسیار کوچک است ، پرولتاریا باین بزرگتری منجانفشانیبها و مانند جزئی از توده بی نام بدون منظور هائی برای نفع شخصی و برای اشتها شخصی مبارزه میکند و وظیفه خود را در هر شغلی کسه او را بکار نندانجام میدهد و او را طلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تفکرات ورخته کرده است" (لنین به نقل از پلخانف (م - ۱ یکجلدی ص ۱۹۸) همانگونه که پرولتاریا غیر تاسوسیالیست است و میبایست آگاه سوسیالیستی توسط روشنفکران و رهبران پرولتاریا به درونش برده شود تا استعداد و غیره سوسیالیستی اش به مبارزه‌ای هدفمند و آگاهانه تبدیل شود ، استعداد سازمانیابی وی بر اساس سانترالیسم دمکراتیک نیز میبایست توسط روشنفکران کمونیست و رهبران پرولتاریا بارور گردیده و به یک سیستم و مکانیزم علمی و عملی تبدیل شود . این سیستم به او تعلق دارد و پرولتاریا این مناسبات را بشکل ابتدائی و خود اندکیخته در تشکلهای سطوح پایینترش بکار میگیرد ، از اینرو نقش رهبران در دفاعشان از مناسبات تشکیلاتی که مروج و میسر آن بوده و در کردار تشکیلاتی به جانبداری از آن میپردازند فوق العاده حائز اهمیت است و از همینجا میتوان جایگاه رهبران را در نمایندگی از کارگران پیشرو ، کارگران تکنوکرات و یا اقشار روشنفکر خرده بورژوازی یافت . گرایشی که نیروهای معترض سازمان مادر کلیت خود (قصد من نادیده گرفتن گرایشات مختلف در میان معترضین و همچنین گرایشات مختلف در بیسن رفقای که در جناح دفتر سیاسی قرار گرفته و محصول تنوعات موجود در چهار چوبه سازمان یکپارچه قبلی بوده اند نیست و از اینرو صحبت از وجه غالب و کلیت نیروهای معترض و کلیت نیروهای موجود در جناح دفتر سیاسی میکنم) مدافع آن هستند گرایشی است که کارگران پیشرو در حوزه مناسبات نمایندگی میکنند و وجود معدود کارگران پیشرو و سابقه داری که در خارج بوده اند در صورت معترضات معترضات انقادی نیست . این گرایش مسلمادر بین نیروهای داخل نیز در صورت وقوف آنان به درگیریهای اخیر یویژه در بین کارگران معدودی که در واحدهای پایه و کمیته‌های داخل داریم ، گرایش بالنده و مورد دفاع خواهد بود ، در صف مقابل ، رهبری سازمان مدافع سیستمی بوده و جان سختی خود را برای اجرای اصلاحات تشکیلاتی بحسدی عیان ساخته است که با قاطعیت میتوان گفت که مدافع و نماینده رادیکالیسم خرده بورژوازی و مناسباتی بر اساس انقلابیگری روشنفکرانه میباشد . هیاهوی رهبریت سازمان که سعی میکند به شیوه امواج و نه بشکل مستند و مکتوب معترضین را گرایش روشنفکرانه معرفی نماید قابل درک است . بیپوده نیست که تاکنون حتی یک کلمه در سطح علنی به نقد واقع اخیر در حوزه مناسبات و اینکه نقش رهبری در این حوزه چه بوده است و یا انتقاد از خود (لا اقل تا آن حدی که به وی مربوط میشده است) نگفته اند . اما گرایش رهبری را از عملگر دواقعی آن بهتر میتوان دریافت . ببینیم سیستم مورد

روشن شود.

اگر به کنفرانس سازمانی لحاظ تحقق اصل رهبری و خرد جمعی، کنترل، نظارت و حسابرسی جمعی، تعیین خط مشی ها و تصمیمات دوره‌ای، انتخابی کردن کمیته مرکزی مشخص شدن اقلیت و اکثریت و در تحلیل نهائی اجرای یکی از مهمترین پایه‌های اصل سانترالیسم دمکراتیک نگریسته شده است. ندارک آن یکی از الیوت‌بندهای اساسی و دوره‌ای طبق زمانبندیست و حتی تعلل در اجرای آن و بررسی اینکه واقعا امکان برگزاری بوده و یا نبوده نیست. تنهاد خودکنگره قابل حسابرسی است و گرنه در حیات تشکیلاتی ما چگونه میتوان چنین امری را مورد بررسی و نظارت جمعی قرار داد؟ با اعتراضات پراکنده و نوشته‌های منفرد که در هیچ جایش نمی‌شوند و معترضی مورد سوءظن واقع می‌شود! در حیات تشکیلاتی ما، کمیته مرکزی بعنوان برنامه‌ریز دوره‌ای و گزارش کننده فعالیت دوره‌ای عمل می‌کرده تحت چنین روالی آنچه که برای اعضا و تنهادهای سازمانی باقی میماند این است که تنهادهای دوره‌ای و نه در تصمیمات و سیاستهای دوره‌ای نقشی داشته‌وند قادر باشند که برنامه‌های دوره‌ای و تصمیمات مرکزیت را تصحیح و تکمیل کرده و در صورت لزوم به اراده جمعی آنرا ملغی نموده و برنامه دیگری بجای آن قرار دهند. انتقادات و برخوردهای اعضا به چنین مصوبات و گزارشهایی شکل متمیزه و آتیم تنهادهای را اختیار دفتر سیاسی قرار میگیرد و حتی به گوش اعضا و واحدهای دیگر نمی‌رسد. کافیت اشاره کنم که پس از انعکاس گزارش دوره‌ای آخرین پلنوم در سال گذشته یکی دو واحد خارج از کشوری، گزارش یکساله مرکزیت را غیر قابل قبول دانسته بودند و بر اساس آنکه بسیاری از برنامه‌ها و مصوبات پلنوم قبلی یا انجام نشده و یا بدان اشاره و برخورد نگردیده بود، (که تکلیف آن برنامه‌ها چه شده است) گزارش را بر رسمیت نشناخته و خواستار گزارش کاملی به همراه نقد و بررسی بودند (که البته گزارش مجدداً و با پاسخ لازم هم داده نشد)، اما این انتقادات نه در هیچ واحد دیگری انعکاس یافت و نه تأثیری در روند کار مرکزیت گذاشت. پس از واقعه انشعاب معلوم شد که معدود واحدهای دیگری نیز و یا اعضای از آنها نظرات مشابهی داشتند و بخش وسیعی تری از ساابدان بطور جدی نپرداخته اند چرا که بیگانگی نسبت به حیات تشکیلات و عدم امکان اعمال نظر و دخالت موجب برخورد های انفعالی می‌شود، آیا این روشها رزترین نمونه‌های بی‌حقی عمومی برای اعضا و خودرانی فوق سانترالیستی مرکزیت نیست؟ آیا مخالفست نیروهای معترض با سانترالیسم بوده یا فوق سانترالیسم؟ کدامیک؟ در کدامیک از سیاستها و تصمیمات مهم تشکیلاتی نیروهای تشکیلاتی دخیل بوده‌اند؟ نمونه مصوبه کنفرانس کمیته خارج در سال گذشته که از بار فعالیت دمکراتیک کاسته شود و بر بار فعالیت سوسیالیستی افزوده گردد، تحت چه شرایطی میتوانست عملی گردد؟ از چنین رهبریتی باید هم انتظار داشت که شکستن بایکوت گشتگریها را بدون دادن یک بحث تشکیلاتی و بدون دخالت اعضا سازمانی عملی نماید. هنگامیکه رهبران سازمان بدون اعتقاد و اعتماد به نیروهای سازمانی به برخورد رسمی با کشتگریون می‌پردازد دست‌آخراز علنی کردن قضیه توسط کشتگریها برآشفته می‌شود و می‌دانست که رهبری سازمان، رهبری تشکیلات کشتگریها قابل اعتمادتر از نیروهای سازمانی مامی‌اند و تنهادهای سازمانی به یاد اعضا سازمان می‌افتد که با واکنش وسیع نیروهای سازمانی و مصوبات کنفرانس کمیته خارج در رد شکستن بایکوت و برپا می‌شود آتیم نه برای آنکه آنها را دخیل کند بلکه بخاطر آنکه آنها را توجیه سیاسی نموده‌واز "مزایای" "دستاوردهای" این شکست بایکوت قلم‌فرسائی نماید. (مندرج در یکی از گزارشات دوره‌ای رهبریت) لنین در نامه به ایسکرا صحبت از ارتشی می‌کند که همانگونه که به دنبال ستادش می‌آید، ستادش را رهبری می‌کند. این روح حاکمیت سازمانهای حزبی بر نهادهای حزبی و این روح انضباط آگاهانه و روح سرشار از اعتماد است که ارتش در عین حال که ستادش را رهبری می‌کند (یعنی رهبری کنگره بر کمیته مرکزی) همینطور به دنبال ستادش می‌آید (اعمال اراده کمیته

مرکزی بر تنهادهای سازمانی در فاصله دو کنگره) و دخالت فعال آنها در تمام وجوهات زندگی حزبی که از طریق مبارزه ایدئولوژیک تأمین می‌شود، این امر تا چه حد توسط رهبری ما مورد پذیرش بوده است؟ نتیجه چنین کرداری چیزی جز استعمار خودسری، خودرانی و بر فراز سازمان حرکت کردن، توسط رهبری نبوده و نیست. چگونه میتوان جلوی این خودسریها را سد نمود؟ آیا خوش قریحگی اخلاقی، سلامت شخصیت و امثالهم تضمینهای جلوگیری از اعمال فوق سانترالیسم اند؟ اینگونه عوامل اگر چه مهندولی بهیچ وجه نمیتوانند جای ضوابط و "بی‌اعتمادی متشکل" را بگیرند. اینگونه عوامل حتی قادر به ایجاد اعتمادهای رفیقانه هم نیست و اعتمادهای رفیقانه (که سه اتفاقاً در تشکیلات ما بسیار ریشه‌ای و عمیق بود) اگر در روند جزبیت مجهزه "بی‌اعتمادی متشکل" و آموزش اعضا بر اساس مناسبات حقوقی نباشد در پرا زد فرو می‌پاشد. اگر لنین صحبت از آن میکرد که در حزب ما چیزی فراتر از آئیننامه ها و ضوابط داریم و آن اعتماد رفیقانه است، علتش آن بود که این اعتماد رفیقانه حاصل تلاش خستگی ناپذیر رهبریت حزب برای دفاع از حقوق اعضا، فراهم کردن بیشترین امکانات برای دخالت و حضور فعال آنان و بیشترین تلاش برای آنکه قدرت اعمال نظر جمعی و کنترل حزبی بر نهادهای افراد فراهم شود و این اعتماد نسبت به آن جناح از رهبری و با آن رهبرانی وجود داشت که تنهادهای سانترالیسم دمکراتیک دفاع میکردند بلکه خود بعنوان رهبر، محصول و نتیجه برون آمده از آن سیستم بودند. رهبرانی که در بستر مبارزه نظری و عملی جایگاهشان مشخص می‌شود رهبرانی که توده‌های حزبی، رهبرش می‌گردند و از وی اطاعت هم مینمودند. کردار رهبری سازمان ما با کدامیک از این موازین لنینی قرابت دارد؟ و از جانب رهبریت چه تلاشی برای تحقق این سیستم صورت گرفته است؟ پیشتازی بلشویسم در دفاع از حقوق حزبی، فراهم کردن امکان حسابرسی و کنترل بحدی بود که حتی تجویز مینمود اعتماد و با عدم اعتماد را به شیوه‌های حقوقی و حزبی دنبال نماید. "من موظفم به "اعتماد دارم" یا "اعتماد ندارم" خودسرانه اکتفا نکرده بلکه قبول داشته باشم که تصمیمات من و بطور کلی تمام تصمیمات هر قسمت حزب در مقابل تمام حزب باید از روی حساب باشد. ما از نظریه محفلی اعتماد خودسرانه به یک نظریه حزبی ارتقاء یافته‌ایم که برای ابراز ویازرسی اعتمادخواهان شیوه‌هایی است که حسابش معلوم و رسماً تجویز شده باشد" (م-۱ - یکجلدی ص ۲۲۶)

در تشکیلات ماتم تصمیمات مرکزیت چگونه میتوانست در مقابل تمام حزب از روی حساب باشد؟ چه مقرراتی وضع شده بود که بتوان مرکزیت را کنترل نمود و چه شیوه‌های حزبی حاکم بود که بتوان در مقابل آن اعمال اراده جمعی سازمان را متحقق نمود؟ رهبری سازمان ماکه قصد داشت برنامه و اسانامه را از طریق فرزندوم ویا "مجمع صلاحیتدار" تصویب نماید، تا چه حد به اقتدار کنگره معتقد بود، رهبرانی که در پیش نویس اسانامه حتی حاضر نشده اند که ارگان کنترل حزبی را بر رسمیت شناخته و در اسانامه قید نمایند چقدر ظرفیت دارند تا ابزارهای دمکراسی حزبی را جاری نمایند؟ آیا چنین عملکردها درخشانی میتوانند کارگران پیشرو را نمایندگی کند؟ چنین عملکرد درخشانی که از قدرت مافوق حزبی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی دفاع مینماید بیانگر روح انفرادمنشی روشنفکرانه‌ایست که: "تنها انضباط را برای افراد معمولی میخواهد نه برای آنان که در راس نشسته‌اند" (لنین) چنین گرایشی خواستار برپا رجا تشکیلاتی بر اساس انقلابیگری خرده بورژوازی است و روشنفکران رادیکال را نمایندگی میکند.

۲- انضباط در تشکیلات کمونیستی

اگر یک جنبه اساسی در تحقق سانترالیسم دمکراتیک خرد، رهبری و کنترل جمعی و در واقع حاکمیت سازمانها و مجامع حزبی بر نهادهای ارگانهای حزب است، جنبه مهم دیگر آن انضباط کمونیستی است. تنها انضباطی میتواند مفهوم کمونیستی، آئین باشد که خملت آگاهانه داشته

باشد. اگر رژیم سانترالیسم دمکراتیک میتواند انضباط آگاهانه را تحقق بخشد، به نوبه خود این انضباط آگاهانه است که سانترالیسم دمکراتیک را تقویت و تحکیم مینماید. پرولتاریا که بعنوان طبقه در رأس دوران، پیشرو و پیشتاز نظم نوین و بهارمغان آورنده جامعه‌های عاری از استثمار، ستیم، عقب ماندگی و خرافات است، طبقه‌ای که دمکراسی را بمفهوم وسیع‌تر از دمکراسی بورژوازی و برای اکثریت توده‌های لگدمال شده میسر و متحقق مینماید، نمیتواند بدون اعتقاد به انضباط آگاهانه در درون حزب خود بدون اجرای عملی آن در مناسبات تشکیلاتی به انجام این مهم در عرصه جامعه نائل آید. هر طبقه، قشر و لایه اجتماعی قادر است نظم مورد نظرش را دنبال نموده و یا آنرا متحقق نماید، تفاوت های ماهوی و کیفی انضباطی که طبقات دیگر دنبال نموده و توسط نمایندگانشان تبلیغ و ترویج میشود یا نظم مورد نظر پرولتاریا همانند آگاهانه بودن است. پیشروان و رهبران طبقه کارگر اگر پذیرش داوطلبانه نظم را نپذیرند و یا خصلت آگاهانه آنرا نکار نمایند، نه تنها شایستگی رهبری کل طبقه را نخواهند داشت، بلکه مسلمان در رسالتی که برای رهائی کل بشریت بعهده گرفته اند ناموفق مینمانند؛ چرا که مناسباتی که در صورت فقر آگاهی و یابردگیاب آن بنا شده باشد، یا نظمیکانیکی است و یا مناسباتی بر اساس قهر و سرکوب، و این دو خوبشاوندی نزدیکی با هم دارند. هنگامیکه بلشویسم اظهار می‌دارد "پرولتار ۰۰۰ وظیفه خود را در هر شغلی و هر جاییکه او را بگمارند انجام میدهد و داوطلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تفکرات او رخنه کرده باشد." صریحاً آشکارا از چنان نظمیکانیکی یاد میکند. آیا برستی چگونه نظمیکانیکی میتواند داوطلبانه و از روی وقوف کامل صورت پذیرد، اگر در تمام احساسات و تفکرات رخنه نکرده باشد؟ و چگونه میتواند در تفکر و احساسات رخنه کند اگر آگاهانه و از روی منطق فکری جذب نشده باشد؟ و اما در مقابل آن باز هم این گرایش انفرادمنشی روشن فکرانه است که اولاً "ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است و نه برای برگزیدگان، خودش راه بدیهی است که جزو برگزیدگان بشمارد." ثانیاً از توده نیز نه انضباطی آگاهانه بلکه انضباطی میکانیکی و پرولتاریا که انتظار دارد، پرولتاریا که شعارش نور، نور و نور بیشتر است چگونه میتواند این امر را در حوزه مناسبات مصداق نهد. لنین پیشتاز بلشویسم تشکیلاتی و بعنوان نماینده حقیقی کارگران پیشرو در رابطه با انضباط آگاهانه چنین میگوید: "مانگنون بارهانظر خود را در مورد اهمیت انضباط و مفهوم آن در حزب پرولتاریا بطور اصولی مشخص کرده ایم. اتحاد در عمل، آزادی بحث و انتقاد، این است تعریف ما از انضباط، تنها چنین انضباطی شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشرو است." (مجموعه آثار جلد ۱۴ ص ۱۲۵) و یادنامه به ایسکرا شرط اینکه کارگران از درک رهبران عاجز نشوند و در اختصاص ستونهای ارگان حزب برای عقاید مختلف درون حزبی و مبارزه ایدئولوژیک میدانند مطرح میکنند: "تنها آن زمان خواهد بود که "ستاد" ما واقعا توسط اراده آگاهانه و سودمندیک ارتش پشتیبانی خواهد شد." از این رو باید گفت که انضباط آگاهانه زمانی شکل میگیرد که اولاً اراده جمعی در حزب اعمال شود، ثانیاً مبارزه ایدئولوژیک صورت پذیرد. اما برای تحقق این دو امر اساسنامه و آئین نامه بیانگر حدود و شعور و ضوابط حقوقی و اجرائی است، اما اساسنامه نیز خود محمول مبارزه جدی و واقعی بین گرایشات درون حزبی است، و گرنه رونویسی از روی بهترین اساسنامه‌ها بیانگر ظرفیت واقعی یک تشکیلات و رهبری آن نخواهد بود. مگر همین رهبری در مباحثات وحدت، از کنگره آساله، اتحاد در عمل آزادی در مباحثه و انتقاد، اختصاص ستون نشریات به پلمیکهای سازمانی، مبارزه ایدئولوژیک درونی و علنی و... و نهایتاً استقرار و اجرای سانترالیسم دمکراتیک یاد نکرده بود. این عدم انطباق گفتار و کردار در چه چیز جز عدم برخورداری ظرفیتهای اساسنامه‌های کمونیستی و نمایندگی کارگران پیشرو در حوزه مناسبات تشکیلاتی میتوان توضیح داد؟ اگر بلشویکها اعتقاد داشتند که در شرایط مخفی دمکراسی آنها در حوزه‌های معینی تا حدودی و آنها هم بشکل

تحمیلی محدود میشود، این بمعنای آن بود که بیشترین تلاش را برای رفع این نارسائی‌ها بعمل آورد؛ و یا کمبودهای گریزناپذیر برای تحقق دمکراسی در حوزه‌های معینی را با گسترش ابزارها و امکانات در حوزه‌های دیگر و یابیه شکل دیگر، سعی در برطرف کردن خلا ایجاد شده میکردند؛ چرا که از نظر بلشویکها سانترالیسم همیشه به همراه دمکراسی معنی داشت. اما رهبران ما این مطلب را با ترجمان دیگری بکار میبردند؛ بدین معنا که در شرایط مخفی دمکراسی تابع سانترالیسم و مشروط به آن میباشد. و با همین زاویه نگرش انضباط را نیز نه انضباط آگاهانه بلکه بمفهوم مکانیکی و پرولتاریا قبول داشته و بکار بسته‌اند. دیدگاه رفیق مهران که بعنوان مباحثات کنگره سازمان راهکار گرجناح دفتر سیاسی انتشار یافته است، دیدگاه تیپیک و مورد قبول رهبریت سازمان (بعنوان نظر غالب و اجرائی) بوده است. آنچه که رفیق فرموله میکند عبارت از آنست که "تاکید بر ضرورت رهبری متمرکز، منضبط، و پرتحرک که پیوند محکمی با توده کارگران داشته باشد اندیشه محوری تئوری تشکیلاتی لنین است" واقعیت آنست که از دو وجه مورد تاکید رفیق یعنی "رهبری متمرکز، منضبط و پرتحرک" و "پیوند محکمی که با توده کارگران داشته باشد" (که دومی تاکنون حرف بوده) تنها سانترالیسم مورد توجه است و این که "پیوند محکمی با توده کارگران داشته باشد" نیز روح از بالا دارد. و از این جهت کنیه لنین در رابطه با دمکراسی به همراه سانترالیسم که در تمام آثار از جمله آثار یاد شده از جانب رفیق بویژه "یک گام به پیش ۰۰۰"، در آن خبری نیست و هر جا هم که هست تنها جنبه حرف دارد.

این دیدگاه نمیتواند انضباط آهنین را در مقابل دمکراسی درون تشکیلاتی ببیند و آهنین بودن انضباط را در مقابل آگاهانه بودن! البته جای سؤال است که اگر حتی این نوشته، مورد اعتقاد رهبریت سازمان بود چرا حتی در مورد مبارزه ایدئولوژیک درونی، و یا بیرونی بر اساس همین تعبیر و درک اجرائی است؟ پاسخ عدم انطباق کردار با گفتار، و حد ظرفیت پرولیسیم تشکیلاتیست. دیدگاهی که بعلمت تاثیرات نامطلوب درونی (بیرونی پیشکش) برای اعضا "صغیر"، نوشته‌ای را لازم السانسیون میدانند چگونه میتواند به رهبریت مجامع و سازمانهای حزبی بر نهاده‌ها و ارگانهای حزبی و به انضباط آگاهانه به مفهوم اتحاد در عمل، آزادی مباحثه نباید محدود شود تا خدای نا کرده تاثیرات نامطلوب درونی اش (که درجه قابل هضم بودن آن برای اعضا ساده توسط دفتر سیاسی رخصت میشود) باعث گمراهی اعضا و ولطمه دیدن انضباط، و اتوریته‌ای که انضباط مزبور را با بر جانگدشته است بشود؟ پشت تمامی این جملات و تفاسیر منافع حقیق و محافظه کاری روشن فکرانه خوابیده است که آگاهی اعضا را مخمل "نظم معمول" میداند. آیا چنین بینشی میتواند دنبال چنگ اندازی بر آگاهی توده‌های حزبی باشد یا خوابزدگی و حرکت مطیعانه و در تاریکی نیروهای تشکیلاتی را پاسداری میکند؟ آیا چنین بینش و کرداری خواستار تحقق انضباط آگاهانه است؟ یا آگاهی را همچون آبی در لانه مورچگان میداند؟ آیا برستی از ضمیر واقعی، کردار عینی و از روانشناسی عیان حاکم بر رهبریت که "اعضاء تشکیلات از خواندن فلان مطلب درونی تاثیر نامطلوب میگیرند و باید حذف شود"، میتوان انتظار داشت که بپذیرد چنین اعضا "ناآگاه" و "کم ظرفیتی" کمیته مرکزی و رهبران خود را برگزینند، برایش برنامه دوره‌ای تدوین کنند و در اموظف کنند که آنرا انجام داده و در پایان دوره نیز روی راه حسابرسی بکشانند؟ آنوقت با چنین اعضا "گمناهی" که این همه هم قدرت داشته باشند، چگونه میتوان "نظم معمول" (یعنی نظم فوق سانترالیستی فعلی) را حفظ کرد؟! اما آیا مشکل استقرار انضباط آگاهانه در سازمانهای مشابه سازمان مارتنها میبایست در سطوح رهبری جست و مثلا اگر رهبریت سازمانهای این چنینی از اصولیت و جدیت لازم برای تحقق سانترالیسم دمکراتیک برخوردار باشند، لزوماً انضباط آگاهانه در سراسر تشکیلات نیز شکل میگیرد؟

رابار سوخ درستی نظراتش در بدنه و در جنگ با دیگر نظرات، حقانیت خود را در پیشبرد نظراتش در میان کارگران و زحمتکشان نجوهر رهبری نیست (معلوم نیست رهبر کیست؟) فراموش نکنیم که در کمیته مرکزی حزب بلشویک با همان نظرات لنین در اقلیت قرا گرفت و تنها زمانی که اکثریت کمیته مرکزی درستی نظرات وی را در واکنش کارگران پیشرو عضو حزب مییافت به اصولیت آن گردن میگذاشت، اما رهبریت در سازمان ما خود را از قدرت گیری در بین اعضا بی نیاز میبیند. برآستی چه کسی خود را از قدرت گیری در میان توده های حزبی (و یا از توده های درون جامعه) بی نیاز میبیند؟ تنها کسانی که از فرار از آنها قدرت را در دست داشته باشند و چه کسانی قصد میکنند که این قدرت گیری را نه از راه انعکاس نظرات و کردارشان و از راه اصولیت و استدلال نظری کسب کنند؟ تنها کسانی که قصد جنگ اندازی بر آگاهی اعضا را نداشته و قدرت ناشی از عقب ماندگی و تعصبات و نه قدرت ناشی از آگاهی و نور را جستجو میکنند. در جمع بندی مباحثات گفته شده بود " مبارزه ایدئولوژیک صرفاً همین گسست در اعمال اراده و احد تشکیلات کمونیستی و تدارک انشعاب نیست بلکه شیوه حیات یک تشکیلات کمونیستی است که خود را در قاعده روزمره فعالیت کمونیستی یعنی سائترالیسم دمکراتیک مشخص میکند. این روش، تمایزات مابین گرایشات مختلف نظری را در یک تشکیلات کمونیستی مخدوش نمیکند و به هر فیزی اجازه میدهد تا در جریان کل مسیر پیدایش، تکوین و نتایج یکایک گرایشات و تاریخ مبارزه حزبی قرار گرفته و آگاهانه اتخاذ موضع نمایند. در میان فرقه های کمونیستی قاعده متفاوت است زیرا آنان شرط " قدرت ماورای طبقاتی " خود را در انکار هر گونه گرایش بجز " گرایش سازمان " قلمداد میکنند. به این جملات زیبا چه چیزی میتوان افزود؟ هیچ چیز جز تکرار یک واقعیت زشت، تناقض گفتار با کردار، رفقای رهبری " قدرت ماورای طبقاتی " و ماورای سازمانی را با خفه کردن مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی حفظ و حراست میکردند. مبارزه ایدئولوژیک که " شیوه حیات " و " قاعده روزمره " فعالیت کمونیستی بود کجای ما بود.

خامسا: مبارزه ایدئولوژیک نه فقط برای شناساندن رهبران به توده ها حزبی بلکه همچنین شناساندن توده های حزبی به رهبران است. راستی در یک حزب فراگیر چگونه رهبری میتواند بدنه را بشناسد، نیازهای تشکیلاتی، نظرات غالب در بدنه، ضرورت های عمومی و حتی روانشناسی حاکم نسبت به رهبری و... را تشخیص دهد؟ آیا میبایست رهبری راه بیافتد و تک تک اعضا، را ببیند و بپای صحبتشان بنشیند یا این سهم را با بکارگیری وسیع ترین اهرمها و روشهای شناخته شده حزبی که اساس آن مبارزه ایدئولوژیک بکنگرها و کنفرانسها میبایست، انجام دهد. در سازمان فوق سائترالیستی و رهبریتی که نخواهد قدرت را از بدنه بگیرد، البته شناخت از توده های حزبی توسط رهبریست نیازی نیست و تا آن حدی هم که هست تکلیف بر عناصر و حلقات واسط رهبری بنا بدنه، برای کفایت میکند. اما اوای به حال آن " رهبریتی " که دائماً خود را بی نیاز از توده های حزبی بداند و بپای تکلیف بر شناخت و اطلاعات حلقات واسط نماید. بویژه اگر تنها بخشی از این حلقات واسط ناخالصیهای زیادی هم داشته و قدرتش را از رهبری بگیرد و بویژه اگر اعتماد رهبری به این حلقات واسط بیشتر از اعتمادش به توده های حزبی باشد.

سادسا: مبارزه ایدئولوژیک بهترین و زنده ترین وسیله آموزش واقعی اعضا و کارگران پیشرو و توده هاست (قدم نفی ابزارهای دیگر آموزش و بویژه کلاسهای حزبی نیست)، مبارزه ایدئولوژیک در بستر جنگ نظری و جدی، بهمان جدیت میتواند توده های حزبی و غیر حزبی را فعال کند. سابعا: مبارزه ایدئولوژیک برای تیز کردن و تکامل نظرات، رفع نواقص برنامه ای، رفع سازشهای ایدئولوژیک و بستری برای بکارگیری خرد و تجارب جمعی و اعمال اراده جمعیت. از اینرو و آیین بود مبارزه ایدئولوژیک در تشکیلات ما را نباید بعنوان یک عامل مهم شکل گیری و تشدید بحران دانست؟ پاسخ روشن است!

بقیه در صفحه ۲۶

نباید حقیقت بزرگی را فراموش کرد آن اینکه حضور بیش از حد روشنفکران را در یکال در سازمانهای چپ و از جمله در سازمان ماتحتی انضباط آگاهانه را در سطح کل تشکیلات با مشکلاتی مواجه میکند، و در این عیار با لای روشنفکری چه بسیار روشنفکرانی که ظرفیت انطباق خود با چنین نظمی را ندارند، از اینرو باید توجه داشت که اولاً آموزش مستمر و بر خورده خستگی ناپذیر برای نهادی کردن آن، جایگاه خاصی دارد. ثانیاً ابزارهای انتقاد و انتقاد از خود، تنبیه و تشویق و کنترل برای مقابله با انفرادی سازی روشنفکرانه باید در کلیه سطوح تشکیلات بطور جدی بکار گرفته شود (ابزار). هائی که میبایست در هر تشکیلات کمونیستی و کارگری بطور جدی بکار گرفته شوند (لیکن رفع این مشکل در بدنه تشکیلاتی (در صورتیکه رهبری پیشتاز تحقق آن باشد) رابطه اساسی، بایست در بالا بردن عیار کارگری تشکیلات کمونیستی جستجو نمود. همان گره ای که رهبری سازمان ما در پیشبرد فعالیت کمونیستی و جذب کارگران پیشرو نیز ناتوان بوده است.

۳- مبارزه ایدئولوژیک در تشکیلات کمونیستی

آیا اهمیت مبارزه ایدئولوژیک تنها در رابطه با سازمان دادن انضباط آگاهانه است؟ یا آنکه ضرورت و رسالتی بمراتب فراتر دارد؟
اولاً: مبارزه ایدئولوژیک بدن حاضر ضرورتی تام دارد که در واقع سه اجزا در آورنده یک وجه اساسی سائترالیسم دمکراتیک یعنی وحدت در عمل و آزادی انتقاد و مباحثه است. آیین بود مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی در سازمان ما بمعنای خفگی یک وجه سائترالیسم دمکراتیک و در واقع خفگی دمکراسی نبوده است؟

ثانیاً: مبارزه ایدئولوژیک پی ریزی کننده شکل گیری اکثریت و اقلیت سازمانیست و گرنه بدون آن نه اکثریتی در سازمان معلوم است و نه اقلیتی. در غیاب مبارزه ایدئولوژیک دیدگاه غالب در ارگانهای رهبری که بعنوان نظرسمی تشکیلات طرح میشود هر نظر مخالفی را تنها شکل اتمیزه در مقابل خود خواهد داشت. بویژه در شرایطی که نه نظر غیر غالب در رهبری و نه همین نظرات اتمیزه قدرت انعکاس در کل تشکیلات را نداشته باشند، شاهد چه چیزی جز سکوت گورستانی و یاد گوشیهای محفلی خواهیم بود؟ بویژه هر نظری که از زاویه مناسبات و یا معطوف به دمکراسی در بین اعضا، اتمیزه وجود داشته باشد تنها در روابط محفلی خیلی قابل اعتماد میتواند طرح شود. چنین ممنوعیت رسمی و غیر رسمی خود موجب متراکم شدن نظرات و روحیات ضد مرکزی میگردد و در واقع بدترین چیز برای سائترالیسم و انضباط است. بعبارت روشنتر نبود دمکراسی از طرف دیگر ضد سائترالیسم را رشد میدهد و مقاومت در مقابل تحقق دمکراسی از جانب رهبری راهی جز اعمال فوق سائترالیسم و بکارگیری شیوه های بوروکراتیک ندارد و این واقعیت انکار ناپذیری است که در تشکیلات ما جاری بود، در تشکیلات ما هرگز معلوم نشده که اکثریت یا اقلیتی بر سر فلان مسئله وجود دارد یا نه؟ از طرف دیگر نبود مبارزه ایدئولوژیک به سهم خود زمینه ساز تراکم ناراضی تسمی و محفلیسم از یک طرف و قوت یابی هر چه بیشتر فوق سائترالیسم و بوروکراتیسم از سوی دیگر گردیده بود.

ثالثاً: مبارزه ایدئولوژیک نه فقط برای شکل گیری اکثریت و اقلیت بلکه همچنین بمنظور حقانیت بخشیدن به اکثریت با تضمینهای اقتضای و استدلالی و یا ایجاد فرصت برای اقلیت (در صورتیکه از اصولیت نظری برخوردار است) تا به اکثریت تبدیل شود میبایست. بنابراین پاسداری از مبارزه ایدئولوژیک بمعنای تعهد و پایداری بر تلاشی است که قصد دارد تا بیشترین امکانات را برای حاکمیت اصولی ترین نظر در حیات تشکیلات و در هم شکستن انواع انحرافات و اشکالات فراهم نماید.

رابعا: مبارزه ایدئولوژیک بمنظور شناساندن نظری رهبران به اعضا و توده هاست. باید مشخص شود که چه فرد یا افرادی صاحب کدام نظر هستند و تا چه حد و در کردار به نظرات یا نظراتشان پایبندند؟ رهبری که قدرتش

دعوا بر سر چیست؟ اطاعت کورکورانه یا وحدت آگاهانه؟

واقعیت چیست؟

آیا معترضین به تصمیم اخیر اکثریت کم م (مبنی بر اخراج رجا با اعلی از کم م و سازمان و تنی چند از کادرهای برجسته سازمان) به زیانبار بودن انشعاب زودرس آگاه نیستند؟ آیا آنها که خود را کمونیست می نامند، مسئولیت خود را در قبال جنبش کمونیستی در نمی یابند؟ آیا آنها که سالیان سال دوش به دوش همیسن رفقای کم م عملیه ارتجاع و سرمایه داری مبارزه کرده اند، یکبار ه عقل خود را از دست داده اند؟ آیا آنها قصد دارند تشکیلاتی را که با جانفشانیها و مبارزات و خون دلهای فراوان، تا بدینجا رسانده اند، از هم بپاشند؟

آیا آنها که تا همین چند هفته پیش از تمامی تصمیمات کم م - تصمیماتی که برخاً مورد قبول آنها نبود - تبعیت کرده اند، چه شد که در مقابل تصمیم به اخراج و توییح تنی چند از رفقای سازمان، یکبار ه شورشی شدند و اعلام مکررند که از نظر آنها این تصمیمات باطل است و از آنها تبعیت نمی کنند و اگر اکثریت کم م و مد س تصمیمات خود را پس بگیرد به برگزاری کنفرانس سراسری تشکیلاتی - جهت حل مشکلات کنونی - اقدام نکنند، ما به همراه دیگر رفقای معترض، بر اساس آنرا فر اخواهیم خواند و مسئله را به شیوه ای اصولی و بر اساس سنتهای حزب لنینی حل خواهیم نمود؟

بر خلاف دعاوی بی پایه اکثریت کم م و م طرفداران آنها، ما انشعاب طلب نیستیم. ما تنها و تنها بایک تصمیم آنها ابتدا در سطح واحد خود و سپس بطشور آشکار و علنی مخالفت کردیم. ما گفتیم فقط! به آنچه که خود گفته اید و بایش را امضا گذاشته اید و در سطح جنبش هم منتشر شده است پای بندیمانید! رفقا! اخراج نکنید! اخراج چاره در نیست. به مسئولیت خطیر خود که رهبری بسا درایت سازمان در مقاطع بحرانی و حفظ وحدت آگاهانه آن است، توجه کنید! اخراج و یکدست سازی سازمان ما را، در همان پوسته تنگ تشکیلات فرقه ای - محفلی، در همان قالبهای دوران آغازین و محفلی فعالیت، چهار میخ خواهد کرد.

ما رفقایمان را به مصوبات پلنوم مهرماه سال ۱۳۶۶، در خصوص ساختن تشکیلاتی و مختصات تشکیلات خود، رجوع دادیم، اما آنها را گوشه ای برای شنیدن نبود. آنها از اقتدار ویژه خود، از شعار تشکیلات یعنی من، کوتاه نیامدند. و به اخراجها ادامه دادند.

براستی آیاراهی برای جلوگیری از آنچه پیش آمده نبود؟ ریشه بحران در کجاست؟ در یک تشکیلات کمونیستی چه امرهایی برای بر و ن رفتن است از بحرانهای تشکیلاتی موجود است؟

بحران تشکیلاتی در سازمان ما خلق الساعه نبوده. همچنانکه هیچ پدیده ای بطور خلق الساعه و ناگهانی بر و ن نمیکنند. و ویژه امروز سازمان ما نیست. (۱)

اولین علائم بروز بحران کنونی تشکیلات (پس از بحران سالهای ۵۹-۶۰)، در طی سالهای ۶۳-۶۲ آشکار گردید و خود را در مسئله هواداران متجلی کرد. بر سر تشکیلات ماکه پس از ضربات سالهای ۶۲-۶۱ و از دست دادن بخش قابل ملاحظه ای از مجربترین کادرها و اعضای خود، روز بروز بیشتر به نیروی هواداران متکسی میگشت، حل مسئله هواداران خود را در سئوالات زیر آشکار می نمود، از اهمیت جدی برخوردار بود:

رابطه بدنه و مرکزیت سازمان، چگونه باید تنظیم شود؟ و از آنجا هویت هواداران چیست؟ حقوق آنها چیست؟ در قبال تعهداتی که می پذیرند و

وظائفی که انجام می دهند سازمان چه تعهداتی دارد؟ در شرایطی که بقول برخی از رفقای رهبری، "برخی از هواداران ما وظائف یک کادر را بر دوش می کشند"، فر قشان با عضو چیست؟

این سئوالات عمدتاً بصورت درخواست از جانب هواداران، مطرح می شد، آنها بحق می خواستند در قبال تعهداتی که می پذیرند وظائفی که انجام میدهند در قبال مسئولیتی که دارند، جایگاه واقعی خود را در تشکیلات بیابند.

در پاسخ به این درخواستها بود که مقوله ای بنام "هواداران متعهد" در فرهنگ تشکیلات ما وارد گردید. هواداران عملاً به دو دسته تقسیم شدند: دسته اول یعنی هواداران متعهد می توانستند در واحدهای شرکت کنند، اما در هیچ یک از نهادهای حزبی، از قبیل کمیته های محلی یا ارگانهای تشکیلاتی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را نداشتند.

دسته دوم، هوادارانی بودند که برخلاف دسته اول، خود را در قبال سازمان و وظایف آن متعهد نمی دانستند و در واحدهای نیز شرکت نداشتند.

اما این روش قطره چکانی حل مسئله، نتوانست به خواست واقعی اکثریت بدنه که همانا مدخلیت در حیات سازمان بود، جواب مناسبی بدهد و تصمیمات همچنان بر فراز بدنه اتخاذ می شد. رهبری سازمان تحت فشار بدنه، بالا خسر ه از اینگونه روش حل مسئله انتقاد کرد و بابت اتخاذ یک سری تصمیمات جدید، به حیات مقوله "هواداران متعهد" در سازمان پایان بخشید. از این دوره به بعد، بخشی از هواداران به عضویت آزمایشی سازمان درآمدند. این تدبیر نیز که در حقیقت یک تغییر نام بود، در اساس، هیچ تغییری در مناسبات تشکیلاتی هیچ رشته ای از رفقایبار نیارود. زیرا که اساساً "کل" بدنه از شرکت فعال سازنده در حیات سازمان محروم بود. حق تصمیم گیری انحصاری در همه حوزه ها، اعزام اصول، برنامه، تاکتیک و تشکیلات توسط مرکزیت - تنها ارگانی که فکر می کند، نقشه می کشد و برای همه تصمیم می گیرد - عملاً بدنه را به "مجربان بی چون و چرا" تصمیمات آن تبدیل کرده بود. بخش اعظم اعضا، و کادرها در اتخاذ اساسی ترین تصمیمات کوچکترین نقشی ندارند. بعنوان مثال قطعه نامه های مربوط به "جبهه متحد کارگری" و "جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی" و یا قطعه نامه مربوط به بنای حزب، تنها پس از تصویب و اتخاذ تصمیم نهائی، به اطلاع بدنه سازمان رسید.

اکثریت اعضا، هنوز هم همانقدر از بحث های حول روند شکل گیری و تصویب این قطعه نامه ها و نظرات اعضای مختلف کم م در باره آنها باخبرند، که عموماً مردم اعضا، همانوقت از کستن بایکوت گشتگرها باخبر شدند، که کل جنبش از آن اطلاع حاصل کرد! پس از تصویب این قطعه نامه ها و رفع بایکوت بود که کم م بسا تهیه یک سری نوارهای آموزشی و مقالات توضیحی در نشریات سازمان، به توضیح پیرامون نظرات خود پرداخت. تصمیماتی که بنابر اصل اطاعت بی چون و چرای نظامی - و نه تبعیت اقلیت از تصمیمات اکثریت در تشکیلات کمونیستی - مدتی پیش با اجرا گذاشته شده بود و اعضا مجبور به اجرای آنها بودند. این شیوه کار، یعنی اول اجرای تصمیم متخذه توسط مرکزیت - آیات نازل شده از آسمان - سپس کسب "وحدت" حول آن تصمیمات را، خود رفقا در پلنوم مهرماه ۶۶، مورد نقد قرار دادند. بررسی گوشه ای از مصوبات این نشست، "فشیه را روشنتر می کند. آنها می نویسند: "رژیم داخلی تشکیلات توطئه گری پوپولیستی، مرکزیت بوروکراتیک را بهتر بگوئیم فرم اندھی نظامی است. هرگونه خود - مختاری سازمانهای حزبی و هرگونه انتقاد و مباحثه آید و لولوی یک حزبی را منع می نماید. رژیم مذکور بر این اصول استوار است:

الف - خطانپذیری مرکزیت که از تقسیم کار بورژوازی درون تشکیلات پوپولیستی فی مابین مجربان فعال (ارگانهای مرکزی) و توده منفعل (بدنه تشکیلات) نشات می گیرد و در آن "مربیان" تربیت شوندگان را در باره صحبت فرامین صادره، "توجیه سیاسی" می کنند. (راه کارگر ۵۳ ص ۳۳ از شماره ۹ تأکیدات دوخطی از ماست) اینها مصوباتی بودند که برای تشکیلات ما می توانست راهگشا باشد، اشکال فعالیت "را با مضمون آن همگون سازد. اما

۱) بحران در سازمانهای طیف توده ای را باید بحران بتوان نامید. چرا که از یک طرف بحران تشکیلاتی، بر اساس مدل استالینی حزب (بحران فراگیر جنبش چپ ما) و از طرف دیگر بحران سیاسی آید و لولوی یک بر اساس پیروی از خط مشی روزیونیستی - فرمیستی راه شد غیر سرمایه داری و از جانب سوم بحران عملگر دخیانتبار تسلط چنین بینشی می باشد - بحران مختص طیف توده ای - سوسیال دمکراتهای وطنی بپهوده می گویند دامنه نقد نظرات و عملگر دانه رانی استالین را در مورد ساختار حزب، رابطه دولت و حزب، توده ها و حزب و ... رابطه نقد روزیونیسم در نظرات و پیاپی های اساسی م. ل. بکمانند.

بسیاری از تصمیمات و تاکتیکهای متخذ از جانب رهبری، مقاومت می کرد و چپ و راست در محکومیت، بیاد در دین یا آن تاکتیک، این بیان مقاله و نظر مطروح در آن، قطعنامه صادر می کرد و اعتراض می نمود. اوضاع داشت از دست آقایان خارج می شد. - باباعلی پرچم "نهضت اصلاح سبک کار" را در دست گرفته و بدنه خواهان پیشبرد این نهضت تا به آخر بود. پایان بخشیدن به "انحصار در تصمیم گیری" و "اقتدارات ویژه دفتر سیاسی و ک. م. حاکمیت بدنه بر تمامی ارگانهای سازمان و از جمله ک. م. و دفتر سیاسی، مهمترین این درخواستها بود و این رهبران ما خوب تشخیص داده بودند. حل این بحران بگونه ای که اقتدارات ویژه ارگانهای رهبری را زیر سؤال نبرد، ممکن نبود و رهبری با استفاده از موقعیت سوپرسانترالستی خود، تمامی اهرمهای تشکیلاتی را برای حفظ "اقتدارات ویژه خود" بکار می برد و این "طبعاً مسئله راه بن بست کشاند".

در پاسخ به این شرارت های بدنه بود که ک. م. در یکی از نشستهای خود (قبل از مسائل اخیر) قطعنامه شداد و غلاظی در محکومیت لیبرالیزم و محفل گرائی بدنه، به تصویب رساند و سعی کرد دهه کاسه کوز بهار را "لیبرالیزم و محفل گرائی" بدنه بشکند. ک. م. در حالیکه طبق مصوبات کنفرانس مشورتی شهریور ۶۶ و کمیسیون اصلاح سبک کار و با لایحه پلنوم مهرماه همان سال، مشکلات و معضلات تشکیلاتی تاکنونی را، ساختار پیولوستی تشکیلات و روابط "فرقه ای - محفلی" آن از زیایی نموده بود، با تصویب قطعنامه علیه بدنه، نشان داد که تصمیم جدی دار در تاحلوی نافرمانی ها و شرارتها را، هر طوری شده سحتماید، آنها نشانسان دادند که حاضر نیستند، به سانترالسیسم پیور و کراتیک خدشه ای وارد شود و بدنه انداز یک سرسوزن از اختیارات و اقتدارات ویژه خود، صرف نظر کنند و بدنه را حقیقتاً در حیات سازمان، مداخلت دهند.

اینجا خالی از فایده نخواهد بود اگر از "نهضت اصلاح سبک کار"، سخنی بگوئیم. همانطوری که فوقاً اشاره رفت، سازمان ما از یک بحران مزمن تشکیلاتی در رنج است. بحرانی که رفقای ک. م. نیز به آن اقرار کرده اند و از شهریور ماه سال ۶۶ حل این بحران را در دستور کار قرار دادند. آش آنقدر شور شد که خلیفه هم فهمیده، از آنجا نیکه امروز ممکن است وجود این بحران انکار کرد، در نقل قسول زیر از گزارش پلنوم منگور، ذکر می کنیم: "عقب ماندگی اشکال فعالیت سازمانی از مضمون فعالیت کمونیستی، محور معضلات کنونی تشکیلات ما را تشکیل می دهد. . . . " (ص ۴۳ گزارش پلنوم تاکید و خطی از ماست).

کنفرانس شهریور ۶۶ و گزارش کمیسیون اصلاح سبک کار، منجر به تهیه تزیها و مصوباتی توسط ک. م. گردید که بخشی از آن با تغسیراتی در نشریه راه کارگر شماره ۵۳، تحت عنوان "تزیهای در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پیولوستی و توطئه گرانه" منعکس گردید. این تغسیرات طوری تنظیم شده بود، که خواننده متوجه نگردد، که موضوع مربوط به خود سازمان "راه کارگر" است. در واقع نوعی "اعتراف بگناه" غیر مستقیم. شایان ذکر است که تزیهای مذکور توسط رهبا با علی تنظیم و ارائه گردیده است و بهمین دلیل مای گوئیم که آنما بنده نظری نهضت اصلاح سبک کار است. این نهضت، هدف خود را پایان بخشیدن به اشکال عقب مانده فعالیت سازمانی و ایجاد یک تشکیلات پویای کمونیستی، قرار داد. خود رفقا اقرار کردند که "اشکال و شیوه های حیات تشکیلات، باید مدنظر مبضمون فعالیت انقلابی متحول شوند و اگر اولی در مقیاس با دومی دچار عقب ماندگی و روگرد کرد، در تکوین بحران در فعالیت کمونیستی قطعیت امروزه ما با چنین عقب ماندگی مواجه ایم." (همانجا ص ۱۷ تاکید از ماست) این اعتراف به عقب ماندگی، در سراسر گزارش مذکور بچشمی خور دومر تبامور دتا ئید قرار می گیرد و لختی سازمان را نیز ناشی از همین عقب ماندگی، از زیایی می کند. برای انطباق خلاقانه اشکال و قوا و عذ ندگی تشکیلاتی مان، با مضمون کمونیستی چه باید انجام داد؟ برای اینکه به این لختی و عقب ماندگی پایان داد، برای اینکه از تکوین بحران در فعالیت کمونیستی جلوگیری نمود، چاره چیست؟ خود رفقا جواب دادند:

"باید بشوئیم را الگوراهنمای عمل خود قرار دهیم"

"بایستی انتقاد از پیولویز م و فرقه گرائی را، بطور همه جانبه به عرض

چنین شد، بجه بدنیانیا مده حُناق گرفت و مرد! تشکیلات ما دقیقاً بر همان ساختاری که پلنوم به آنها انتقاد کرد، دباتکان مختصری استوار ماند. تشکیلات همچنان عبارت بود از دودسته "رهبران" و "مجریان". در مرحله اتخاذ تصمیم "مجریان" منفعلند و هیچ مداخلتی در روند شکل گیری و تصویب آن ندارند و پس از تصویب توسط "مربیان" درباره صحت فرامین ماده، توجه سیاسی می شوند. البته این شیوه، با سانترالسیسم دمکراتیک کاملاً بیگانه است. در اینجا صحبت از "اطاعت بی چون و چرایی فرامین نظامی است و نه تبعیت ارگسان پائین تر از ارگان بالاتر". بر اساس مدل لنینی حزب: تصمیم گیریهای از بحث و بررسی و نظرات اعضا، در ارگانهای حزبی از کنگره گرفته تا کنگره انساها و . . . صورت می گیرد. (البته اکثریت ک. م. ما اخیراً بر چنین شیوه ای "بحثی ای روشنفکرانه" نام نهاده است.)

هر مارکسیستی اینرا می دانند که سانترالسیسم در تشکیلات کمونیستی اساساً بر دمکراسی شالوده ریزی شده و بدون دمکراسی، از سانترالسیسم و وحدت آگاهانسه در حزب نمی تواند سخنی باشد. رفقای ما اگر چه از سانترالسیسم - دمکراتیک سخن بسیاری گویند، اما در عمل درک معینی را با جراحی گذارند که شیر بی یال و دم، در داستان مولوی ربابی آدمی آورده. می گویند به جریانات اخیر و اخراج رهبا با علی توجه کنید.

دفتر سیاسی در تاریخ ۲۰/۱۰/۶۷ طی نامه ای به اعضا اینطور می نویسد: "این موضع رفیق طبعاً مسئله راه بن بست کشاند. ادامه این بن بست، تخنجاتی را در رابطه رفیق باباعلی با دفتر سیاسی بوجود آورده و به تصمیماتی از طرف کمیته مرکزی منجر شده است که لازم است اعضای سازمان در جریان آن قرار گیرند" (تاکیدات از ماست) و در گزارش ک. م. به اعضا مورخ ۱۰ دیماه آمده است: " . . . ولی از آنجا که ک. م. در نشست فوق العاده ۶ دیماه خود تصمیم قطعی گرفته است که اعضای سازمان را در جریان این اختلافات قرار بدهد، تا اخیر در این موارد در دیگر جایز نمی داند" (تاکید از ماست).

خوب دقت کنید! در سازمان آنهم در مرکزیت آن، اختلافات جدی پیش می آید، چه باید کرد؟ اکثریت رهبری ما که به سانترالسیسم دمکراتیک و شیوه حل و فصل اختلافات به سبک حزب لنینی اعتقادی ندارد و هیچکس را در "اقتدارش" سهم نمیداند، بنا بر این خودش - که از همه کارها و اعضا دانانتر است - مسائل را بررسی کرده و قضاوت می کند و حکم صادر می نماید. پس از آنست که او ک. م. - لازمی داند "که" اعضای سازمان را در جریان اختلافات قرار بدهد "و چسبون" تصمیم قطعی گرفته است که، اعضای سازمان را در جریان این اختلافات قرار دهد، تاخیر در این موارد را دیگر جایز نمی داند. معنی این جملات بزبان ساده چنین است: اگر اراده ما - اکثریت ک. م. - تعلق نمی گرفت، و الا اعضای سازمان از این مسائل خبر دار نمی شدند و ثانیاً اگر "تصمیم قطعی" نگرفته بودیم، معلوم نبود که حتی در صورت عدم مخالفت مان با در جریان قرار گرفتن اعضای سازمانی، به این زودبها آنها را در جریان امور قرار می دادیم.

اما خواننده خیال نکند که رفقای ما "تصمیم قطعی" گرفته بودند که جریان راهر چه و در تریه اطلاع اعضا برسانند. نه! این خوش خیالی است. چون رفقای ما "تصمیم قطعی" گرفته بودند که رهبا با علی - این اجنبی که محفل "نظم معمول" شده است - را اخراج کنند و فر داحتماً او اسنادی را که منجر به اخراجش از ک. م. و سازمان شده است را منتشر خواهند کرد، پس برای جلوگیری از "اثرات سوء" چنین کاری بیک بار همه کرده، باید اعضا را بلافاصله پس از اخذ "تصمیم قطعی" در "جریان امور" قرار داد! اما مگر چه لزومی دارد و تکیه اکثریت ک. م. در این مورد - اخراج فرد اجنبی "فعال" "منضبط" بنام رهبا با علی - تصمیم گرفته و آنرا با جرایز گذاشته است، اعضای سازمانی را هم در جریان قرار دهد؟ راه کارگرهای اصیل "که به حرف اجنبی های "تشکیلات شکن" "انشعاب طلب" "روشنفکر خودبزرگبین" (۱) گوش نمی دهند!

برای پاسخ به این سؤال، باید کمی به عقب برگشت. همانطوری که گفته شد، بحران تشکیلاتی از مدتها پیش سازمان ما را فرا گرفته بود. بدنه، در مقابل

(۱) القابی که اکثریت ک. م. پس از اخراج، به رفیق باباعلی داده است.

تشکیلاتی نیز تعمیم دهیم و بدانیم که "مقاومت عادات، سنن و روایات فرقه‌ای و پوپولیستی در حوزه تشکیلات، بعضاً جان سخت تر و نیر و مندتر از سایر حوزه‌ها است" (همانجا ص ۱۷).

ده ماه بعد، مجدداً در پلنوم مردادماه، ظاهر ضرورت ادامه نهضت اصلاح سبک کار، مورد تأکید قرار گرفت و چنین نوشته شد: "ضرورت این اصلاحات از آنجا ناشی می‌شود که مدت‌ها قبل، ساختار قوا و احکام سازمانی نه فقط دیگر پاسخگویی مضمون نویین فعالیت‌مان نبود، بلکه به مانعی جدی بر سر راه آن تبدیل شده بود. ارزیابی نشان می‌داد که عقب ماندگی اشکال فعالیت سازمان از مضمون فعالیت کمونیستی، به‌ترتیب کم‌تر مجموعه‌ای از معضلات انجامیده که می‌باید برای فائق آمدن قطعی بر آنها، هم‌راه سوبات پوپولیستی و فرقه‌گرایی را در این عرصه لایروبی نمود" (راه کارگر شماره ۵۵ تأکیدات دوخطی از ماست).

راستی این رسوبات پوپولیستی و فرقه‌گرایی در عرصه تشکیلاتی که بایستی لایروبی گردند، چه هستند؟ پلنوم قبلی جواب میدهد: "سانتر الیسم بوروکراتیک" و پلنوم اخیر جواب میدهد: "محفلیز م ولیبر الیزم بدنه" (جل الخالق!).

کنفرانس شهریور سال ۶۶ کمیسیون اصلاح سبک کار و بالاخره پلنوم مهرماه همان سال، حلقه مقدم "اصلاح سبک کار" را عرصه سانتر الیسم دموکراتیک تشکیلی داد و با نقد ساختار تشکیلات پوپولیستی، خواهان پایان بخشیدن به حیات "فرقه‌ای - محفلی"، بعبارت دیگر مرکزیت بوروکراتیک و فرماندهی نظامی گردید. مرکزیت که تحت فشار "معضلات"، ناگزیر به پذیرش "اصلاح سبک کار" گردیده بود، در عمل، به نقض تداوم اصلاح سبک کار پرداخت. دس با وتوی اساسی ترین قطعنامه‌های اولین کنفرانس سازمان خارج از کشور تشکیلات حذف کنفرانس مشورتی پس از آن و بالاخره تصویب قطعنامه علیه بدنه و با اصطلاح محفلیز م ولیبر الیزم نهفته در آن، بخوبی مخالفت جدی خود را با "اصلاح سبک کار" بنمایش گذاشت.

از نظر آنها، "اصلاح سبک کار" یعنی بدنه و روابط، چنان سازماندهی گردند، که بیشترین توان برای اجرای فرامین کم مپیا شود. از نظر آنها، "اصلاح سبک کار" یعنی جاری ساختن پیرویه حقیقی شکل‌گیری وحدت آگاهانه، نفویض قدرت به سازمان و بالاخره جاری شدن اصل سانتر الیسم - دموکراتیک، نبوده و نیست. بعبارت دیگر، "تزهای اصلاح سبک کار" پذیرفته می‌شوند تا فشار بدنه و رقابتی که خواستار حاکمیت سازمان بر تمامی ارگانها و پیگیره هایش هستند، کاهش یابد، تا در فرصت مناسب به "تصمیماتی منجر" شود که لازم باشد "تاعاضی سازمان در جریان آن قرار گیرند" و این "تصمیمات" چیزی نبود جز شکستن پرچم "نهضت اصلاح سبک کار" و تاراندن طرفداران جدی آن و بالاخره بوروکراتیزه کردن خودنهضت.

ماسعی کردیم تا اینجا تنها تصویری از پیرویه شکل‌گیری بروز بحسبران تشکیلاتی را ارائه نماییم و ثابت کنیم که "راه کارگر"ی هاجنی نشوده و مسئولیت خود را در قبال جنبش کمونیستی و حفظ سازمان خودمان فراموش نکرده ایم، ماسعی کردیم بیان کنیم که این موج اعتراض و شورش، علیه یکی از تصمیمات کمیته مرکزی، پدید آمده خلق الساعه نیست، بلکه ریشه در یک حق‌کشی طولانی دارد، انفجار نیست در مقابل همه اجافات و تضییق حقوق بدنه توسط مرکزیت. این عمل بیان انزجار بخشی از بدنه سازمان است نسبت به بندبازی بندبازان، نسبت به آنهاست که برای بدنه هیچ ارزشی قائل نیستند و آنرا فقط و فقط برای تبلیغ و ترویج خوش قریحگی‌های سیاسی خودشان می‌خواهند. این شورش است علیه کسانی که بجای جراحی و ربط فرقه‌ای - محفلی، بجای گسترش دموکراسی تشکیلاتی، بجای دامن زدن به مبارزه آیدئولوژیک جدی، به مثابه شیوه حیات یک تشکیلات کمونیستی، به حذف و تصفیه معترضین سازمانی، به اعمال سانسور بر نظرات اقلیت سازمانی، تعطیل مبارزه آیدئولوژیک جدی می‌پردازند: "سازمان یعنی وحدت عمل، وحدت در فعالیت عملی اما هر عملی فقط و تا وقتیست پرازش است که حرکت به جلو اتسریع کند و نه به عقب، بنابراین کارگران دارای آگاهی طبقاتی هرگز نباید فراموش کنند که گاه تخلف‌های جدی از اصول صورت

می‌گیرند که شکستن تمام روابط سازمانی را الزام آور می‌کنند" (النین - مجموعه آثار - جلد ۱۱ - صفحات ۳۲۱-۳۲۰ - تأکیدات از ماست) حال که روشن گردید چرا اخراج ربا با علی موجب چنین موجی از اعتراض علیه این تصمیم گردید، می‌پردازیم به همین مورد بخصوص.

بگذارید مطلب را ابتدا از زبان دفتر سیاسی بشنویم: "در این میان ربا با علی که یکی از مدافعان نظر اقلیت کمیسیون اساسنامه می‌باشند، در مقاله خود ضمن دفاع از نظرش در باره آزادی بی قید و شرط مبارزه آیدئولوژیک علنی، نکاتی را در انتقاد از شیوه کار تشکیلاتی مادر رابطه با مباحثات آیدئولوژیک علنی، طرح کرده بود که از نظر اکثر اعضاء دس در یک مباحثه علنی درباره مسائل اساسنامه مناسب نبود و فضای رفیقانه بحث را تضعیف می‌کرد. ولی رفیق با با علی در پاسخ به درخواست دس نه تنها حاضر نشد نکات مزبور را حذف کند، بلکه اعلام کرد که تنها بر مبنای "توافقات مباحثات وحدت" حاضر به تبعیت از تصمیمات مرکزیت می‌باشد. این موضع رفیق، طبعاً مسئله را به بن بست کشاند" (گزارش به اعضاء مورخ ۷/۱۰/۲۰ تأکیدات دوخطی از ماست).

خوب توجه کنید! اعلام تبعیت از اسناد سازمانی و توافقات رسمی در سازمان ما از نظر دفتر سیاسی شیوه حل و فصل مسائل مورد اختلاف نیست، بلکه موجب بن بست می‌گردد! این را می‌گویند شاهکار رهبری! با این نوشته دس خود را در مقابل این سؤال قرار می‌دهد: مگر بر روابط تشکیلاتی، چیز دیگری جز همین اسناد و مدارک می‌تواند حاکم باشد و بر فراز آنها قرار داشته باشد؟ همین چند جمله نشان می‌دهد که دس حاضر به تبعیت از اسناد سازمانی نیست و اگر کسی بر لزوم تبعیت از قانون حزبی در حل و فصل مسائل مورد اختلاف پای فشرده، "نافرمان"، "انضباط شکن"، "فراکسیون نیست"، "امتیاز طلب" و روشنفکر خود بزرگ بین "از آب در می‌آید!

از آنجا که دس در همین نوشته دچار فراموشکاری گردیده است یادآوری برخی از نکات را برای او خالی از فایده نمی‌دانیم.

۱- اولاً مقاله مورد نظر درست است که مضمون مباحث اساسنامه ای دارد، ولی یکسال قبل و پیش از تهیه طرح پیش نویس اساسنامه و بمنظور دفاع از یک حزبی نوشته شده و برای چاپ به دس ارائه گردیده بود.

۲- طبق پیشنهاد دس، رفیق با با علی نوشته را باز پس گرفت و قرار بر این شد که هنگام مباحث اساسنامه ای با "مهرا اساسنامه" انتشار علنی بیاید.

۳- پیشنهاد در مورد حذف مواردی از مقاله بدواً "توصیه رفیقانه" یکی از رفقای دس بهر - بابا علی بوده که بعداً جنبه حکم و درخواست دس را می‌یابد (نامه بدون تاریخ و امضاء) - جرهر - بابا علی این است که او توافقات مباحثات وحدت، یعنی توافقاتیکه در پی آن ربا با علی به سازمان پیوسته است را نقض نمی‌کند و خواهان حل و فصل مسائل در چارچوب توافقات انجام شده و رعایت توافقات از سوی طرفین می‌باشد. یکبار دیگر به این جمله توجه کنید: "این موضع رفیق، طبعاً مسئله را به بن بست کشاند".

راستی این نکاتیکه بایستی حذف می‌شدند چه بودند؟ باز هم برمی‌گردیم به همان نوشته دس "نکاتی را در انتقاد از شیوه کار تشکیلاتی مادر رابطه ما با مباحثات آیدئولوژیک علنی طرح کرده بود" (تأکیدات از ماست) (بسه بیان ساده تر، ربا با علی انتقاد کرده بود، باز هم برای اینکه خواننده را کمی بیشتر به مسئله آشنا کنیم، لازم می‌بینیم از همان نامه بدون تاریخ و امضاء، نقل قول دیگری بیاوریم: "از نظر ما مواردی که باید تغییر یابد، شامل دو محور می‌گردد: ۱- مسائل مربوط به نقض قرار مباحثات وحدت از سوی سازمان" از مقایسه دو نقل قول فوق استنباط می‌شود که ربا با علی در نوشته مدعی است که قرارهای مباحثات وحدت در خصوص مبارزه آیدئولوژیک علنی توسط اکثریت رهبری نقض گردیده است و به این امر انتقاد دار دو خواهان انتشار مقاله اش در اینمورد دنیزمی‌باشد.

آخ که این ربا با علی ما چه آدم شوخ طبعی است و چه انتظاراتی دارد! انتقاد آشکار از نقض قرارهای سازمانی آنها توسط یک "اجنبی" یک "راه فدائی چی" که

تنها چهار و نیم سال در این سازمان "پی گیری و انضباط فعالیت کرده است" و از تصمیمات اکثریت تبعیت کرده است. راستی که با با اعلی در چه توهمات بی بسری برد! او فکر می کند که عضوک. م یک تشکیلات کمونیستی با ساختار سانترالیزم دمکراتیک است! نه آقا جان درست است که شما عضوک. م تشکیلات هستید (بودید)، اما بعنوان یک "اجنبی"، در فراکسیون حاکم بردفتر سیاسی وک. م راه نندارید، پس مخالف خوانی موقوف! "پی گیری" و "انضباط" و "توانائی" و... همه چیزتان، و تکنیکه پار از گلیم خودتان دراز ترمی کنید، مال خودتان! بفرمائید بیرون!

نامه بدون امضا، فوق، ادعای مارا که می گوئیم بنا به نظر اکثریت د. س. وک. م بدنه سازمان منغیر است و احتیاج به ولی دارد بکه عاملین سیاهی لشکر هستند بکه مجریان در بسیاری موارد کم و کیف نقشه و عمل مورد اجرایی خبرند، یکبار دیگر اثبات می کند "و... این مسئله می تواند بعنوان یک مسئله درون تشکیلاتی مطرح شود، نظر مرکزیت در این مورد روشن شود و درون سازمان به بحث نهاده شود."

خوب بهار تباط درون تشکیلات و مرکزیت توجه کنید تا جایگاه مرکزیت را در تشکیلات دریابید! مرکزیت پس از آگاهی از مسئله، نظر د. س. را تأیید کرد، اتخاذ تصمیم نمود و تا ز. م. پس از اتخاذ تصمیم از م. اجرا خود، آنرا به اعضا اطلاع داد. یعنی باز هم همان رونده همیشگی. پس از آن، اعضائی که به این امر کتبا اعتراض نمودند، فوراً ملقب به فراکسیون نیست، سازمان شکن و غیره و غیره گردیدند و این تازه از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتت بدمد. بعد که بر اعتراض خود پای فشر دند و خواهان ابقای عضویت ر. با با اعلی گردیدند، به کتمان کار (عباسارت مودبانه دروغ گو)، آنرا شییست، لیبیرال، انحلال طلب، باج خواه و... نیز ملقب گردیدند و گفتند که در "سازمان" جایی برایشان نیست.

شاید برخی بگویند که این رفقای ما مقدر بدبین هستند و منظور دفتر سیاسی از "درون تشکیلات" از نقل قول ذکر شده - یعنی کل سازمان و نه فقط ک. م. می - باشد. بیانی بد کمی با هم اسناد را برور و کنیم و چشمان خود را بر روی تمامی تجربه های تاکنونی سازمان یعنی چگونگی اتخاذ تصمیم و به اجرا آمدن آنرا، ندانیده بگیریم. چه در نوشته بدون امضا و تاریخ، نوشته ای که ابتدا - قبل از کتبی شدن آن - بنام "توصیه رفیقانه" یکی از رفقا به ر. با با اعلی و بعد بعنوان حکم د. س. را یافت و مانیز آنرا به همین عنوان می پذیریم چه در نامه د. س. به ک. م. مورخ ۱۲ آذر، رفقا بر این نظر هستند که مواردی در نوشته ر. با با اعلی وجود دارد که - تأثیرات بسیار منفی بر جای خواهد نهاد" و برای جلوگیری از این تأثیرات منفی بایستی آن موارد دسانسور گردند. ما روی این جمله تأثیرات منفی تأکید می کنیم. زیرا هم این جمله و هم تمامی نوشته های د. س. وک. م در این ارتباط، نشان می دهد که مواردی در مورد داشاره خارج از چارچوب میانی وحدت حزبی نبوده اند و آنرا نقش نمی کرده اند و نیز نشان می دهد که د. س. ظاهر آنها و تنها برای ممانعت از "تأثیرات نامطلوب" خواهان حذف قسمتی از نوشته ر. با با اعلی می باشد و مقصود دیگری ندارد! در هر دو نامه مذکور مواردی که بایستی حذف شوند اینگونه عنوان میگردند: ۱- مسائل مربوط به نقض قرار مباحثات وحدت ۲- بررسی اشکالات مشخص تشکیلاتی سازمان "در نامه اول پذیرفته می شود که محور اول" می تواند در درون سازمان به بحث نهاده شود "و در مورد دوم اینگونه اظهار نظر می گردد: "ما معتقدیم که این بخش از مسئله نیز ضرورتاً رابطه مستقیم با مسئله اصلی یعنی اساسنامه سازمان ندارد (و همچنین مباحثه بر روی اصل مورد اختلاف و چنانچه نیز بخواهد باب بحث گشوده شود، ابتدا باید در درون تشکیلات به بحث نهاده شود" (تأکید دوخطی از ماست).

همانطور که ملاحظه می شود در مورد محور دوم هم صراحتی وجود ندارد و با کلمات "چنانچه نیز" ضرورت بحث حول آن مشروط می گردد. از کلمات "چنانچه نیز" وقتی با هم نوشته می شوند، در ادبیات فارسی، معنی "اگر لازم بود" استنباط می گردد. حال با توجه به اینکه بر اساس "روال جاری" در تشکیلات ما، این مرکزیت است که موضوع بحث را و ضرورت به بحث درونی گذاشتن موضوعی را معین می کند، روشن نمی گردند که تمایل د. س. در این خصوص چیست؟ و لاکسن

د. س. منظور خود را، در نامه مورخ ۱۲ آذر ۶۷ به کمیته مرکزی، صراحت می بخشد و خواننده را از شک بیرون می آورد. د. س. می نویسد "و... این نحوه طرح مسئله، اثرات نامطلوب بیرونی و درونی خواهد داشت، ضمن آنکه مباحثه را از مجرای اصلی خارج نموده و در حوزه فرعی متمرکز می سازد. در مورد محور دوم د. س. معتقد است که این بخش از مباحثه باید در داخل تشکیلات به بحث نهاده شود و علنی شدن آنرا بلحاظ تأثیرات بیرونی اش، مفید نمی دانند. (تأکیدات دوخطی از ماست) ملاحظه می فرمائید در این نامه که یک نامه رسمی است، د. س. کاملاً به نظر ات خود، حول چگونگی بحث در مورد دموور دنظر، صراحت می بخشد، حال آنکه اگر انگیزه د. س. را آنگونه که خود مدعی است - در خصوص ضرورت سانسور این موارد، یعنی جلوگیری از "تأثیرات بسیار منفی درونی و بیرونی" یکبار دیگر مدنظر قرار دهیم و از طرف دیگر با فشاری و قاطعیت او در تحمیل سانسور بر مقاله مذکور، تنها و تنها با انگیزه فوق باشد، حذف مورد اول، بدلیل تأثیرات درونی و بیرونی، هم برای درون و هم برای بیرون حتمی است. آخر چطور می توان در حالیکه تمامی انگیزه در خواست د. س. و تمامی تلاش او جلوگیری از تأثیرات منفی بر درون و بیرون باشد، در مقابل تأثیر منفی مطلبی در درون اغماض گردد؟ اگر واقعا د. س. حاضر بود در مورد تأثیرات منفی درونی چشم روی هم بگذارد و آنرا در درون سازمان به بحث بگذارد، چرا در مورد آن مانعند مورد دوم صراحتاً ننوشته اند علنی شدن آنرا بلحاظ "تأثیرات بیرونی اش" مفید نمی دانند؟ (۱)

البته جملات طوری تنظیم شده اند که خواننده نتواند در وهله اول و به آسانی از ابلاقی نوشته ها، منظور واقعی د. س. را دریابد. ولی اگر چنانچه گفتیم، بیارمتر "جلوگیری از تأثیرات نامطلوب" را به مثابه یگانگی واقعی د. س. همواره جلوی چشم داشته باشیم و ادعای آنرا در این خصوص صددر صد و بیچگونه شکی بپذیریم و آنرا ملاک قرار دهیم، موضوع پیچیدگی خود را از دست می دهد. بخصوص هنگامیکه بدانیم ر. با با اعلی در نامه مورخ ۱۲ دیماه خواهان انتشار مقاله اش (چه درونی و بیرونی)، با قید بدون سانسور مقدماتی گردید، مسئله وضوح بیشتری می یابد. یار - با با اعلی سانسور مقدماتی بر مقاله اش را هم (درونی هم بیرونی) بپذیرد و یا از تشکیلات برود! راه سومی وجود ندارد (باقی مسائل و ادعاها تنها پرده های ساتری هستند بر روی حقیقت ک. م. در نامه مورخ ۱۰ دیماه خود به ر. با با اعلی مدعی است که آنها فقط با انتشار علنی مقاله بدون سانسور مقدماتی مخالف هستند و اصرار او بر انتشار بیرونی مقاله اش، یک "امتیاز طلبی روشن فکرانه" است. آنها پس از این که صفات فراوانی را به این رفیق نسبت دادند، ادامه عضویت او را در کمیته مرکزی منوط به "انتقاد از خود قطعی و کامل" در رابطه با "شیوه ها و اقدامات یاد شده" کردند و در مورد عضویتش در سازمان، "منوط به اعلام تبعیت از انضباط سازمانی و از جمله تبعیت از تصمیمات ک. م. در عمل و پذیرش صریح اصل تبعیت اقلیت از اکثریت" نمودند. در خصوص صفات ناشایستی که به ر. با با اعلی نسبت میدهند، خود و حتماً مفسلاً جواب خواهد داد، اما این عمل که بمنظور حثک حیثیت سیاسی یکی از رفقای سازمان صورت میگیرد، از ناحیه هر کسی که باشد از طرف ما قویاً محکوم است. اما در مورد این مسئله تا آنجا که بماند مربوط است و مطالعه دقیق اسناد نشان میدهد، ما بر آنیم که اولاً ر. با با اعلی هرگز در زمینه مبارزه با ایدئولوژیک علنی بمثابه مبنای سانترالیزم دمکراتیک و الگوی لنینی حزب، دارای نظرات ناسخ و منسوخ نبوده و از سالیان پیش، مدافع پیگیر و خستگی ناپذیر این نوع مبارزه، بعنوان تنها شیوه حیات و الگوی لنینی حزب، بوده است.

ثانیاً وی در تمامی نوشته های خود در خصوص مبارزه با ایدئولوژیک علنی، همواره بر ضرورت "اتحاد در عمل - آزادی در انتقاد" و تبعیت اقلیت از اکثریت پای فشرده است و در مدت چهار و نیم سال فعالیت خود در سازمان، همواره تمامی موارد فوق را رعایت کرده و از تمامی تصمیمات اکثریت تبعیت نموده است، او در عین تأکید و تأیید بر تبعیت اقلیت از اکثریت و به اجرا آوردن تصمیم اکثریت بعنوان اراده واحد حزب، با صراحت و با ابرام بر حق دفاع اقلیت از نظر اتش، حق ابراز آشکار و علنی مخالفت اقلیت با نظرات اکثریت نیز داشته است و مرتباً

آثار بعنوان يك پرنسیپ لنینی مورد دفاع قرار داده است .

اینگونه نشست‌ها برای یادآوری و تاکیدی‌های حقوقی ما، بهتر بگوئیم برای تفهیم مجددی حقوقی ما، برای بیرون آوردن ما از اشتباه، از اینکه اقلیت می‌تواند بر تصمیمات مرکزیت آشکارا مخالفت کند، برای زدودن این توهم از ذهن خوش‌باور ما که دیگر بدنه سازمان مجری منفعل تصمیمات مرکزیت نیست، بود. ما بایستی سر جای خود بمانیم همان‌جوری بی‌چون و چرای تصمیمات فرماندهی نظامی می‌باشند، برگشت داده می‌شدیم. ولی برای ما يك سؤال حل‌نشده باقی ماند: " فرق حزب با ارتش چیست ؟ "

در همین جلسه مورداشاره یکی از رفقا دقیقاً وقوع يك انشعاب زودرس را در صورتیکه - با بااعلی‌اخراج گردید پیش بینی نموده و از رفیق دفتر سیاسی بعنوان یکی از مسئولین درجه اول این سازمان، رفیقانه درخواست نمود که سیاست اخراج راپیشه نکنند و تمامی تدابیر ممکن را برای جلوگیری از انشعاب بکار گیرند، ولی جواب رفیق دفتر سیاسی تاکید مجددی بود بر ضرورت تصفیه .

مجددابه‌وی از ناحیه ما هشدار داده شد و این سیاست بعنوان امری غیر حزبسی و اشتباه بیان شد . به‌وی توضیح داده شد که بنیانهای فکری چنین سیاستی همان بنیانهای فکری مرکزیت " اقلیت " است و همگان دیدند که عاقبت پیگیری

و بی‌اقتداری بر ادامه آن موجب چه خسران و صدمه برجانبش گردید . ما رفقا ابداً مصوبات و گزارشات پلنوم مهرماه ۶۶ رجعت دادیم که در بخشی از آن نوشته شده است: " میل به همگن شدن و برخورد یکپارچه با تنشهای تشکیلاتی، باعث گردید که بحران و تلاطم تشکیلاتی به‌نحو خاص و شیوه غیر معمول در سازمان رخ دهد " و " مانع از بروز اختلافات جدی سیاسی - ایدئولوژیک گردد و در مواقع بحران رهبری سازمان در مقابل بخشی از بدنه قرار گیرد " . این " میل به همگن شدن " یعنی حفظ همان روابط محلی سابق و " تقابل با بخشی از بدنه " عدم وجود " يك مبارزه ایدئولوژیک جدی "، " پیدایش نوعی لختی "، " عدم وقوع اختلافات جدی و بزرگ در کمیته مرکزی سازمان "، " این امر در آغاز حرکت، خود رایشکل‌سازش ایدئولوژیک در بالا نشان میدهد " و " والی آخر، از جمله مسائلی بود که توسط م. ب. بکار دیگر نادیده و ناپوشته انگاشته شدند . این عمل آنها نه يك حرکت و اقدام بجلوبلکه برعکس عملی است که بازگشت بعقب را تسریع میکند . ما خواهان پیشروی نهضت اصلاح سبک کار بودیم و هستیم . پس از آن جلسه، برای ما واضح گشت که مرکزیت فراخوان خود را برای لایزویی " سنن و عادات فرقه‌ای محفلی " و استقرار اشکال و شیوه‌های فعالیت سازمان منطبق با مضمون فعالیت کمونیستی سازمان " را پس گرفته است .

چگونه میشود شیوه حیات عقب مانده فعالیت تشکیلاتی پایمان داد در زمانی که م. ب. با اقتدار تمام بر حفظ آن اصرار می‌ورزد ؟ آیا میتوان در تاریکی شمشیر از نیم‌برگرفت و با شیطان ستیزید ؟ آنها با اخراج و تصفیه مصادیق سرسخت دموکراسی تشکیلاتی و مبارزه ایدئولوژیک جدی، به سازمان وعده‌کنگره میدهند و اعضا را دعوت مینمایند که به این ابزار قانونی برای انجام مبارزه خود با " ساختار بوروکراتیک - نظامی تشکیلات " متوسل شوند ! یعنی پیسی از تعطیل فعالیت سیاسی احزاب، به مردم اجازه فعالیت سیاسی میدهند ! خوب است این رفقا جواب دهند چرا - با بااعلی و دیگران را بخاطر درخواست " مبارزه جدی و نه فرمایشی " و " لغو سانسور مقدماتی بر مباحثات " اخراج کردند ؟ آیا

پس از این عمل شما هنوز هم کسی میتواند و جرات دارد تا در يك مبارزه حزبی جدی با انحرافات و کژبها و کاستنها شرکت کند ؟ آیا کسی حق این را دارد که بدون اینکه مقاله اش باقیچی سانسور مواجه گردد، نظراتش را به رشته تحریر در آورد و مخالفتش را با این یا آن تصمیم م. ب. ابراز دارد ؟ این دعوت که م. ب. به شرکت در رکنگره و توسل به ابزار قانونی، درست مثل دعوت اکونومیستها از کارگران است، که به آنها میگویند بجای مبارزه با سرمایه داری در چهار چوب آن باید ماند و آنرا از درون باید تغییر داد . نه آقایان ! این نوع مبارزه دون کیشوتی که با آسیاب بادی بجای غول می‌جنگند، بدر دیک تشکیلات کمونیستی نمی‌خورد . وعده‌کنگره در شرایطی که تصفیه معترفین به يك تصمیم شما در وسیعترین بعد خود همراه با ایرادات نامتناه و ادامه دارد، تنها وسیله ایست برای جلوگیری از رشد بیشتر اعتراضات و آچمز کردن رفقا در اتخاذ تصمیم !

ثالثاً در مورد مشاجرات اخیر، او در نامه ۲۸ آذرماه سال ۱۳۶۷ (یعنی قبل از تعلیق عضویت در سازمان و اخراج از کمیته مرکزی) یکبار دیگر موافق راسورد تاکید قرار میدهد: " اومنیویسید: " البته این بدان معنی نیست که حتی در صورت رای مثبت شمایه تفسیر اکثریت دفتر سیاسی از این بیانیه (بیانیه وحسدت) از حضور فعال خود در سازمان دست خوام شست، منوط به اینکه امکان مباحثه علنی واقعی (و نه فرمایشی) پیرامون مسائل مورد اختلاف، فراهم گردد. "

وی در تاریخ ۱۳ دیماه پس از اینکه از کمیته مرکزی کنار گذاشته شد و عضویتش نیز در سازمان تعلیق گردید، مجدداً خطاب به کمیته مرکزی اینطور نوشت: " از اینرو برای اجتناب از انشعابی که اکثریت دفتر سیاسی قصد تحمیل آنرا دارد، پیشنهاد می‌کنم:

۱- کمیته مرکزی اصل سانسور مقدماتی بر نظرات مطروحه در مقدمات مباحثاتی (چه علنی چه درونی) را لغو نماید و بدین ترتیب مقاله مراد بن هرگونه سانسور مقدماتی منتهی نکند .

۲- قضاوت کمیته مرکزی سازمان مادر تا شاید اصطلاح " تفسیر " اکثریت رفقای د. س. درباره جمع‌بندی مباحثات وحدت پیرامون مباحثات علنی، تصویب اسانامه جدید سازمان، مورد احترام من می‌باشد، بی آنکه ذره‌ای از حق خود برای مبارزه علیه آن در مباحثات علنی چشم‌پوشی نمایم. " وی در ادامه نامه خود مینویسد در صورتیکه م. ب. تعلیق عضویت او را پس بگیرد، او نیز آماده است تمامی نامه‌های خود را در این مورد بخصوص، که پس از آغاز مشاجرات نوشته است، پس بگیرد . همینطور وی تشکیل يك کمیسیون رسیدگی به " تاکتیکهای بجگانه " خودش و خلافت‌های دفتر سیاسی را بعنوان مرجعی برای حل و فصل رفیقانسه مسائل، پیشنهاد میکند .

این نوشته - با بااعلی وعده پذیرش درخواستهای او، نشان داد که د. س. وک. م. تصمیم قطعی به اخراج او از تشکیلات دارند و از شیوه حل اصولی مسئله، امتناع مینمایند . این هدف رهبری سازمان، در فاصله کوتاهی پس از دریافت اسناد توسط بخشی از کارها و اعضا سازمان، مورد اعتراضی قرار گرفت و اولیسن زمره‌های ناراضی از این عمل غیر رفیقانه و غیر مسئولانه مرکزیت، از گوشه و کنار تشکیلات آغاز به بیان گشت . اغلب اعضا، رهبری سازمان، هر اسان از اوج گیری این زمره‌ها و تبدیل شدن آنها بفریاد، راهی شهرهای مختلف شدند و با فریادهای " وحدت طلبانه " و سیاست آهسته برآهسته بیا که گریه شاخات نزنه " بی‌توجه و در عین حال تهدیدنا را ضیان پرداختند . این حرکت رهبری سازمان نشان می‌داد که سنن و عادات فرقه‌ای - محفلی در کجالاته است و چه کسانی در واقع از سنتر الیسم بوروکراتیک پاسداری می‌کنند . واحداً نیز یکی از حوزه‌های بوده بایستی صحت تصمیم م. ب. را برایش تشریح می‌گشت و لازم اجرا بودن دستور صادره و تبعیت از آن شفاهاگوشه می‌گردید . رفیق دفتر سیاسی در مقابل این سؤال که چرا بایستی این توضیحات شفاهی باشند و چه ضرورتی بر توضیحات شفاهی وجود دارد، جواب داد که توضیح کتبی، تایید و ارسال آن، می‌توانست به درازا بکشد . این جواب که به شوخ طبعی می‌ماند، يك جواب منطقی، طبیعی نمی‌توانست قانع کننده باشد . برخی از مادران جلسه اعتراض خود را به اینگونه شیوه برخورد اعلام کرده و خواهان ملاقات بار - با بااعلی بایکسی دیگر از رفقای اقلیت سازمان گردیدیم . این خواست ماهیج خواست غیر منطقی و غیر قابل اجرائسی نبود . ما برای قضاوت در مورد اختلافات و اتخاذ تصمیم آگاهانه، بدرستی ایسن درخواست را مطرح نمودیم . توضیحات رفیق د. س. در خصوص خود مسئله مورد مشاجره، هیچ چیز بیشتری نبود جز آنچه که قبلاً کتباً نوشته شده بود . تنها چیزی که توسط این رفیق بارها مطرح گشت و روی آن با فشاری شد این بود که تشکیلات یعنی من " آنچه که د. س. می‌گوید بایستی اجرا شود " مخالفین با این تصمیم مرکزیت می‌توانند بروند " ، ما این سازمان را ساختیم . اینها همگی نشان می‌داد که د. س. تصمیم قطعی دارد با اخراج - با بااعلی و احتمالاً چند نفر دیگر، به نهضت اصلاح سبک کار خاتمه بخشیده " اقتدارات ویژه " خود را در سازمان ابدی نماید .

بحران کنونی وزمینہ‌های آن

ایدئولوژیک خود را همانند قیومت تشکیلاتی جاودانگی بخشند سلاخی است بزند و کارآرد رخد مت تحقق یگانگی سیاسی تشکیلاتی سازمان وانسجام ایدئولوژیک آن! سلاخی که اصل سانتروالیسم ماکراتیک را در پروسه عمل تحقق می بخشد و مقدم بر هر چیزی مکان می دهد تا ضعف ها و نارسائی های تشکیلات ورهبران بید ریغ افشاگرد و شرایط باقیین کشیدن ها و بیلابردن ها که اصل فیرقابل خد شده ماکراتیسم تشکیلاتی است تسهیل می گردد!

اگرچه تردیدی وجود ندارد که رهبری سازمان با تاکید و یافشاری برسبک کارگذشته و عقیم گذاردن کلیه تلاش های اصولی برای حفظ یکپارچگی تشکیلات و معانعت از جمل منطقی ود ماکراتیک مسائل مورد اختلاف و عملا انشعاب رابریخشی از نیروهای تشکیلات تحمیل نمود و حسب ظاهر با مهارت بحران شانس بقا را برای دور دیگری تثبیت نمود اما این رمزقائتها می تواند تثبیت کننده مقام رهبری در یک فرقه باشد و نه یک سازمان انقلابی د ماکراتیک و یا کمونیستی که رمزوارزش برآگاهی و انتخاب منقشاست و این نحوه بقا و حفظ این ترکیب از حیات فرقه ای به هیچیک از آرزوهای دورود راز رهبران برمد عاجانه عمل نخواهد پوشاند و یا زنده نهائی این قمار همین رهبری فرقه گرد گماتستی است که ادعای رهبری جنبش و اکسیر حیات بخش وحدت فرقه ها وهد ایت یک انقلاب توده ای عظیم را دراست اما از تحمل یک جمله مخالف از هر زمان چندین ساله اش احساس عجز ندارد. سرایی که رهبری در وادی تشنگان قدرت برای خود بخواب می دهد با طالع سحر محو شد تاد صبح د ولتش چه بد مد!

رهبری سازمان میدوار بود خلا یک حزبکاگروری در جنبش راپر کند. شکست مدعیان رنگارنگ المترناتیو کاگروری، بحران طیف راست و تمایل عمومی در میان معترضین این طیف به سازمان ما و بر نامه المترناتیو انقلابی، امید رفقار مضاعف می ساخت. امیدی که هرچه زمان می گذرد ضعیف ترمی شود و خطای اصلی هم در همین خط مشی نهفته است. برخورد هائی هم که مادر رد رون با طرفداران جدی ود و آتش این طرز تفکر داشتیم به این خلاصه می شد که آنان رقمیسم را معدن آورانیم و ما با ت تلاق تلقی می کردیم با اعتقاد ما اسب طلائی رقمیسم از سوسیال د مو کراسی آریستن است. در اولین کنفرانس سازمان خارج از کشور خط سوسیال د ماکراسی را بعنوان مصوبه به تصویب رساندیم و تجربه تا کنونی هم موید این نظراست. و اما در لجن طیلاهم یافت می شود، یافتنی به دشواری کارکا و شگران طلاق که ساعت ها گل ولای رود خانه ها را در جستجو و کشف این فلز کمیاب لگدالی می کنند.

دلپستن بدین مسعدن آورانیم رهبری سازمان را واداشت تا هرچه زود تر خود را از شر مزاحمین داخلی رها ساخته ود روا زه های گشوده بر روی راست را چارطاق کند! جوهر استلال رفقائی مرکزیت ومد آفینشان انضباط پذیر و تشکیلاتی بودن رقمیسم است. اما مگر رفقائی که امروز تشکیلات از "شیرشان" خلاص می شود رفقائی انضباط پذیر و تشکیلاتی نبودند و رهبران مبارزه و بحران ها علیه رژیم برخشی انتقاد ات به شیوه رهبری و سبک کار فوق سانتروالیستی د قتر سیاسی در کنار آن نایستاد و انگو مگر می توان آد مهاراد رقالب های فرضی چون تختخواب "پروکرس" جای داد و محلی برای تحول و دگرگون شدن آنان قائل نبود! آخر چگونه ممکن است محدودی از طیف راست خود را از زیر بار و نکتبت رهبران خائن توده ای - اکثریتی نجات بخشند و مجددا طی چند دهه یک جواهر سازد یگری بیروانند!

رفقائی مرکزیت که تلاش دارند با کاستن از اهمیت انشعاب تحمیلی و اختفای جوانب بحران از رفقائی داخل و کشورهای غیر اروپائی موقعیت تشکیلاتی و جایگاه سیاسی خود در جنبش را حفظ کنند، بر خطا هستند و د پیرا زود با امواج تازه تری از بحران روپرو خواهند بود، چه شیوه برخورد آنان با بحران، امتیازدهی به ناراضی ها و مسالسه د اوها و گشودن دروازه ها بر روی نیروهای تازه روشنفکری برای برگردن خلا نیروهای از دست رفته بحران های بمزاتب عمیق تری بدنبال

خراج و سانسور)، و همواره تلاش می ورزد تا حقایق را از پند نه تشکیلات مخفی بدارد و بحران را کم اهمیت و کم دامنه جلوه دهد! و هنگامی هم که ناچار می شود برای حفظ بقا و تجدید حیات دست به انتقاد از خود بزند زمین وزمان را بهم می دوزد تا انتقاد از خود را در میان هاله ای از گردوغبار محو سازد و با پاشیدن خاک به چشم منتقدان حیات فرقه ای خویش و برای چند صباحی د یگر تضمین، و به سیاست دنباله روی از حوادث تد اوم بخشد!

تجدید نظر در مقوله "هواد ارتعشده" و دعوت از هواداران متعهد برای درخواست عضویت آزمایشی که با اعتراض جمعی و برخاش خشمناگین بخشی از اعضا و هواداران همراه بود زنگ خطر بحران را بصداد راورد. زنگ خطری که د کنفرانس ۱۳۶۶ خارج از کشور، حول مجموعه ای از مسائل سیاسی، ایدئولوژی و تاکتیکی ناشی از اعمال سیاست های فوق مرکزیتی د قتر سیاسی به اوج خود رسید!

بحران جدید که قطعاً آخرین بحران نخواهد بود بگونه ای د یگر شد و در وران مهاجرت د ریسترومناسیات ناسالم محفلی ود ریوتو اعمال سیاست های فوق مرکزیتی د قتر سیاسی ود ر نقد ان سبک کار حزبی نشوونمای تازه ای یافت و بد رجعتگامی از بلوغ رسید که با یک تلنگر چون قرچه ای رسیده، دهان گشود! رهبری سازمان مثل گذشته غلبه بر بحران را در سرکوب شدید معترضین، تشدید اعمال سیستم پلیسی - که بعد از کنفرانس خارج از کشور تحت عنوان مبارزه با لیبرالیسم بدنه - علنی گردید، تکیه بر اهرم تشکیلاتی ود ماکراسی قطره چکانی می - دانست، بهمین دلیل هنگامی که اختلاف د تشکیلات علنی شد اکثریت قریب با توافق اعضا و هواداران در این امر که مسئولیت اصلی بحران بر عهد مرکزیت و سیاست های فوق مرکزیتی و فوق استالینستی آن است متفق الرای بودند. نهایت اینکه بعضی هنوز بر آن باورند که باید برای حفظ تشکیلات و اصلاح آن "ردون"، باقی ماند. از سیاست سرکوبگر یا نه رهبری با حفظ نظرا طاعت نمود تا شاید فرجی شود و رهبری پس از قلع و قمع مخالفان بعوده هایش د ایربرد ماکراتیزه کردن تشکیلات عمل کند!!!

در هر صورت بحرانی که آغاز شده و دست به نقد تشکیلات را د و پاره ساخته است، بحرانی است با ویژگی ها و خود ویژگی های خود! بادامنه ای فراخ و ژرف، بحرانی که بیش از هر چیزی ناشی از سیاست بغایت نادرست و سبک کار عقب ماند رهبری است و بلحاظ وجود زمینہ های عمومی تر بحران غیر قابل مقایسه با گذشته! اینکه ما بعنوان معترضین خواستار آزادی بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک علنی بودیم آن معنا نیست که برسبک بند از اساسنامه ای که هنوز تصویب نشده راه خود را جاد انعام و فرقه د یگری بر سایر فرقه ها اضافه سازیم و یا یافشاری ما بر ما حثه آزاد و بدین سانسور مقدماتی پیش از تصویب بر نامه بدین معنا نیست که می خواهیم یک حزب علنی برپا د اریم و از سر سیرتاد میبازاروی د ایره بریزیم! چه زندگی همه اش قید و بند است و هر حرکتی به د هها قید و شرط و اما واگروا بسته است و اگر در زندگی اجتماعی بطور اعم صد ها را زد و بسته وجود دارد د ر زندگی سیاسی ود ریک تشکیلات مخفی بطور اخص چندین برابر بیشتر!

می توان مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قید و شرط را با شعار آزادی - های سیاسی بی قید و شرط قیاس نمود. همانطور که هدف اساسی از تحقق شعار آزادی های بی قید و شرط سیاسی بیان تمام حقایق لا زم برای آگاهی توده هاست و آزادی کلیه جریان ها، سازمان ها، احزاب و گروهها و سازمان های اجتماعی برای ارائه نکته نظرات خویش است تا توده ها و د روس آن پرولتاریا خود و انقلابش را آگاهانه سازمان بخشد و سازمان دهد و ایستادن د بر برابر استماترگران و نفی استماتر و تقه راجعای پیش شرط اصلی تحقق این شعار است؛ د مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قید و شرط هم با زنگونی تمام حقیقت بدین سانسور افشای تمام موانع تکامل حزبی و زمانی و د ریک کلام ایستادن د بر برابر تمام کسانی که تحت عنوان قید و شرط تیغ سانسور را برای معانعت از ابراز نظر مخالفان تیز می کنند و زیر لوای باسد اری از فضای رقیقانه مباحثه د رصد د ند قیومت

خواهد آورد. بحران هائیکه که در سایه سبک کار محفلی - یوبولیستی حاکمگورکن این نوع تشکیلات شو سبک کار است.

زمینه عمومی بحران نشان می دهد که بحران بسترهای مناسبی یافته ژرفتر و ژرفتر به پیش می تازد و چه بسا توفان های مهیب تر وسیل های عظیمی تری برآه بیند از دامبگذارتوفان بفرود سیل همه جا را بپوشد. صیادان در توفان کارآزموده می شوند. برای غلبه بر بحران و برون رفت از آن باید زمینه های عمومی بحران را جدی تر تحلیل نمود و در یکی دیالکتیکی راجاگیرین درک مکانیکی بواقعیگری راجانشین ذهنگرایی ساخت. شیوه توجیه گرافی گذشته را ترک و به تبیین دقیق و موشکافانه مسائل و مشکلات پرداخت. جوهر اختلاف معترضین هم با رهبری در همین بود که شرایط واقعات تغییر کرده، بحران عارض شده جدی است و ماهیتا بحران های گذشته متفاوت! و شرط غلبه بر بحران بکارگیری خرد جمعی تشکیلات در نقد تاکتیک ها، مواضع و عملکرد های تاکنونی و در میدان روح دموکراتیسم واقعی به کالبد تشکیلاتی است.

در شناخت یک مقوله درک ارتباط و پیوند اجزاء آن اهمیت اساسی فوق العاده مهمی دارد. ماهه مشابه یک سازمان سیاسی که هدف مقدم خود را مبارزه برای رهائی طبقه کارگر و زحمتکشان یک کشور معین قرار داده و بطایفه سازمانی که عناصر آگاه این طبقه وید برندگان هژمونی این طبقه را در صف خود گرد می آورد و به مشابه بخشی از اردوی کار که خواهان رهائی پرولتاریای جهانی از یقید استثمار و بهره کشی است از سه جهت و در سه سطر هم عرض و در یک رابطه دیالکتیکی تگاتنگ به پیش می رویم ماهه مشابه گردانی از اردوی بی شمار کارگر و جزئی از جنبش کمونیستی و کارگری جهان عمیقاً و شدیداً از تحولات جهانی کمونیسم تاثیر می پذیریم. جهان کمونیست امروز در رتبه و تاپ یک بحران واقعی می سوزد و با زتاب این بحران تاریخ و سازه های کمونیستی ایران و ما را راهم در بر گرفته است. بهمین دلیل در ارزیابی از بحران تاثیر تحولات و بحران جنبش جهانی کمونیسم و با زتاب آن در سازمان ما باید نخستین زمینه و یایی از سه زمینه مهم بحران دانست.

اما از آنجا که ما بطایفه نیروهای انقلابی یک کشور برای استقرار سوسیالیسم در ایران تلاش می ورزیم از مسائل ویژه ایران و بطور اخص از شکست انقلاب بهمین، و از شکست وید فرجایی الترناتیو ها متاثر می شویم این تاثیر در کنار مشکلات ناشی از سبک کار محفلی تشکیلات و تحلیل های ذهنگیرانه از حاکمیت و مواضع داخلی بشدت عمل می کند و یاس عمومی از مبارزه و ناامیدی نسبت به آینده و افزونی می بخشد، بدینجهت در ملاحظات و محاسبات کنونی ارزیابی مجددی از تحلیل های تاکنونی و چشم انداز آینده رژیم ضرورت حتمی دارد. رهبری سازمان هم در جریان اوج گیری اختلافات با دست چین کردن تمام نیروهای طرفدار خویش در کنار محدودی از معترضین تحلیل از شرایط بعد از آتش بس را در دستور کار یک کنفرانس مشورتی قرار داد و خود پیشایش معترف گردید تا چه اندازه از مواضع پرت افتاد است. این در حال را می بایستی زمینه عام بحران کنونی دانست و سومین عامل یعنی مناسبات حاکم بر یک سازمان و سبک کار محفلی - بوروکراتیک آن را زمینه خاص بحران تلقی کرد. آنچه در پی این مقدمه خواهد آمد تلاشی است برای بیان شمائی از این سه زمینه بحران، و قطعاً برای بیان تمام حقیقت مشارکت فعال نیروهای انقلابی و کمونیست لا زماست!

- ۱- با زتاب بحران جهانی کمونیسم!
- ۲- با زتاب شکست انقلاب بهمین و الترناتیوها!
- ۳- با زتاب فوق سانتالیسم در سبک کار محفلی!

با زتاب بحران جنبش جهانی کمونیسم

سابقه تاریخی: تاریخ جنبش کمونیستی ما با فعالیت ایرانیان مهاجر در جنبش سوسیال دموکراسی روس و فقلاً شروع می شود. رهبران و بنیانگذاران حزب کمونیست ایران در روسیه تزاری همراهِ بابلشویک ها جنگیدند و تاسیس حزب کمونیست با الهام از کمینترن صورت گرفت.

در دوره بعد از شهریور، ۲ حزب توده بدلیل شرایط مساعد بین المللی، نقش ارزنده اتحاد شوروی در جنگ بر علیه فاشیسم و حضور این کشور در شمال و پایتخت به همراه سایر متفقین، توانست مجال تبدیل شدن به یک حزب توده های را پیدا کند و هم نخستین انشعاب این حزب یعنی انشعاب گروه "خلیل ملکی از د و عامل سرچشمه گرفت اعتراض به سیاست در نباله روی حزب از اتحاد شوروی، ماجرای نفت شمال - قرار داد قوام ساد جیکف - سازش حزب با قوام سلطنه ضد کمونیست! و نیز تاسی از تیتو ایسم که بر روش مستقل یوگسلاوی در پئی سوسیالیسم در وری زد و تاکید داشت. در ۱۹۶۰ که احزاب کمونیست جهان بد و شاخه طرفدار "مسکو" و "پکن" تقسیم شد حزب توده ایران هم مثل دیگر احزاب تجزیه شد و جریان مائوئیست ها یا بروجینی ها راه خود را از خروش جفی ها جدا ساختند انشعابی که با تجزیه نیروهای دموکرات و کمونیست ایرانی و تبدیل آنان به فرقه های جداگانه در عرصه داخل و خارج آثار به مراتب بسیار ناگوار پدید آورد، انشعابی که از اساس مطلقاً بیگانه با مسائل داخلی و صرفاً تحت القاعات و قطب جهانی کمونیست در مقطع مشخص انجام پذیرفت!

جنبش چریکی در هه بیجا هم از جنبش چریکی خارج از مرزها - امریکای لاتین و خاورمیانه و مهمترازمه کوبا، و الجزایر - الهام می گیرد و نه از مبارزه کارگران و زحمتکشان ایران! و تمام استدلال ها و دلایلی هم که برای حقانیت مشی مبارزه چریکی جدا از توده بیان می شود فراتر از استدلالات "رژیم دوبره" "عمرا و زگان"، و منیر شفیق "نیست! بهمین دلیل هم در ورن مشی چریک در ایران خیلی زود بسر آمد و به پیش از اینکه توده ها بمیدان آیند مشی چریک از میدان خارج شد!

در آستانه انقلاب بهمین هم که چند دوجین سازمان و گروه کمونیستی چون قارچ روئید هر کدام با یک مشخصه برجسته بین المللی شناخته می شد و یک قطب کمونیستی را نمایندگی می کرد!

خصوصیت بارز خط یک (حزب توده) طرفداری جدی از اتحاد شوروی در اختلاف چین و شوروی وید برش نسخه های شفاف بخش تصور - بسین های شوروی برای در مان تمام نهضت های رهائی بخش ملی و راه رشد غیر سرمایه داری به رهبری دموکراتهای خرد هژمونی بود خط ۲ که از جانب سازمان چریک های فدائی خلق نمایندگی می شد به تقلید از ویتنام "سالهای جنگ (۷۵ - ۱۹۶۰)" سیاست بی طرفی در قبسال د و قطب جهانی کمونیسم (چین و شوروی) را اتخاذ می کرد و ضمن پذیرش سلطه مناسبات سرمایه داری در ایران بر مشابیهت شیوه های مبارزه با چین تاکید می کرد!

خط سه با تزر سوسیال امیرالیسم شناخته شد و طرفداری یا مخالفت با تزر سه جهان "مائو" وجه افتراق آنان محسوب می شد که بروجینی اند یا طرفدار آلبنانی!

وجه بارز خط چهار که سازمان ما بود در "تزر" سوسیال امیرالیسم و مقابله با رویزیونیسم در وری زد! هر چند مانند خط ۲ ضمن رد "تزر" سوسیال امیرالیسم موضع گیری صریح در برابر پدید رده رویزیونیسم از بیان دامنه و شمول آن امتناع می ورزید!

اشاره کوتاه به سابقه تاریخی تاثیر جنبش جهانی کمونیسم بر تحولات جنبش کمونیستی میهنمان بدین خاطر است تا نشان دهیم جنبش ما چه اندازه از تغییر و تحول اوضاع جهانی متاثر می شود و چگونه حتی مسائل داخلی هم تحت شعاع مسائل جهانی قرار می گیرد و با بصورت تابع و متغیر به نوسان در می آید. نگرشی کوتاه بر تحول جنبش جهانی کمونیسم و با زتاب بحران های آن در جنبش ما اهمیت مرحله کنونی را نمایان تر می سازد!

بحران سوسیال دموکراسی:

جنبش جهانی کمونیسم در ورن معاصر با سه بحران عمومی دست و پنجه نرم کرده است، اول بحران سوسیال دموکراسی که با تجدید نظر در رتبه های بنیادین مارکس، مقوله "دولت"، انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا" و امکان کسب اکثریت و احراز قدرت از طریق پارلمان در سوسیال دموکراسی اروپا پدید آمد و در طی جنگ جهانی

ساز سبک کار محفلی — بوروکراتیک شد و تحت عنوان خنلویس حزب و نفی فراکسیونیسیم از رشد هرگرایش سالم و تفکر ارزنده‌ای در جنبش کارگری ممانعت شد و بانفی نقش گرایش قانونی در حزب و جریان های کارگری به تقلید از رهنمود کمیته‌ن مبنی بر انتصابی بودن یاغیبر انتصابی بودن مرکزیت د موکراتیک! راه برای قیمومت رهبران انتصابی یاخودگزیده فراهم آمد . مرضی که تمام جنبش جب ماهنوزاآن رنج می‌برد و عملا بانفی قانونی‌گرایش در حزب، راه برای محفلیسم ، باند بازی و فراکسیونیسیم در مرکزیت ها بازشد و باتحمیل انفعال بر بدنه ، فرقه گرائی و سکتاریسم غالب شد! و در واقع نه انشعاب که در جای خود اصولی و ضروری بود بلکه عواقب ناشی از اتخاذ تعمیم تصمیمات گریبان جنبش ماراگرفت!

ناسیونالیسم در پیشش اختلاف مسلکی

در جریان گرد همایی احزاب کارگری و کمونیستی جهان در مسکو به سال ۱۹۶۰ اختلافات چند ساله چین و شوروی جنبه علنی پیدا کرد . قطعنامه پایانی نشست که بیانگر تمین حزب کمونیست اتحاد شوروی درکنگره های ۲۰ و ۲۲ از مسائل صلح جهانی ، سوسیالیسم و استراتژی نوین انقلاب و شیوه های گذار سوسیالیستی بود — علیرغم مخالفت چینی‌ها از طرف اکثریت قریب باتفاق نمایندگان — تصویب رسید و متعاقب آن جنگ ایدئولوژیکی در قطب بز رگ کمونیستی در مقیاس جهانی باشدت وحدت بی سابقه‌ای آغاز گردید و بزبرگترین بحران جهان کمونیسم که بیش از دهه بطول انجامید به ثبیت رسید . بحرانی که کشورهای سوسیالیستی را بد و ارد و گاه متخاصم تقسیم نمود و اکثریت احزاب کارگری ایزوسیون در رکشورهای سرمایه‌داری را به طرفداری از این بیان قطب در چار انشعاب ساخت . بحرانی که ریشه انقلابی در سطح جهان منشاء می‌گرفت اما باد شیوه استراتژی متفاوت!

هر در و طرف اعتقاد داشتند که اوضاع جهانی بسود انقلاب و نیروهای انقلابی تغییر یافته و شرایط برای گذار سوسیالیستی در مقیاس جهانی فراهم است . ارد و گاه سوسیالیستی بر ارد و گاه امیر — یالیستی تفوق دارد . بحران ادوری نظام سرمایه داری اوج می‌گیرد و رشد نیروهای مولده در کشورهای سوسیالیستی بر کشورهای سرمایه — داری برتری مطلق می‌یابد! اما شوروی‌ها مدعی بودند بدلیل امکان رقابت اقتصادی با توجه به برتری کیفی شرایط خویش بی‌توانند جهان سرمایه داری را از میدان بدرکنند . و رقابت اقتصادی بعنوان یک تیز اساسی در خدمت انقلاب جهانی قرار می‌گیرد . بدلیل همزومنی ارد و گاه سوسیالیستی در ستیابی احزاب کمونیست در کشورهای صنعتی پیشرفته از طریق پارلماناریسم یک امکانی واقعی است و همینطور در کشورهای عقبمانده و نهضت های رهائیبخش ملی تحت رهبری د موکرات های انقلابی و رهبران جنبش های ملی می‌توان از طریق راه رشد غیر سرمایه داری گذار سوسیالیسم را تامين نمود . و بهر طریق از امکان بروز جنگ جهانی دیگری ممانعت بعمل آورد زیرا با توجه به زواید خانهداری و قدرت امریکا و شوروی در پایان یک جنگ اتمی شانسی برای زندگی بر روی کره زمین باقی نمی‌ماند .

چینی‌ها مدعی بودند که جنگ با امپریالیسم اجتنابناپذیر است و بدلیل شدت بحران های اقتصادی و اجتماعی امپریالیست ها و درراس آنها امپریالیسم امریکاجنگ جهانی سوم راجر کشورهای سوسیالیستی تحمیل خواهد کرد! بدینجهت موضع شوروی‌ها در قبال صلح ، جنگ و رقابت اقتصادی را رویزیونیستی قلمداد کردند . و با طرح نیمه مستعمره — نیمه فتودال بودن جوامع تحت سلطه — انقلاب در هقانی را با توجه با اکثریت جمعیت دهقانی این کشورها راه نجات و نیل به سوسیالیسم می‌دانستند . "توری" که در نهایت بر محور محاصره شهرها توسط روستاها بنا نهاده شده بود و در سطح جهانی هم محاصره قدرت های امپریالیستی و بعد ها "سوسیالیسم امپریالیستی" توسط دولت های فقیر تنها امکان واقعی انقلاب

اول با پشتیبانی فراکسیون احزاب رویزیونیست کارگری اروپا در یولفا . نازبود چه جنگی دولت بورژوازی خودی بر جنگ بورژوازی خود علیه پرولتاریای سائیرکشورها صحنه گذاشتند و ارتداد "انترناسیونالیسم پرولتری" را هم در زورودید ، بانقلاب پرولتری اکتبر که منشویک ها واس — ارهابه صفوف ضد انقلاب پیوستند در سائیرکشورها هم روند تجزیه احزاب سوسیال د موکرات تکمیل شد و د وجریان کاملاً متضاد در مساله انقلاب و حمایت یا مخالفت با اولین انقلاب پیروز کارگری (روسیه) شکل گرفت . وجریان مدافع انقلاب (کمونیست ها) بنا بنیانگذاری بین الملل سوم در مسکو (۱۹۱۹) باتمین اصولیت های حزب کارگری انقلابی و تاکید بر کسب قدرت از طریق انقلاب ، "دیکتاتوری پرولتری" و "انترناسیونالیسم پرولتری" راه خود را از احزاب سوسیال رفومیست که بنام سوسیال د موکرات یا سوسیالیست نامیده می‌شدند جدا ساختند!

زمینه طبقاتی و بنیادین "سوسیال د موکراسی" رشد اشرافیت کارگری در کشورهای صنعتی پیشرفته و نقش هدایتگران در زمان های طبقاتی پرولتاریا و نفوذ روشنفکران خرد بورژوا د احزاب کارگری (سوسیال د موکرات) بود . انشعاب ۱۹۱۹ ظاهره بحران د و دهه جنبش کارگری خاتمه داد ولی متاسفانه در اتحاد شوروی و سائیرکشور — هائی که بعد هانظام سوسیالیستی وسیستم تک حزبی حاکم گردید در پرتو صنعتی شدن اقصا ر جدیدی به اشرافیت کارگری ملحق شدند و پایه سوسیال د موکراسی یعنی اشرافیت کارگری در میزان زیادی باز تولیدی شد . تشکیل دولت حزبی و انحصار مطلق حزب در اداره امور جامعه و روند های اساسی تولید مادی و فرهنگی ، انگیزه های شد برای کشش روشنفکران خرد بورژوا به حزب! رشد کمی و کیفی تکنوکرات ها و نفوذ خزنده بوروکرات ها در حزب مانع از تحقق انشعاب واقعی کمونیست ها از سوسیال د موکرات هاد رکشورهای سوسیالیستی گردید و علیرغم غلبه بر بحران سوسیال د موکراسی در سطح جهانی ، انشعاب از سوسیال د موکراسی در زمین خودی عقیم ماند و امتزاج و اختلاط پایه سوسیال د موکراسی در حزب پرولتری به شیوه مکانیکی موانع جدی و مشکلات لا ینحل بارمغان! آورد . حل تضاد طبقاتی در رستر مناسبات طبقاتی با تکیه بر د موکراسی و شورواها جای خود را به حل بوروکراتیک قهرآمیز و شیوه های اموانفرمانده می‌سپرد و باغالب شدن دیکتاتوری حزبی بجای دیکتاتوری طبقاتی و انحصار مطلق حزب واحد ، پایه سوسیال د موکراسی در ادغام با پایه پرولتری حزب کمونیست سرطمان حزب شد و انشعاب ناکام ماند . اگرچه در رایسن بحث ناچاریم با اشاره کوتاه از رکنار مسائل بگذریم و قطعاً بیان اینسن دیدگاهها مستلزم توضیح بیشتر و کامل تری است اما ضرورت در اردیاد آوری نمائیم که احزاب کمونیست در اروپوزیسیون از موضع ضعف و احزاب کارگری در قدرت با برداشت ناد رست از دیکتاتوری پرولتاریا و حق انحصاری حزب به اشرافیت کارگری امتیاز دادند!

با رتتاب بحران سوسیال د موکراسی در جنبش کارگری بین الملل در میا کمونیست های ایرانی که هنوز با پایه سوسیال د موکراسی یعنی اشرافیت کارگری رویرو نبودند انتقال تجربه بوروکراتیک حزبی بود بطوریکه به حزب کمینترنی یعنی حزبی که منافع اتحاد شوروی را مقدم بر هر چیزی می‌دانست انحصار نمایندگی پرولتاریا در کشورهای بعنوان ماترک بلا معارض اعطاشد و با پشتیبانی مادی و معنوی مجموعه احزاب رسمی از "حزب طرازیونین طبقه کارگر" یعنی "حزب توده" شانسی برای حمایت بین المللی از یک حزب کارگری واقعی باقی نماند و مقولسه تشکیل حزب در ایران با وجود حزب توده "ناپوشد" همان تابوئی که اکثریت سا زمان چریک های فدائی خلق را هم بعد از انقلاب بدنیال سراب حزب رسمی به منجلا ب رفومیسم حزب توده فروفلتاند!

اما حزب کمینترنی در ایران که هنوز فاقد اشرافیت کارگری ویا ویا اشرافیت کارگری جا افتاده بود . بیش از د و دهه اشرافیت فتودالی را بر جنبش کارگری مسلط ساخت و نفوذ اشرافیت فتودالی در رکنار حضور گسترده روشنفکران خرد بورژوا د ر حزب توده زمینه

جهانی می دانست و نهایتاً به تراز اجتماعی سه جهان ختم می شد! اما اختلاف مسلکی و ایدئولوژیکی یک وجه سکه بود و روی دیگر سکه رانافع ملی و برتری جوئی هر یک از طرفین رقم می زد! و ریشه در رناسیونال کمونیسم داشت! مثلاً چینی ها که بیشترین حمله را به یوگسلاوی می کردند در رد و رجودید زود تراز سایر کشورهای بهبود در روابط خود با آن برداختند زیرا بیشترین مشابهت را با آن داشتند.

در جریان دومین جنگ جهانی وطنی دهه چهل بدلیل حضور ارتش سرخ در راه های از کشورهای ایدئولوژیک فاشیسم و ارتجاع بزرگ قرن در اروپا و میلیتاریسم ژاپن در رخاورد و در شرایط پیروزی انقلاب توده های در "اروپای شرقی" و "چین" تسهیل گردید و در نتیجه با استقرار نظام سوسیالیستی در قسمت اعظم آسیا و اروپا ارد و گاه سوسیالیسم ولادت یافت و نقشه سیاسی جهان دگرگون شد. بطوریکه مقابلیه بلوک واحد سوسیالیسم با بلوک امپریالیستی موازنه جدیدی را در سطح بین المللی به سود انقلاب پدید آورد. الگوی اتحاد شوروی بعنوان فاتح بزرگ و قهرمان بزرگترین جنگ تاریخ بشری الگوی آزاد یخواهی، ترقی و سعادت بشری محسوب می شد و بعنوان شاخص برجسته و نمونه درخشان در غلبه بر عقب ماندگی ها توصیف می گردید.

تجربه شاخص های رشد صنعتی و سیاست سوسیالیزه کردن کشاورزی شوروی موبود در کشورهای اروپای شرقی پیاده می شد و با وجود انحلال کمینترن، حزب کمونیست اتحاد شوروی فرمانروای واقعی اروپای شرقی بود. در حزب کمونیست "بلشویک بزرگ" رهبر تاریخی و ناجی جهان مقام خدائی داشت و شیوه های امرانه - فرماندهی وی توسط احزاب برادر کشورهای برادر نعل به نعل تقلید و اجراء می شد. تصویب ماده های در قانون اساسی این کشورها بعنوان دوستی باید اربا اتحاد شوروی ترجمان محدودیت حاکمیت ملی آنان بسمه حساب می آمد. ماده های که در مناقشات داخلی، مداخله ارتش سرخ و مشاوران حزبی اتحاد شوروی را به سود جناح یا جناح های طرفدار شوروی تسهیل می کرد!

درید و امر بدلیل یک رشته از موفقیت ها و دستیابی به هدف های اولیه اقتصادی - اجتماعی و سیاسی به نظر می آمد الگوی اتحاد شوروی و پیاده کردن کمال و تمام تجربه های آن اکسیر کیمیائی است که تمام درد ها را دوا می کند و بدینجهت تمایل عمومی به وحدت و یکپارچگی بر سیاست های ناسیونالیستی تفوق داشت و حتی تیتو که خود بعد ها پرچم ناسیونالیسم را برافراشت اصرار می کرد مجموعه کشورهای اروپای شرقی در اتحاد شوروی ادغام شوند. اما سیاست های غلط استالین که میسر انتقال بی کم و کاست تجربیات اتحاد شوروی و کار بست آن در اروپای شرقی بود بدلیل ناهمگونی تفاوت شرایط اجتماعی - سیاسی، اقتصادی و تاریخی این کشورها نطفه های بحران را پروراند و کوشش برای کشف الگوها و روش های ویژه و غیر تقلیدی و خروج از مدار شوروی مجال بروز یافت پرچم ناسیونالیسم در برابر انترناسیونالیسم نوع استالینی توسط تیتو در یوگسلاوی (۱۹۴۸) باهتزاز درآمد و سپس به آلبانی، رومانی، مجارستان، لهستان، آلمان دموکراتیک، چین مکره و چکسلواکی سرایت کرد!

گرایش عمده در جنبش کمونیسم ملی در قبال کمونیسم بین المللی یا ارد و گاهی با کوشش برای تفکیک انترناسیونالیسم برولتری از منافع اتحاد شوروی، تقدم منافع ملی، احزاب و دولت های کمونیستی، و اتخاذ سیاست و راه مستقل توسعه و اعمال حاکمیت نامحدود و کامل هر دولت سوسیالیستی در قلمرو مرزهای شناخته شده بین المللی آن دولت شروع می شد و به شونیسیم ملی می انجامید.

بحرانی که با خروج "تیتو" و "انورخوجه" اولی از موضع راست و دومی از موضع چپ از مدار شوروی آغاز شده بود در سایه تحولات ناشی از سیاست خروشچف و بازگردانیدن تبعیدیان زمان استالین به کشورهای اروپای شرقی شدت گرفت و با شورش مجارها (۱۹۵۶) و سرکوب خونین آن توسط ارتش سرخ فاز تازه تری یافت و با علنی شدن اختلافات ایدئولوژیکی و مسکو که د و تفسیر رویزیونیستی یکی بنام

خروچفیسم و دیگری بنام مائوئیسم یا مائو اندیشه از لنینیسم ارائه می دادند باوج رسید؛ صرفنظر از مجموعه مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی ریزود رشتی که در حزب و طرفدارانشان در جهان علیه یکدیگر انتشار می دادند، منشأ اختلاف بر سر امتناع شوروی از سلح کردن چین به سلاح اتئی بازدارنده رقیبال امریکا و قطع کمک های اقتصادی برمیگشت و با طرح دعوی ارضی چین علیه شوروی جنبه ناسیونالیستی آن آفتابیی تر می شد!

بحران ناسیونالیسم در طی بیش از بیست سال با فراز و نشیب های زیادی همراه بود جنگ ایدئولوژیکی از طریق رسانه های گروهی، مطبوعات و امواج رادیویی تالشکرکنشی نظامی صحنه های از ایسن بحران جدی را بنمایش می گذاشت. اشغال چکسلواکی در ۱۹۶۸ توسط نیروهای پیمان ورشو و تحمیل د کترین برژنف مبنی بر حاکمیت محدود کشورهای سوسیالیستی و جنگ مرزی چین و شوروی در اطراف رودخانه میسوری نقطه عطف این بحران بود و با اعلان تزر سه جهان مائو دایر بر تفرقه گریز کردن اتحاد با ارد و گاه امپریالیستی علیه سوسیالیسم از جانب طرف چینی از مضمون ایدئولوژیکی بری گردید. اما این بحران که لطمات جدی بر اعتبار و حیثیت سوسیالیسم وارد آورد و کمونیست ها و انقلابیون جهان بهای سنگینی در قبال آن پرداخته اند! د و آبشخور عمده داشت که می توان یکی را "تزر" و دیگری را انتی - تزر د دانست. انترناسیونالیسم نوع استالینی بعنوان تزر ناسیونالیسم خرد و بورژوائی بنام انتی تزر!

سوسیالیسم خرد و بورژوائی با تاکید بر ناسیونالیسم انتی - تزر انترناسیونالیسم بوروکراتیک و انحرافی مدل شوروی بود.

تجربه سوسیالیسم از کمون پاریس تا کنون نشان می دهد کارگران برای سوسیالیسم و استقرار نظام کمونیستی می جنگند و آنگاه که چارچوب مرزها و سیاست های یک کشور مطرح می شود پرولتاریا در رنقص منافع ملی یک کشور رنقص منافع طبقاتی خود را حس می کند زیرا حلقه مقدم در تشکیل برای تحقق سوسیالیسم، تشکیل در سطح ملی است و هم برای تحقق سوسیالیسم در سایر کشورها یا پایای دیگر پرولتاریا می جنگد! در بحران ناسیونالیسم، یوگسلاوی برحفظ خرد و بورژوائی و تولید خرد تاکید داشت. شوروش مجارستان خواستهای ملی (بورژوائی) داشت و در ماجرای "بهار پراگ" و اتاشیک طرفدار توسعه بخش خصوصی بود. در چین دوران مائو - چوئن لای الگواصلی سوسیالیستی، سوسیالیسم دهقانی و دهقان سوسیالیست چینی معرفی می گردید!

ناسیونالیسم در کشورهای سوسیالیستی بر خرد و بورژوائی تکیه دارد و نه بر پرولتاریا و متاسفانه خروج از مدار شوروی برای پرو - لتاریا ارمنانی ببار نیاورد. یوگسلاوی و چین بدانجا کشیده شد که معرف ارتداند! و وضعیت کره (جمهوری دموکراتیک خلق کوه)، آلبانی و رومانی بعنوان شاخص های از استقلال ملی تعریف چندانی ندارد اما از سوی دیگر علیرغم سرکوب جنبش ناسیونالیستی و انسزوا طلب از جرگه سوسیالیسم رسالت آنان توسط کشورهای ارد و گاهی تحقق یافت. مثلاً در لهستان همان امتیازاتی به خرد و بورژوائی اعطا شد که در یوگسلاوی، یاد ر اتحاد شوروی امروزه همان برنامه هائی پیاده می شود که چکسلواکی سال ۱۹۶۸ به خاطر اشغال شد!

در مجارستان بعد از سرکوب شدید جنبش اعتراضی در طی سی سال هدف های آن جنبش بر آورده شد و اینک از رهبران اعدای و تصفیه شده اش هم اعاد حیثیت می شود! در چین امتیازهای خرد و بورژوائی غیر قابل توصیف است و به صورت خرد و بورژواهای عزیز بورژواشدن انقلابی است در آمده! زیرا رسماً شعار می دهند که "ثروت مند شوید." ثروتمند شدن انقلابی است!؟ و کمون های کشاورزی به سود تولید خرد و دهقانی انحلال می یابد

با زتاب اختلاف مسلکی چین و شوروی در جنبشها، انحطاط کامل حزب توده به د و جریان رویزیونیست خروشچفی و مائوئیسم ضد کمونیستی را بد نبال آورد، جریان های مرتد و انحرافی که بعد از انقلاب بهمن ماهیت واقعی خود را بنمایش گذاردند.

بحران جنبش کمونیستی در ایران و بحران سازمان مازکجاست؟

دنیاله از صفحه اول

بود. و از آنجا که فضای دمکراسی در این سازمان هم آلوده بود، منجر به آن چیزی گشت که همگی شاهد آن هستیم، که خود به بر خور دستمطل احتیاج دارد. (اما سازمان ما، همانطور که گفتیم با تاکتیک "به میان توده ها" به طور موقت توانست از شعله و روشن شدن بحران در امان بماند. اما هرگز عدم استقرار و کمونیستی در میان توده ها ریشه یابی نشد. همه رقابتی که در محلات زحمتکش - نشین یا کارخانه ها مستقر بودند شاهد این مسئله بودیم که ما راه کار گری به اساسا کارگر حرکت ها بودیم نه سازمانگر آن (همانطور که رفقای مرکز نیست نیز بارها در نوشته های خود به آن اشاره کرده اند).

اما باید سئوال کرد که چرا نتوانستیم سازمانگر حرکات باشیم؟ اول خود کمیته های سازمان بر حسب ضرورت و شرایط سرکوب بدن شکل سازمان یافتند بودند، گرچه از اساس بی برنامه بودند، اما کوشش های زیاد از طرف خود رفقای کمیته ها صورت می گرفت که خود را تغذیه نمایند و دارای برنامه کار کوتاه مدتی برای خود باشند و در این رابطه نیز تا زمانی که به طور مستقل حرکت می کردند از بار و زوری بیشتری برخوردار بودند. بطور مثال هر کمیته منطقه ای دارای نشریه بود که با مشکلات فراوانی بدون کوچکترین امکانی در فاصله سال ۶۰ تا و آخر ۶۳ در می آمد. البته این نشریات منطقه ای خالی از اشکال نبود چرا که هر هر هم نمود و حرکتی بدون برنامه ریزی از قبل نمی توانست هم خالی از اشتباه باشد. (بطور نمونه نحوه درج خبر حرکت مردم زحمتکش جنوب تهران علیه مهاجرین افغانی در نشریه کمیته جنوب غرب تهران بود). رهبری که به خارج مهاجرت کرده بود، طبیعی بود که نمی خواست نیروهای خود را در ایران از کنترل و فرمان خود خارج کند. به همین علت بدلیل اینکه ممکن است نشریات محلات خارج از موضع سازمان موضع گیری کنند، اقدام به تعطیل آنها کرد. و این در حالی بود که در خارج از کشور تبلیغات زیادی در مورد استقرار نیروهایش در داخل راه انداخته بودند و نشریات منطقه ای را تکثیر و پخش می کرد. به همراه تعطیل نشریات سازمان اقدام به ترمیم نیروهای از دست رفته خود کرد و در کنار آن مسئله وحدت در سطح جنبش کمونیستی را مطرح کرد که حاصل آن نیز وحدت بار فقاری گروه راه فدائی بود (بدون آنکه نیروهای تشکیلات حتی کادرها را نیز در جریان وحدت قرار دهد تا بماند مضمون و مباحثات آن. نیروهای تشکیلات مانند نیروهای جنبش زمانی از این وحدت خبردار شدند که نشریه شماره ۴ بیرون آمد همچنین پلاتفرمهای جنبه و دیگر سیاست گزینها). اگر چه این وحدت تلاشی مثبت در شرایط پرآکنده بود و نفع جنبش میشد برنامه نبود، نتیجه ای جز انشعاب اخیر نمی توانست داشته باشد، چرا که هرگز بر سر مرزهای کشیده شده در بیانیه وحدت مبارزه باید ولو ژیک صورت نگرفت.

مسئله فعالیت کمیته های داخلی یکی از مواردی بود که شدیداً مورد بحث بود. کمیته های سازمانی همه تا زمانی که هدایت آنها به خارج منتقل نشده بودند تا حدودی توانسته بودند سرپا بمانند و تلاشهایی در جهت دست یابی به برنامه هر چند ناقص در چهار چوب فعالیت های خود صورت گرفته بود، اما همانطور که در بخش قبلی گفتیم این مسئله با ساختار رهبری سازمان ما هماهنگ نبود. به همین علت سازمان بطور سریع کمیته های داخل را از خود مختاری بیرون آور و دوبه بهانه مبارزه علیه شرایط پلیسی و عدم انتشار نشریه محلی را صادر کرد. با شرایط تمرکز و اجرای فرمان از بالا، کمیته های سازمانی مانند دیگر بخش های تشکیلات صرفاً به عامل اجرایی مرکزیت تبدیل شدند. این اقدام نه تنها موجب افت کمیته های داخل گشت بلکه باعث فرسودگی نیروها گردید. از آنجا که رهبری نیز در رابطه با داخل دچار بی برنامه گی بود، از هدایت کمیته ها نیز عاجز بود، بخصوص اینکه این هدایت می بایست از خارج صورت پذیرد. ابتکار عمل دیگر از نیروهای داخل گرفته شده بود و می بایست تماماً دستورات رهبری را اجرا می کردند. در صورت تخطی هم از تباطوشان قطع و به امان خدایان می شدند.

رهبری برای دست و پا کردن آپارات خود در خارج و عدم چشم انداز برای نیروها، اقدام به خارج کردن بخش وسیعی از رهبران کمیته های داخل نمود.

۱۳۵۷ بدون برنامه شرکت کردند. به علت دور بودن این مبارزان از تغییرات تحولات طبقاتی (۱) و از همه مهمتر دوری از مطالعه آثار کلاسیک، اینان آنچنان که می بایست و وظیفه خود را در قبال جنبش خلقی بطور اعم و جنبش طبقه کارگر به طور اخص، نتوانستند انجام دهند، و با ذهنیت عقب مانده خود هر چه بیشتر بر عقب ماندگیهای تشکیلاتی طبقه کارگر دامن زدند، و عوض مجهز کردن خود به لحاظ تئوریک دست به متشکل کردن خود در فرقه های مختلف زدند.

روی آوری بخش عظیم خرده بورژوازی جدید شهری، علی الخصوص جوانان که تحت تاثیر حماسه های چریکی در دهه ۴۰ آقرار گرفته بودند خود عامل دیگری بود که فرقه گرایی را دامن می زد و این در حالی بود که طبقه کارگر با حرکت های اساسا خود اندکیخته کم رزیم ستم شاهی را شکسته و در میدان مبارزه علیه رژیم ضد خلقی و لایه فقیه پیش تازی می کرد. فرقه های مختلف در تشکیلاتی خاص خود به دنبال این طبقه در حرکت بودند. بی برنامه گی این فرقه ها میدان را بیست " حزب " خیانت پیشه توده که با کوله باری از خیانت و سازش و مجهز به تئوری رفرمیستی به ایران بازگشته بود، مثل آب خوردن نه تنها سازمان بزرگی چون (س.ج.ف.خ)، بلکه حتی جریانهای خط ۳ را هم از گزند خود در امان نگذاشت، دیگر سازمانهای خرده بورژوازی هم که تحت تاثیر را دی کالیزم خرده بورژوازی خود به دامن حزب توده نیفتادند بودند به علت همان بی برنامه گی و ذهنیت عقب مانده نه تنها نتوانستند بر نامه ای برای بیرون رفتن از بحران که از همان فر دای قیام گرفتار آن بودند، نجات پیدا کنند، بلکه همچنان به طور خود بخودی حرکت می کردند و مسلم بود که این بی برنامه گی خود منشا بحران بود که هر آن دامن این سازمانها را در سیاست گذاری و تاکتیک می گرفت. اگر چه در فاصله سالهای ۵۸ تا ۶۰ مبارزه شدید طبقاتی همه را دار می کرد که برای حضور خود بطور خود بخودی در این مبارزه شرکت کنند به همین علت این عمل گراشی پوششی برای بحران داخلی آنها بود، اما سرکوب شدن سال ۶۰ و عقب نشینی حرکت های خود بخودی طبقات علی الخصوص حرکت های جنبش کارگری در ابعاد وسیع و سرکوب خلقها بکم شعله های بحران در این سازمانها بالا گرفت و سازمان ما یعنی " راه کارگر " نیز یکی از این سازمانها بود.

سازمان اگر چه به لحاظ تاکتیک، پس از سرکوب سال ۶۰ نتوانسته بود از عوطه خوردن تمام عیار در منجلا بپور تونیسیم حزب توده محفوظ بماند، و آنهم نه با یک تئوری مقابل حزب توده بلکه اساسا با قطع شاخه های توده ای که کم کم کمیته های سازمان را سوراخ سوراخ کرده بود، سازمان توانست در آن شرایط با تاکتیک " به میان توده ها " تا حدودی باقی مانده نیروهای خود را در واحدهای تولیدی یا شرکت های زحمتکش نشین مستقر نماید (اگر چه این تاکتیک به بهای خسون فداکار ترین نیروهای راه کارگر منجر گشت). این تاکتیک سازمان یک تاکتیک موقتی بود که در آن شرایط سازمان آن را تا آنکه دویه نظرم اصولی تریس تاکتیکی بود که باید اتخاذ می گردید. البته لازم به ذکر است که تاکتیک " به میان توده ها " نه از یک پشتوانه تئوریک و برنامه ای، بلکه اساسا خود بخودی و تجربی بود. (۲)

سرکوب شدن سال ۶۰ عو بی برنامه گی از یک طرف و دستگیری و از هم پاشیدگی نیروها، چاره ای برای رهبران باقی نگذاشته بود که کوله بار خود را بسته و وانسه خارج از کشور گردند. دوری از مبارزه طبقاتی داخل کشور و عدم تماسهای مستمر با کمیته های داخل از عواملی بودند که بحران دورن سازمانها را تشدید می کردند و همانطور که همه ما شاهد بودیم اولین سازمانی که بحران باعث انفجار آن شد، سازمان (س.ج.ف.خ) بود. اگر چه این سازمان دارای برنامه و اساسنامه ای بود که درکنگه سازمان به تصویب رسیده بود، اما واقعیت این بود که شرایط عینی و عوامل واقعی اجتماعی این اجازه را به این سازمان نمی داد که برنامه ذهنی خود را که ناشی از را دی کالیزم خرده بورژوازی بود در عرصه عمل مبارزه طبقاتی به بوته آزمایش نهد. این برنامه بیشتر در مقابل گرایش رفرمیستی اکثریت بود (که گرایشهای مختلف را بر اساس را دی کالیزم دور هم جمع کرده

دعوا بر سر چیست ؟

دنباله از صفحه ۱۹

کمیته مرکزی بجای متحد ساختن آگاهانه حزب، سیاست اخراج و تاراندن را تابیدانجا تعقیب نمود که واقعا بانسحاب یاری رساند و دفتر سیاسی فعالترین نقش را در این امر ایفا نمود. وعده های شیرین رعایت دموکراسی و غیره، سیاستهای شناخته شده ای هستند که در جنبش ماهمورا از سوی اپورتونیستها و بمنظور عقیم گذاردن مبارزه جدی حزبی بکار گرفته شده اند.

"مارکسیسم در جریان مبارزه از آن جهت رشد یافت و تقویت پذیرفت که اختلاف نظر ها را لا پوشانی نکرد و بیه نیرنگی پای دیپلماتیک نپرداخت."

"لنین"

واحد هامبورگ
اسفند ۱۳۶۷

نظری آنها را بدانند، نقاط ضعف و قوت آنها را تشخیص دهند و بر اساس آن خود رهبران را انتخاب کنند، در تشکیلات ما وجود خرابی نداشت، بطور مثال ۹۰ درصد بدنه و حتی افرادی از کمیته مرکزی تا قبل از اختلاف، ربابا با علی ربابا یکی دیگر از رفقای رهبری عوضی می گرفتند. رهبران نویسنده سه تا چهار اسم مستعار داشتند، برای درون خودشان، برای بدنه، برای بولتن داخلی، برای بولتن خارجی. خلاصه یک عضو نمی توانست تشخیص دهد که آیا نویسنده فلان مقاله با جزوه در جای دیگر چه نظری دارد، چرا که نویسنده مزبور در جای دیگر به اسم دیگری می نوشت. امروز در هیبت حسن، فردا در هیبت یوسف و محسن، علی... و اگر اعضاء نیز در بعضی جاها نویسندگان را می شناختند به علت روابط فوق محفلی مناسبات بود.

برنامه و اساسنامه: در دور اخیر پیش نویس برنامه و اساسنامه تدوین و به تشکیلات و بیرون انتشار پیدا کرد تا در یک **رفراوندوم** (نه کنگره) به تصویب برسد. تازه در این دور تناقضات نظری آشکار گردید، چرا که در صورت عدم برنامه مسائل به انحاء گوناگون در داخل راست و ریس می شد. اما جنگیدن بر سر برنامه، و اساسنامه چیز دیگری بود. مقاومت رفقای مرکزیت در این دوران کم کم نمودار گشت. مقاومت از یک سو و اختلاف نظر اساسی از طرف دیگر. در حالیکه قبل از آن بقول ربابا علی گویا رهبری راه کار گزاران را تا پائین همه یک نظر داشتند و در صورت اشتباه با رای همگانی از آن انتقاد می کردند و باز همگی به یک نظر مشترک می رسیدند. اما اختلاف بر سر اساسنامه و برنامه دیگر معنی نداشت پنهان نگه داشته شود. هر چند که رهبری تمام سعی اش این بود که از وجود اختلافات بدنه را مطلع نگردد تا چهره سدبیر و واپس ناشی از ساختار تشکیلاتی مابوده وهست. اگر چه اختلافات برنامه ای در پیش نویس برنامه سعی شده بود پوشیده نگه داشته شود، اما در مورد اساسنامه مسئله فرقی که در دو بیه علت دو قطب نظری هیچ پوششی دیگر نمی شد برای آن اختلاف نظرات پیدا کرد. دو قطب نظری که یکی از درک استالینیستی از ساختار تشکیلات دفاع می کرد و دیگری که درک کامالانینیستی از ساختار داشت و کمسیون اقلیت اساسنامه ای را تشکیل می داد و مناسبات گذشته را از بیخ و بن زیر سؤال می برد. و این باب طبع رفقای رهبری نبود. اختلاف در بالا و بحران در بدنه به مثابه آتش زیر خاکستر با حد شدن اختلافات شعله ور شد و ما در رفقای رهبری را گرفت، بطوری که قوی ترین وزبده ترین تکنیسینهای آتش نشانی رهبری هم نتوانست این آتش دگرگونی را در بدنه خاموش کند. (۳) از آنجائیکه رهبری به علت ساختار فوق سانترا لیستی تحمل کوچکترین انتقاد و مبارزه نظری را در درون نداشت برای حفظ قدرت خود سلاح کهنه شده اخراج را که در سال ۱۶ از نیام کشیده بود بار دیگر بیرون آورد و اول از همه به سراغ ربابا علی رفت و با استیصال اینکه "اگر نظر تو به چه است" تصویب اساسنامه در اقلیت قرار گیرد دوازده سال از آن میمانی؟" بدون آنکه حتی

از آن زمان به بعد ما شاهد تنزل کمیته هاشدیم. رهبری سازمان از آنجائیکه خود را عقل کل می دانست با توجه به تنزل کمیته ها در داخل و درس گیری از این تنزل حتی از تجارب نیر وهاشی که در سخت ترین شرایط توانسته بودند کمیته های داخل را ترمیم کنند، استفاده نکرد. نیر وهاشی که در صورت داشتن یک برنامه برای ادامه کاری در داخل باید آموزش صحیح آماجی کامل را داشتند که به داخل برگردند، همراعلنی کرده و بدون برنامه ریزی برایشان، آنها را به عاملین اجرائی در خارج مبدل کردند و در عوض به مخفی کردن خود و آپارات های خود اقدام کردند. نیر وهاشی که اکثر ابرای رژیم شناخته شده بودند. نیر وهاشی که هویت آنها سوخته بود، چون چشم انداز برگشتی به ایران و برنامه ای برای آنان نمی دیدند. در منزهاها و تشکلهای علنی کردند و هویت نیر وهاراسوز اندند. اشتباه جبران ناپذیری که رهبری بیت دچار آن گشت. نبود یک برنامه مدون که نیر وهای تشکیلات بر اساس آن جایگاه واقعی خود را در آن برنامه پیدا کنند. جایگزینی رابطه جای فایده و بر اساس آن گزینش نیر وهانه بر اساس توانائی بلکه بر اساس دوربانیز دیکی بار هبری باعث هر چه تیره تر گشتن مناسبات گردید و انرژی بسیاری را از تشکیلات گرفت. این مسئله بارها و بارها در تشکیلات مورد بحث قرار گرفت چنانکه خود مرکزیت در پلنوم خود بیه وجود مناسبات غیر حزبی اشاره کرد دوره حل هاشی نیز ارائه داد که نه تنها نتیجه ای نداد بلکه هر روز از روز پیش بدتر گردید، چرا که خود مرکزیت عامل اصلی این مناسبات غیر حزبی بود. چنین سیستمی فرقه ای مسلما چنین نتایجی هم داشت. جلسات انتقادی شدید افت کرد. همیشه کمترین وقت را به انتقاد و انتقاد از خود صرف می کردند و تازه آنها آخر جلسه که همه خسته و کوفته از بحث های کشدار، بدون هیچگونه جمع بندی به پایان برده میشد. مسئله حتی تاحدی نزول کرده بود که بسیاری از رفقا که مسئله داشتند اما بیان نمی کردند. در صورت عدم اجرای کار از طرف یک رفیق... فقط به صورت یک انتقاد آبدکی، ماست مالی میشد بدون آنکه علت مسئله ریشه یابی شده و مورد بررسی دقیق دیالکتیکی قرار گیرد. مسئله انتقاد در سطح بدنه تشکیلات بدین صورت در آمده بود تا چهره سبده انتقاد از رهبری سازمان. چرا که یک روحیه محافظه کاری شدیدی در بین پائین نسبت به بالا شکل گرفته بود و اگر هم انتقادی صورت می گرفت انتقاد دشونده کله یامی شد (ما اجرای رفیق بهزاد هم نتوانست رفقای رهبری را تکان دهد، چرا که اکثریت رفقای شهر محل استقرار رفیق بهزاد هم با همان روحیه محافظه کاری شمشیر مرکزیت را هر چه تیز تر کردند. اگر چه انتقاد، بهزاد در رابطه با یکی از رفقا کاملا غیر سیاسی و میتزل بود، اما بلحاظ حقوقی اوحق داشت مسئله اش را در واحد شهر خود مطرح سازد در حالیکه مرکزیت مطرح کرده بود در صورت طرح این قضیه، وی اخراج خواهد شد. و در حقیقت حقوق وی به عنوان عضو واحد شهر نه تنها دیده گرفته شد بلکه حقوق واحد نیز که باید مسئله مورد بررسی آنها قرار گرفته و تصمیم در این مورد اوحدمی گرفت، عملا نفی گردید و رفقای شهر بدون مقاومت تسلیم رهبری شدند. این یکی از دهها نمونه دیگر بود که اتفاق می افتاد. و رهبری سازمان با این سیستم به اقتدار خود ادامه می داد. طبیعی بود که در چنین سیستمی هرگز حساب پس دهی برای بالا مطرح نبود و همیشه بدنه بود که به بالا حساب پس می داد. رهبران "خطانا پذیر" بودند.

روی آوری طیف راست در این دوره به سمت تشکیلات مار هبری را هر چه بیشتر از خود راضی و مطمئن می کرد و نسبت به بدنه تشکیلات مقتدر تر همانطور که یکی از رفقای دفتر سیاسی مطرح کرده بود "از پوپولیستها که در حرفه ای در نمی آید آنها پرتوقع هستند و نسق می زنند، این راست ها که به درون تشکیلات می آیند سرشان را پائین می اندازند و کار می کنند" اوبه خوبی این سیستم استالینیستی تشکیلات را در حرفه ای خود منعکس می کرد، یعنی سر تا را پائین بیندازید و مانع از بر شام حکومت کنیم.

در مورد رهبری: در تشکیلات ما معدود کسانی بودند و هستند که رهبران سازمان را می شناسند. اینکه خود رهبران خود را بشناسند، سایه روشنهای

بحران کنونی و زمینه های آن دنباله از صفحه ۲۳

جریان عمده بنام حزب توده باد و نوکر بی جیره و مواجب روحانیت حاکم شد و جریان رنجبران موافق سینه چاک لیبرال های امریکائی / و دیگر مائوفیست هاهم هرکدام خود را باطنابی به گردن یکی از جریان های لیبرال و بورژوازی آویختند!

مرزی بین د و جریان انحرافی در سبک کار وجودند اشست خروچفیس، استالینیسیم بوده نه های استالین و رفوم های نیمینسد اقتصادی در کشاورزی برای استمالت از خرده بورژوازی در حرم سال شکل گیری و تقویت روند رشد آن، و مائوفیسم، استالینیسیم در سبک کار با ضافه سوسیالیسم خرده بورژوازی - دهقانی، تاکید بر ناسیونالیسم در مقابل انترناسیونالیسم، و تاکید ضمنی انترناسیونال بورژوازی و حمایت از دولت های مرتجع و رژیم های وابسته به غرب!؟

اغتشاشی که در نتیجه اختلاف مسلکی چین و شوروی در جنبش ما بوجود آمد چه ربطی به مسائل داخلی و جنبش کارگری ایران داشت؟ نسخه حزب توده در تحلیل مناسبات داخلی چه تفاوتی با جریان های مائوفیسی نظیر "سازمان انقلابی و توفان" داشت. حزب توده معتقد بود پروولتا ریا رشد چندانی ندارد و نمی تواند در انقلاب سرکردگی پیدا کند. راه چاره در انقلاب بعلی ماکراتیک به رهبری د ماکراتهاست و اقشار رومانی جامعه (خرده بورژوازی) در جامعه رسالت دارد تا مرزهای سوسیالیستی پیش برود و مائوفیست ها جامعه ایران را نیمه فتودال - نیمه مستعمره می شناختند و راه چاره را جنگ دهقانی می دانستند. یعنی سپردن رسالت رهائی جامعه به خرده بورژوازی! همان نسخه حزب توده در کاغذ رنگین توری! تبلیغات هیستریک علیه یکدیگر و تجزیه جنبش کارگری در داخل، جنبشی که هنوز در متفاوتان شکل فائقه باید اوری لازم است و تجزیه جنبش د ماکراتیک خارج از کشور و ارجحیت یافتن مسائل ایدئولوژیکی و مسلکی بر مسائل واقعی جنبش در داخل! و نهایت اینکه ایجاد فرقه های منحط برای دفاع از این یا آن قطب کمونیستی! و هنگامی هم که تب دعواها یابین می آید مائوفیسم و یک د و چین فرقه محصول بحران ناسیونالیسم در جنبش بین المللی کمونیستی و از این روی حق در ایسم در این مرحله از بحران جنبش چپ و سازمان های مدعی مارکسیسم برزمینه بحران جهانی تاکید کنیم نقش تحولات جاری را عامل عمده های د بحران کنونی ارزیابی کنیم مطلبی که در پی خواهد آمد!

ادامه دارد

ریشه های بحران در تشکیلات ما

دنباله از صفحه ۱۴ آخرین سخن:

زمانی گاليله برای نجات جان خود مجبور شد گردی زمین را انکسار نماید. وی در حالی که در دادگاه از مسطح بودن زمین میگفت با پای خود مینوشت: "زمین برآستی گرد است." کردار رهبران مادر مقطع اخراجها و پس از آن، آملی راهیاد گاليله میاندازد. آنها با خود فریبی که حتی خودشان هم باورشان نمیشود صحبت از آن میکنند که "معترضین به فراکسیون اعتقاد داشته و فراکسیون تشکیل داده اند." اما آیا برآستی دلیل اخراجها در صحت این امر بوده یا مقاومت بدون سازش معترضین در مقابل اینهمه عملکرد فوق سانتراالیستی رهبریت؟ بفرض محال اگر هم فراکسیونی تشکیل یافته باشد (که ما حاضریم در هر مرجع صالحی راجع به آن برخورد نمائیم) که مستحق اخراج باشند بگوئید ببینیم جزای جرم شما با اینهمه مشعشانه چیست؟! با اینهمه عملکرد ضد حزبی که شما مرتکب شده و تشکیلات راتکه تکه کرده اید چه باید کرد؟ آیا ظرفیت انتقاد از خود را دارید؟ نه رقبا اینگونه و بی سراز دانها نمیتوان دیگری را مقصر جلوه داد و از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد. باید ریشه بحران را جست. بطور فشرده باید بگویم که علت بحران در تشکیلات مارش در ناتوانی رهبریت در پیشبرد فعالیت کمونیستی و رسوخ در میان کارگران و بیلابردن عیار کارگری و همچنین ریشه در عدم برقراری رژیم سانتراالیسم ماکراتیک دارد و ناتوانی رهبری در حوزه های یاد شده را با بدناشی از نمایندگان طبقاتی روشنفکران رادیکال و عدم انطباق گفتار با کردار را، در ظرفیت طبقاتی این لایه جستجو نمود.

بحرانی که جنبش چپ ایران را نیز فرا گرفته است اضافه بر بحران برنامه ای، وجود و عملکرد همین دو عامل در عرصه فعالیت کارگری و تشکیلاتیست. گنجری در عرصه برنامه، عدم پیوند با طبقه و مهاجرت خیل عظیم رهبران و کادرهای جنبش به خارج از کشور، عقب ماندگی های تشکیلاتی و شرایط مساعدتر جهانی، مجموعا عواملی هستند که بیشترین امتیازات را برای شکل گیری جریان سوسیال دمکراسی فراهم کرده است. مارکسیست - لنینیستهای ایران برای انجام رسالت خود، راهی جز تکمیل اجزا برنامه ای و تکیه و تلاش برای پیوند با طبقه کارگر و برقراری رژیم سانتراالیسم ماکراتیک ندارند.

راهی که ما بعنوان بخشی از مجموعه نیروهای راهکارگر در پیش داریم (بویژه در شرایطی که اکثریت دفتر سیاسی به تجدیدنظرهای راست روانه در برنامه پرداخته و گرایش راست روانه بیشتری از خود بروز میدهد) بیابست اولاتکیه بر اصولیت برنامه ای و هویتی خود به همراه تکمیل اجزا متشکله همان چهار چوبه، ثانیاً، بیشترین تلاش برای پیوند با طبقه و تحقق مناسبات سانتراالیسم ماکراتیک، ثالثاً، بیشترین آشنابار تئوریک علیه انحرافات موجود در جنبش بویژه سوسیال دمکراسی باشد. حال این راه می خواهد با وحدت مجدد با جناح دیگر راهکارگر و وحدت های اصولی در جنبش چپ ایران باشد یا مستقل.

آرش

خرده ادماه ۶۸

با این تفاوت که گاليله قصد کتمان حقیقت را نداشت اما رفقسی رهبری چنین قصدی دارند.

(۱) در سرکوب سال تمام نیروها چه از کارگران پیشرو و هوادار و چه روشنفکران تزیقی در واحدهای تولیدی توانسته بودند از سرکوب رژیم در امان بمانند.

(۲) بعضی از رفقای رهبری در بین بدنه دارای اتوریته معنوی خاصی هستند که حتی این رفقها نتوانستند کاری در این مورد انجام دهند و با دخالت مستقیم آنها و صحبت های محفلی مسئله عمق بیشتری پیدا کرد.

گاه

۴۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

(۱) اکثر رفقائی که در آستانه قیام از زندان آزاد شده بودند، مدتی توسط آشنایان خود در شهر های بزرگ، به علت عدم آشنایی با خیابانها رفت و آمد می کردند.

بررسی ریشه های بحران دنیایه از منظر ۷

نویسندگانی، که از کارگران تغذیه نمی کنند و اخبار کارگری "تنظیم شده" پرشود، ارگانی که تیراژ آنرا نیازها، تقاضا و حدارتباط با داخل تعیین کنند و خوشبختانه - البته با مشکلات خاص خود - این امر امکان پذیر است! لنین حرفهای مراد را این رابطه بهتر گفته است! (و خوبست آنرا مقایسه کنیم با عملکرد رهبران سازمان ما!):

"... ما ارگان را بر پایه این استنباط که این ارگان جنبش روسیه است و نه ارگان هیچ يك از محافل مهاجر هدایت خواهیم کرد. این اول از همه و بیش از هر چیز مستلزم شدیدترین حمایت های "ادبی" و با بهترین کیفیت شرکت در کار نویسندگی از روسیه است... يك نشریه فقط وقتی زنده است که بسازای پنج نویسنده اصلی و هدایت کنند که بطور دائمی برای نشریه کار میکنند یا چند هزار نفر دیگر هم وجود داشته باشند که ضمن آنکه در کارهای نشریه نقش دارند، ولی نویسنده نیستند..."

... ما باید تا حد امکان تعداد زیادی کارگران حزبی را وادار سازیم که با امکانات به شکل غادی - نه به مفهوم ژورنالیستی آن - داشته باشند. جداگانه از روسیه جوهر لاکت با مهاجرت لعنتی که همه را گرفته است در اینجا نقد بر بر فرد سنگینی می کند، که تماس زنده با روسیه تنها راه نجات ما است... تمام سوسیال دمکراتها باید برای روزنامه سوسیال دمکراتیک کار کنند. ما از هر کس می خواهیم (بویژه کارگران) که در این کار نقش داشته باشند. به کارگران وسیعترین موقعیت را بدهید تا برای روزنامه ما بنویسند مشخصاً درباره هر چیز بنویسند تا آن اندازه که در امکان دارند درباره زندگی روزمره شان بنویسند، درباره علاقه شان و کارشان - بدون این مطالب یک ارگان سوسیال دمکراتیک با اندازه یک پول سیاه هم نخواهد از زبید و شایسته این نام نخواهد بود. علاوه بر این خواهش میکنیم که نامه های خصوصی نه بعنوان مطلب برای نشریه چینی - نه برای چاپ، بلکه بعنوان روابط رفیقانه با تحریریه و بمنظور مطلع ساختن دانشمندان و نه تنها درباره واقعیات و حوادث بلکه همچنین درباره احساسات غالب و جوانب "غیر جالب" تکراری و یکنواخت جنبش برای ما بفرستید. افرادی که در خارج زندگی نکرده اند نمی توانند تصور کنند تا چه اندازه ما به چنین نامه های محتاجیم... (لنین - مجموعه آثار، ج ۷، ص ۵۲۵)

ب. درباره وحدت حزبی و سیاست انقلابی

۱- وحدت حزبی را علاوه بر راه کارگر (جناح اکثریت کمیته مرکزی) عمدتاً با پایه رادیکال طیف فدائی می بینیم،

۲- گرچه همگرائی ها و نزدیکی های در طیف چپ انقلابی مشاهده می شود و نیز یک بازنگری بر فعالیت تکنونی عموماً در چپ دیده می شود، که باید آنرا به فال نیک گرفت (ومن این دوره را دوره بلوغ چپ انقلابی ایران می دانم)، اما متأسفانه هنوز انحرافات و کژیها و خصوص فرقه گرائی و پوپولیسم در این طیف تداوم دارد. به همین جهت اگر واقع بین باشیم، باید بگوئیم: تلاش برای وحدت فوری حزبی بین این نیروها شعاری زودرس است و وحدت احتمالی ما بین آنها یک وحدت پایدار و انقلابی و مؤثر در مبارزه طبقاتی نخواهد بود، و لسی تلاشهای لازم بمنظور رسیدن به وحدت را الزامی می دانم. تذکر این نکته نیز ضروری است که تنها با وحدت نیروهای حاضر در صحنه مبارزاتی، به حزب واحد طبقه کارگر دست نخواهیم یافت، بلکه حزب بایستی در پیوند با طبقه کارگر بوجود آید،

۳- از آنجاکه نیاز به یک آلترناتیو انقلابی در کشور ما یک ضرورت عینی است و موجودیت آن تأثیرات تعیین کننده ای در چگونگی حرکت و پیشبرد مبارزات انقلابی بخصوص در جنبش کارگری خواهد داشت، و چون تشکیل حزب در این برهه میسر نیست، لذا ایجاد یک بلوک قدرتمند از نیروهای چپ انقلابی حول یک پلاتفرم انقلابی متشکل از نیروهای چپ - در درجه نخست نیروهای که مستقیماً برای برنامه انتقالی (جمهوری دمکراتیک خلق) می جنگند - الزامی است. این بلوک علاوه بر هماهنگی، همکاری و اتحاد عمل های انقلابی بمنظور پیشبرد مبارزه سیاسی همراه با دامن زدن یک مبارزه آیدئولوژیک سالم، راه را برای وحدت حزبی می گشاید،

۴- در صورتیکه یک بلوک قدرتمند توسط نیروهای چپ ایجاد شد، اما ایسین بلوک هنوز به تنهایی توانائی سرنگونی رژیم ضدانقلابی موجود را نداشت (که از شواهد نیز چنین بر می آید)، در چنین شرایطی بمنظور سرنگونی رژیم، تشکیل یک جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی حول یک پلاتفرم مترقی لازم می آید: جبهه ای که بلوک چپ در آن دست بالا را داشته باشد،

۵- همکاریهای موردی با نیروهای انقلابی و مترقی، در صورتیکه این همکاریها در برگیرنده منافع کارگران و حاکمیتشان باشد، بسیار مفید است،

۶- همکاریهای عمومی و غیر آیدئولوژیک در میان کارگران بمنظور تعمیق و گسترش مبارزات کارگران با همه نیروهای انقلابی از پائین و نیز در بالا، و بسا دیگران در پائین.

فرزام
خرداد ۶۸

منتشر شده است

مدخلی بر

مضمون اختلافات ما

ویژه نامه مباحثات کنفرانس

شماره ۲

بزودی منتشر می شود

اکثریت کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر):
مدافعین جدی اصلاح سبک کار حزبی، اخراج!

فرزام

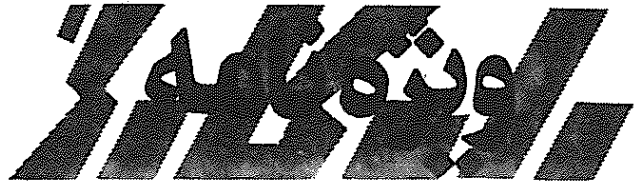
منتشر شده است

چه نباید کرد؟

لباسخی به افتراشات سخنگوی حکومت نظامی در تشکیلات ما



کارگران همه کشورها متحد شوید!



قسمت اول

مبارزه ایدئولوژیک علنی

و

حاکم بر سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای



توضیحی بپیرامون مسائل مورد اختلاف

بهتان و افترا نه، مبارزه ایدئولوژیک آری!

فراهمانی

فصلنامه چهارمین کنگره کمیسیون دولتهای آچمز، یا آچمز فکری اکثریت دفتر سیاسی؟

باباعلی

فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی درباره "فصلنامه وحدت" پیرامون تدارک کنفرانس: اظهارات

سیاست بایکوت نیروهای انقلابی را محکوم می‌کنیم!

اطلاعیه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرایی موقت برای تدارک کنفرانس درباره

مرگ خمینی

مدخلی بر مضمون اختلافات ما

با نشانی زیر
با ما مکاتبه کنید:
Rah-e-Kargar
P. B 12992
1100 AZ
Amsterdam
HOLLAND

با شماره تلفن
۴۰۴۶۶۷۱۶ فرانسسه
با ما تماس بگیرید

با کمک مالی خود
به ما
یاری رسانید